

یاد داشت،

کتاب "در زوایای تاریخ معاصر افغانستان" یکی از آثار علامه استاد احمد علی کهزاد در مورد تاریخ افغانستان است که بیشتر بر اسناد وطنی و اسنادی که از خانواده امین الله خان لوگری، غازی و مجاهد بزرگ، بدست آمده بنیاد گذاشته شده و بدین طریق زوایائی از تاریخ این دوره وطن عزیز ما را مورد بحث قرار میدهد.

از استاد کهزاد بر علاوه کتاب حاضر، آثار ذیل نیز در مورد تاریخ ایندوره کشور موجود است:

- رجال و رویدادهای تاریخی
- زمانشاه و دستگاه استعمار
- بالاحصار کابل و پیش آمد های تاریخی (جلد دوم)
- و مقالات متعدد متفرق

تا زمانیکه این کتاب ها تجدید چاپ شوند اینک یکی از آنها از طریق انترنت جهت مطالعه خوانندگان گرامی تقدیم میگردد. عکسهای اشخاص و اسناد در چاپ کتاب تقدیم خواهد شد.

امید است خوانندگان عزیز از آن مستفید شده و بنیاد فرهنگی کهزاد یک قدم دیگر در راه عرضه آثار علامه کهزاد موفق شده باشد.

داکتر فریار کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد
پژوهشگاه تاریخ و باستان شناسی

بنیاد فرهنگی کهزاد

در زوایای

تاریخ معاصر افغانستان

مؤلف: احمد علی کهزاد

برنده جایزه اول تالیف در سال ۱۳۲۷

انجمن تاریخ افغانستان

۱۳۳۱

معرفی رجال روی پشتی:

- ۱ - احمد شاه درانی موسس سلاله سدوزایی
- ۲ - شاه شجاع الملک سدوزایی
- ۳ - سردار پاینده خان ملقب به سرفراز خان
- ۴ - وزیر با تدبیر وطن وزیر فتح خان ملقب به شاه دوست
- ۵ - سردار مجاهد وطن، وزیر محمد اکبر خان
- ۶ - یکی از سران مجاهد ملی، نایب امین اله خان لوگری
- ۷ - یکی از برادران بارکزایی، سردار پردل خان
- ۸ - سردار محمد عظیم خان
- ۹ - میرزا عبدالسمع خان مستوفی امیر دوست محمد خان
- ۱۰ - یکی از برادران بارکزایی قندهاری، سردار شیردل خان
- ۱۱ - شهزاده اسماعیل پسر ایوب شاه سدوزایی
- ۱۲ - شاه محمود سدوزایی
- ۱۳ - امیر دوست محمد خان
- ۱۴ - زمان شاه سدوزایی پسر تیمور شاه

شناسنامه کتاب:

- نشر اول: نشرات انجمن تاریخ افغانستان شماره (۲۱)
ریاست مستقل مطبوعات شماره عمومی: (۲۰۵)
تاریخ: ۱۳۳۱ شمسی، کابل
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
نشر دوم: نشرات بنیاد فرهنگی کهزاد
تاریخ:
تیراژ:

فهرست مندرجات

..... ۱- یادآوری

۲- گفتار اول:

همکاری و رقابت سدوزایی و بارکزیایی ضعف متقابله هر کدام

۳- گفتار دوم:

حکام افغانی کشمیر جنگ وزیر فتح خان با عطا محمد خان بامیزیایی

۴- گفتار سوم:

محاصره غزنی، جنبش ملی کابل چگونه رنگ ملی بخود گرفت؟ کدخدایان غزنی
فورا به تعقیب سران ملی برخاستند

۵- گفتار چهارم:

تخلیه کابل و حرکت لشکر الفنستن بطرف جلال آباد

۶- گفتار پنجم:

سجیه سردار محمد اکبر خان غازی رفتار او با محبوسین

۷- گفتار ششم:

مقدمه جلال آباد

۸- گفتار هفتم:

در اطراف قتل شاه شجاع

۹- گفتار هشتم:

در سال های اول امارت امیر دوست محمد خان، تهدید برادران پشآوری و
قندهاری و نقشه های رنجیت سنگ و شاه شجاع از شرق و غرب

یاد آوری

نوشتن تاریخ معاصر به علت نزدیکی آن به عصر نویسنده و خواننده اشکالاتی دارد که در حقیقت همه آن را خود نزدیکی وقت و ایجابات آن به میان آورده و چون آن عصر معین نزدیک هنوز در آغوش زمان سپرده نشده است، نویسنده طوریکه باید آنرا دیده نمیتواند.

عموماً در تاریخ معاصر ملل نسبت به عمومیات، جزئیات بعضی حصص بیشتر نوشته شده و میشود، زیرا جزئیات شرح حال یا سوانح یک زمامدار و یا کیف یک دربار را یکنفر دیده و یادداشت کرده ولی چون خود آن شخص داخل آن دوره و یا نزدیک بدان دوره است، کلیات را به علت نزدیکی اش دیده نمیتواند، زیرا هر چیز از نزدیک آنقدر بزرگ مینماید که چشم گنجایش آنرا ندارد و اگر آن چیز را از دور نگاه کند با اینکه جزئیات را نمی بیند، هیکل عمومی در نظرش خوب تر جلوه میکند که کلیات و خطوط اساسی همه در آن خواهد بود. بهمین جهت با اینکه از آغاز تاریخ معاصر ما در حدود یک و نیم قرن میگذرد، باز هم به آن دوره نزدیک هستیم و به همین جهت تا حال در آن مورد کمتر نوشته ایم یا نوشته توانسته ایم و آنچه هم که نوشته شده و میشود عموماً تقریبی بوده و هست و خواهد بود، تا اینکه از آن عصر بقدر کافی دور شویم و بدون تاثیر نزدیکی زمان تمام اطراف موضوع را ببینیم و قضاوت کنیم.

در نوشتن تاریخ معاصر هر قوم و ملتی اسناد خطی خانوادگی که اروپائیان آنرا «ارشیف فامیلی» میگویند، اهمیت زیاد دارد و مبنای تاریخ معاصر بیشتر بر آن گذاشته شده است. ولی هر قدر این اسناد ضرور است، دست یافتن بدان به مراتب مشکل تر میباشد. این قبیل اسناد برای ما و ملت ما که عموماً عادت به یادداشت واقعات نداشته و نداریم، کمال اهمیت دارد. بطور مثال یاد آوری میکنم که راجع به سه جنگ افغان و انگلیس که در حدود یک قرن را در بر میگیرد از طرف انگلیس ها تا امروز ده ها بلکه صد ها مقاله و رساله و کتب و غیره نوشته شده ولی راجع به همان واقعات که در کشور ما و خاک خود ما بوقوع پیوسته و جزء تاریخ معاصر ماست، یک اثر کوچک هم بقلم خود ما نوشته نشده و اگر خورد و ریزه بعضی مقاله ها هم تحریر نموده ایم، بیشتر مأخذ ما کتب و مدارک انگلیسی بوده و غیر از آن چاره ئی هم نیست. در همین کتاب هم از آن مأخذ استفاده زیاد شده است، ولی بار اول کوشش بعمل آمده است تا همان واقعات را

ضمناً در روشنی مدارک خطی و اسناد نیم رسمی و شخصی که بیشتر حیثیت مکاتیب خصوصی را دارد، هم معاینه کنیم. این قبیل تجسس در زوایای تاریخ معاصر افغانستان که بر پایه اسناد و متون خطی متکی باشد کاری است نهایت ضروری که باید با اسرع منابع در موضوعات مختلف نوشته شود و زمینه برای نگارش تاریخ معاصر مملکت از هر حیث آماده گردد.

ادعا ندارم که در اینجا کار بزرگی انجام داده ام ولی چون میدانم که کار های بزرگ به کمک کار های کوچک صورت میگیرد، این اثر را بحیث یک کار کوچک به خوانندگان عزیز تقدیم میدارم.

احمد علی کهزاد

گذرگاه، کابل

۱۳۲۷

گفتار اول

همکاری و رقابت سدوزائی و بارکزائی ضعف متقابل هر کدام

سدوزائی و بارکزائی دو عشیره بزرگ درانی (ابدالی) میباشند که در تاریخ معاصر افغانستان مظاهر همکاری و اتفاق نظر آنها در امور اداری مملکت در روز تاج پوشی اعلیحضرت احمد شاه درانی ثابت گردید. بدین معنی که حاجی جمال خان بچیث سر و کلان بارکزائی با تمام اقتداری که داشت پادشاهی احمد خان سدوزائی را به خوشی پذیرفته و با قدرت و پشتی بانی قومی خود سلطنت او را تقویت بخشید و تا آخر عمر روابط آنها نهایت صمیمانه بود. احمد شاه بابا از روی مصلحت اندیشی از حاجی جمال خان به بهترین وجهی قدر دانی میکرد و اخراالذکر خود را از خیرخواهان و مشاورین سلطنت دانسته و هیچگاه از دادن مشورت های مفید خود داری نمیکرد.

بعد از احمدشاه و حاجی جمال، پسران شان تیمور شاه و پاینده خان عین افکار پدران خود را تعقیب نموده و سردار بارکزائی به پاس خدماتی که در تقویت سلطنت تیمور شاه بعمل آورد به احراز لقب سرفراز خان مفتخر شد و قیادت دسته های غلزائی به او تفویض گردید.

سردار پاینده خان بعد از وفات اعلیحضرت تیمورشاه (۱۲۰۷ مطابق ۱۷۹۳ م.) به همان مفکوره دوام و در تحکیم دولت سدوزائی افغانستان کوشش بلیغ بخرچ داد تا از جمله ۲۴ نفر فرزندان تیمورشاه با کفایت ترین آنها را به شاهی برگزیند و واقعاً با پشتی بانی از شهزاده زمان بهترین شهزادگان این دودمان به پادشاهی رسید و تا پاینده خان زنده بود، دست و پا زدن سائر برادران شاه بخصوص همایون و محمود بجائی نرسید. سلطنت زمان شاه روز بروز نضج و قوام گرفت و به پایه ئی رسید که قرار ایجابات وقت و زمان نقش عمل خود را در میان همسایگان و سیاست مداخلت جوئی کشور های اروپائی بازی کند ولی دفعتاً در

زمانیکه احتیاج هم آهنگی سدوزائی و بارکزائی بیشتر احساس میشد و مملکت به اتفاق نظر سران قوم و دستگاه دولتی احتیاج مزید داشت، عکس آن رونما گردید. شاه میخواست و تمایل پیدا کرد که بر خلاف رفتار عصر پدر و جدش حتی المقذور از نفوذ روسای قومی کاسته شود و دولت مرکزی تقویت گردد ولی سران قومی به اساس یک عنعنه ملی به پشتی بانی قوم خود اتکا داشته و روش شاه را نمی پسندیدند. بدین طریق به اساس دو مفکوره آهسته آهسته و بصورت غیر محسوس میان زمان شاه و سرداران قومی یک نوع سردی و آزرده‌گی پیدا شد. سردار پاینده خان در مقابل رقیبی چون رحمت الله خان سدوزائی ملقب به وفادار خان که سمت وزیر شاه زمان را پیدا کرده بود، کم کم مقام و بزرگی خود را از دست داد. شاه زمان اگر چه ملتفت اوضاع بود و میدید که سرداران ملی از او شکوه دارند، معذالک به سخنان آنها اهمیتی نداد و به رفتار خود ادامه داد.

نتیجه چنین شد که چند نفر از سرداران قومی، ضمناً سردار پاینده خان بفرقه نقشه های جدیدی افتاده و محفلی بدین مقصد در قندهار تشکیل دادند تا شاه زمان را عزل نموده، عوضش در مرحله اول شهزاده شجاع را پادشاه سازند و در آینده سلطنت موروثی را از میان برداشته و رژیم شاهی انتخابی را روی کار کنند. در اساس امر اگر نگاه شود، مفکوره شاه و سران ملی، هر دو پهلو هائی داشت که به مفاد ملت و مملکت تمام می شد ولی در بین وقت که دست کشور های اروپائی به مشرق زمین دراز شده و آواز نغمه های دلکش استعمار از شرق و غرب کشور شنیده می شد، مملکت افغانستان همان افغانستانی که ۲۴ شهزاده بنام ارث پدر حق سلطنت را در آن داشتند و سرداران قومی آن جزء به خود به دیگری تمکین نمیکردند، پیش از هر چیز و بیشتر از همه اوقات احتیاج به وحدت فکر و اتفاق نظر و عمل داشت. بهر حال اگر محفل خفیه سران در قندهار حقیقتاً تشکیل شده بود یا نشده بود، یا در تشکیل آن دست شهزاده همایون دخالت داشت یا نداشت، قضیه چنان شد که در اثر افشای آن در سال ۱۲۱۴ هجری قمری یک عده از بزرگان قوم که در آن سردار پاینده خان هم بود به امر زمان شاه به قتل رسید و آتشی در قلب افغانستان در گرفت که زبانه های آن در طول یک قرن (سه ربع اخیر قرن ۱۸ و ربع اول قرن ۱۹) مشتعل بود و مشتعل تر شده میرفت.

شکل (۱): نایب امین الله خان لوگری یکی از سران مجاهد ملی، دشمن نمره اول انگلیس. مکاتیب خطی که بار اول در این کتاب نشر شده است، عموماً از طرف شاهان و سرداران ملی به نام او مکاتبه شده و مکاتیب مذکور که از خانواده مرحوم خریداری شده است در مرقع های مخصوص در موزه کابل موجود است.

شکل (۲): شاه محمود سدوزائی، عطا محمد خان بامیزائی

مخالفت ۲۴ شهزاده سدوزائی چه بود که جانب داری ها و حب و بغض و دوستی و دشمنی ۲۱ برادر بارکزائی هم بدان علاوه شد. در نتیجه در طی صد ها جنگ، بهترین مردان کار و با کفایت ترین سرداران ملی و یک قسمت معتناهی از قوای انسانی مملکت نابود شده و افسون استعمار در حوش و حول کشور و حتی در داخل مملکت رخنه کرد که از جزئیات آن همه اطلاع داریم.

قتل سردار پاینده خان سبب شد که همه فرزندان او یکدم به خون خواهی پدر علیه زمان شاه قیام کنند. این قیام صورت عملی بخود گرفت و زمانشاه اسیر و در بالاحصار کابل نابینا و محبوس ماند و بار دیگر پادشاهی محمود و وزیر ی فتح خان همکاری و معاضدت سدوزائی و بارکزائی را در امور سلطنتی و اداری افغانستان نشان میدهد. اما متأسفانه این موقعی است که یکطرف شهزادگان سدوزائی: محمود، شجاع، فیروزالدین، کامران و قیصر در کابل، پشاور، قندهار و هرات به فکر پادشاهی هستند و از جانب دیگر فتح خان با پشتیبانی برادران خود قدرت پادشاه سازی را طوری پیدا کرده است که تمایل او بهر یک از شهزادگان پادشاهی او را مسلم میسازد، چنانچه تنها در اثر صرف مساعی و جانب داری او محمود دو دفعه و قیصر یکدفعه پادشاه شد و سائرین مثل شجاع، فیروزالدین و کامران از مخالفت های او چه محرومیت هائی که نکشیدند. این موقعی است که روی صحنه افغانستان شهزادگان سدوزائی قدم بقدم بطرف ضعف و برادران بارکزائی روز بروز جانب توانائی نزدیک میشوند، معذالک بارکزائی ها هنوز ب فکر سلطنت نه افتاده بودند.

بعد از اینکه در اثر مساعی مشترک فتح خان و محمود، زمان شاه اسیر و کور شد، شاه محمود در ۱۲۱۶ (مطابق ۱۸۰۱ م.) در کابل بر تخت نشست و فتح خان به لقب «شاه دوست» وزیر او شد. مخالفت های شجاع و قیصر برادر و پسر زمانشاه از پشاور و هرات، کم توجهی محمود به وزیر فتح خان، برداشتن محمد اکرم خان و شیر محمد خان بامیزائی به وزیری، موضوع مخالفت و تعصبات با اهالی کابل، نفوذ سیاست استعمار و تحریکات آن از راه ایران و هند و عدم لیاقت شاه محمود وضعیت سلطنت را طوری بحرانی ساخت که تدابیر وزیر فتح خان و برادرانش هم، جائی را گرفته نتوانست. شجاع از راه قندهار آمده، کابل را گرفت و در بالاحصار بر تخت نشست (۱۲۱۸ هـ.ق. - ۱۸۰۳ م.). شاه محمود اسیر و محبوس شد و فتح خان با دوست محمد خان به قندهار فرار کرد.

شاه شجاع در دوره اول سلطنت خود که از ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۴ طول کشید، اهمیت همکاری وزیر فتح خان و برادران او را در تقویت امور سلطنت خود احساس کرده و تاثیر آنها در پادشاه شدن شاه محمود و برادر زاده اش شهزاده قیصر چندین مرتبه مشاهده کرد. از این رو از روز جلوس بر تخت تا اواخر سال ۱۲۲۴ (مطابق ۱۸۰۹ م.) که شاه محمود بار دیگر موفق به احراز پادشاهی شد، چندین مرتبه در کابل، قندهار، دیره غازی خان، گرشک و سند میان شاه شجاع و وزیر فتح خان همکاری ها شروع و فسخ شد. سائر برادران بارکزائی بخصوص دوست محمد خان که همه جا با وزیر فتح خان همراه می بود، در اتصال و انفصال روابط وزیر فتح خان با شاه شجاع هم آهنگی داشتند. شهزاده دیگر سدوزائی که فتح خان پیش آهنگ برادران بارکزائی با او بیشتر در این اوقات همکاری کرد، شهزاده قیصر پسر زمانشاه بود. ولی روح بی اعتمادی که بیشتر نسبت به علل دیگر آن در اثر تحریکات و حب و بغض اشخاص پیدا میشد، موقع نداد که شهزادگان سدوزائی با برادران بارکزائی یک جهت شوند و از همکاری طولانی آنها هم خود شان و هم مملکت مستفید شود.

در دوره دوم سلطنت شاه محمود که از سنه ۱۲۲۵ تا ۱۲۳۶ مدت ۱۱ سال طول کشید، زمینه همکاری بین برادران بارکزائی و شاه سدوزائی وسیع تر شد. فتح خان چون با شاه زمان دشمن و با برادر عینی او شاه شجاع صمیمی شده نمی توانست، با شاه محمود که در مقابل آنها واقع شده بود، اظهار یک جهتی میکرد. در دوره دوم سلطنت این شهزاده که در حقیقت در اثر عرق ریزی های فتح خان صورت هستی بخود گرفت، امید اتفاق، صمیمیت و همکاری مزید میرفت زیرا بزرگترین آفت خانمان سوز این دوره بی اعتمادی و بدگمانی اشخاص بیک دیگر بود. چون فتح خان بار دوم سلطنت را برای شاه محمود حاصل کرده بود و برادران قوی و مدبر او هم عموماً به او وابسته بودند و شاه زمان و برادر عینی

او شاه شجاع هم یکی نابینا و دیگری تبعید شده بود، زمینه خوبی فراهم شده بود که همکاری سدوزائی و بارکزائی به اساس اعتماد متقابل نتیجه مفید بدهد و جلو جسارت های رنجیت سنگ و حسن علی میرزا در شرق و غرب در مقابل قلعه اتک و غوریان هرات گرفته شود. فتح خان که در دوره اول سلطنت شاه محمود به لقب «شاه دوست» خوانده میشد، در سلطنت دوم او لقب «اشرف الوزرائی» حاصل کرد و تمام امور را در کف با کفایت خود گرفت و همه برادران خود را روی صحنه آورد. به این ترتیب که سردار محمد عظیم خان در پشادر، کهندل خان در قندهار، شیردل خان در غزنی، نواب اسد خان در دیره جات، نواب صمد خان در سند، احمد خان در بلوچستان و نواب محمد زمان خان پسر اسد خان در جلال آباد مقرر شده^(۱) و دوست محمد خان با خود وزیر فتح خان در کابل در دربار شاه میبود و سائر برادران هم بدون کدام مخالفت ذات البینی در پیرامون برادرانی که بصورت فعال در دستگاه اداری دولت سهیم بودند، زندگانی میکردند.

فتح خان در بین دوره کشمیر را از عطا محمد خان بامیزائی گرفته حکومت آنرا به برادرش سردار محمد عظیم خان سپرد و با رنجیت سنگ همان راجای سک که از طرف شاه شجاع نایب الحکومه پنجاب مقرر شده و بعد بنای بغی و جسارت را گذاشته بود، کنار رودخانه اتک جنگ کرد و دیگر شورش هائی را در داخل مملکت آرام نمود. دفعه ثانی برای استرداد قلعه اتک از رنجیت سنگ به طرف ولایات شرقی حرکت نمود و برای اینکه ۱۶ لک روپیه مالیات کشمیر را درین راه صرف کند در مسئله مطالبه مالیات میان او و برادرش محمد عظیم خان که به علت مخارج جنگ های مستقیم با سک ها حاضر به پرداخت چنین رقمی نمیشد، جنگ آغاز شد. ولی بعد با قبول ۱۳ لک روپیه و میانجی گری دوست محمد خان قناعت طرفین حاصل گردید.

قضایا در ولایات شرقی بدین منوال بود که در غرب در ولایت هرات حسن علی میرزا والی مشهد به امر فتح علیشاه قاجار شاه ایران در ۱۲۳۲ بنای حمله را بر هرات گذاشت و حاجی فیروزالدین برادر شاه محمود که بر هرات حکومت داشت از شاه محمود کمک خواست و فتح خان با چند نفر از برادرانش مثل دوست محمد خان و سردار کهندل خان و شیردل خان به عجله از کنار سند روانه کابل و از آنجا از راه قندهار عازم حوزه هری رود شدند.

دفع حمله و تجاوز ایرانی ها کاری بود که فتح خان به آسانی از عهده آن می برآمد چنانچه برآمد و به هرات برگشت ولی پیش از اینکه به جواب حمله بیگانگان مبادرت شود، بار دیگر در اثر بی اعتمادی ها و مخالفت های شخصی

واقعه‌ئی در هرات به میان آمد که بعد از کامیابی‌های سرداران افغانی در مقابل ایرانی قدرت دولت افغانی بدست خود افغان‌ها ضعیف شد. مخالفت جزئی برادران سدوزائی شاه محمود و حاجی فیروزالدین که یکی در کابل و دیگری در هرات حکومت میکرد، حسادت شدید کامران پسر شاه محمود حکمران قندهار به اقتدار روز افزون فتح خان در دربار پدرش، تصاحب ثروت و دارائی حاجی فیروزالدین از نزد زنان حرم و خانواده او و پسرش بدست سردار دوست محمد خان و شکایت آنها به کامران و محمود چندین عواملی که همه اش جنبه‌های مخالفت شخصی و خانوادگی و ذات‌البینی داشت و همه از سرچشمه بی‌اعتمادی و حسادت و خودخواهی و جلب ثروت نشئت میکرد، سبب شد که بار دیگر میانه سدوزائی و بارکزائی برهم بخورد.

فتح خان پیش از اینکه متوجه دفع حمله ایرانی‌ها شود، حاجی فیروزالدین را بحیث یک عنصر سست و مضر سلطنت مرکزی شاه محمود محبوس ساخت و بساط حکومت پوشالی او را در هرات جمع کرد. آنگاه ایرانی‌ها را عقب زد و به هرات مراجعت نمود و به کمال کفایت و کاردانی مشغول تنظیم امور شد و ضمناً در اثر تشددی که از سردار دوست محمد خان ظاهر شده بود رنجیده و مشارالیه از برادر مدبر خود جدا شده به کشمیر نزد محمد عظیم خان پناه آورد و آنجا در اثر خواهش فتح خان نظر بند گردید.

کامران که از روی خودخواهی و حسادت میخواست زودتر دست وزیر فتح خان از امور مملکت کوتاه شود، برای چاق کردن هنگامه‌های نامساعد زمینه مساعدی یافت و از شکایت‌های عمومیش حاجی فیروزالدین و زنان حرم او که در آن میان همشیره اش هم بحیث زن ملک قاسم پسر حاجی فیروزالدین وجود داشت و از موضوع اقتدار یافتن وزیر فتح خان در هرات و پیوند تعبیرات غلط در آن چیز هائی بهم بافت که افکار پدرش شاه محمود را مسموم ساخت و او را بی‌جهت در مقابل کسی برانگیخت که دو مرتبه سلطنت را برای آنها گرفته از کشمیر تا غوریان در تقویت این سلطنت از هیچگونه فداکاری خودداری نکرده و نمیکرد. شاه محمود که در عیاشی غرق بود و خیر و شر خود و مملکت را تمیز نمیتوانست، متغییر شده خود به قندهار رفت و حاجی فیروزالدین که از طرف فتح خان محبوس به قندهار فرستاده شده بود با کامران مشورت کرده و کامران قبل از رسیدن پدر به قندهار عازم هرات شد. این پیش‌آمدهای دراماتیک عاقبت واقعه تراژیکی در هرات به میان آورد که در طی آن وزیر فتح خان مرد مدبر و نامدار به حکم کامران از نعمت بینائی محروم شد و چند نفر از برادرانش مثل پردل خان و کهندل خان اسیر شدند و آتشی که در سال ۱۲۱۴ ه.ق. در قندهار در روز قتل سردار پاینده خان و جمعی از سران قوم بدست زمانشاه افروخته شده بود، میرفت

که خاموش شود ولی کامران بار دیگر آنرا در هرات دامن زد و در نتیجه همکاری هائی که میان سدوزائی ها و بارکزائی ها شروع شده و در دوره سلطنت محمود بصورت بهتر تر عملاً دوام داشت، دفعتاً مبدل به دشمنی و مخالفت شدیدی گردید. اولین کسانی که از آن متضرر شدند، خود سدوزائی ها بودند. کور شدن وزیر فتح خان و حبس او در ارگ هرات، عداوتی را که قتل پاینده خان تولید نموده بود، تجدید کرد و برادران وزیر به قصد انتقام جوئی برآمدند. جمعی در نادعلی در پیرامون «لویه ادی» مادر فتح خان جمع شدند و سردار محمد عظیم خان در کشمیر بنای آمادگی را گذاشت. برای اینکه سلطنت بهر رنگی باشد از دست شاه محمود و اولاده اش بیرون شود، سردار محمد عظیم خان مکتوبی به شاه شجاع به لودیانه فرستاده یکطرف او را به آمدن به پشاور و گرفتن تخت و تاج تشویق نمود و از جانب دیگر دوست محمد خان را که بعد از قضیه شدت در تصاحب ثروت حاجی فیروزالدین و پناه آوردن در کشمیر به اشاره فتح خان نظر بند بود رها نموده با یار محمد خان و چهار هزار نفر پیشتر از خود بطرف پشاور و کابل سوق داد.

خبر نابینا شدن وزیر فتح خان و رسیدن مکتوب سردار عظیم خان، شجاع را به تک و پو انداخت و فوری پسر خود تیمور را با پنجمصد سوار به قصد اشغال سند به شکارپور فرستاد و خود سمندرخان بامیزائی حکمران شاه محمود را از دیرمجات برداشته عوضش محمد زمان خان پسر اسد خان را مقرر نمود. خود در اثر دعوت سردار محمد عظیم خان به طرف پشاور حرکت کرد. دوست محمد خان و یار محمد خان که پیش از او وارد پشاور شده بودند، شهزاده ایوب پسر تیمور شاه را از طرف خود پادشاه ساخته و خود رهسپار کابل شد. طبعاً حین رسیدن شجاع میان ایوب و او جنگ شد و اخیرالذکر مجبور به تخلیه شهر گردید. چون سردار محمد عظیم خان درین فرصت برادر خویش جبارخان را در کشمیر گذاشته و خود در راه بود، شهزاده ایوب طور دادخواه در چچ و پکلی هزاره خود را به او رسانید و شکوه آغاز کرد که برادرانت مرا به شاهی برگزیدند و شجاع مرا خلع میکند. سردار محمد عظیم خان که شجاع را به آمدن پشاور و اشغال مقام سلطنت دعوت نموده بود، نمیدانست که چه راه مصلحت آمیزی پیش گیرد، آخر به شجاع نوشت که میخواهد خصوصی با وی دیدن کند. شجاع از ملاقات خصوصی سر باز زد و میان دسته های سالخوی طرفین بدون گفت و شنید تصادم واقع شد. مدت دو ماه سردار محمد عظیم خان در پشاور و شاه شجاع در خیبر بود و از بی اعتمادی متقابله سازش آنها صورت نگرفت و شجاع طرف دیره اسمعیل خان و شکارپور رفت. درین فرصت که سرداران، شهزادگان و شاه سدوزائی، شاه محمود به پیکار یکدیگر مشغول بودند، رنجیت سنگ از اتک پیشتر آمده و کشمیر را تصاحب نمود. در فرصتی که سدوزائی ها و بارکزائی ها بعد از چند

سال همکاری در دوره سلطنت دوم شاه محمود به همدیگر مقابل میشدند از هرات تا قندهار و کابل بدست شاه محمود و برادر و پسر و نواسه اش بود. بارکزائی ها در دو نقطه نادعلی در غرب و پشاور در شرق جمع شده بودند و طوریکه گفتیم شروع حرکت از طرف شرق از جانب سردار محمد عظیم خان بعمل آمد. سردار محمد عظیم خان در مسئله انتقام گیری برادرش وزیر فتح خان داخل اقدامات جدی شده و به تمام وسایل لازمه متوصل گردید تا بهر رنگی شود به سلطنت شاه محمود خاتمه بدهد. علاوه بر مکاتبه با شاه شجاع که سازش شان صورت نگرفت قبل از اعزام دوست محمد خان و یار محمد خان بطرف پشاور و کابل سه مکتوب اسمی امین الله خان لوگری هم نوشته و او و خاندانش را برای اخذ انتقام اشرف الوزرا و وزیر فتح خان دعوت به همفکری خود و همکاری با دوست محمد خان نموده که اینک اول متن آنها را نقل میکنیم:

مرقع سوم اسناد قلمی موزه کابل مکتوب ۱۳

"عالیجاه رفیع جایگاه دوستی و موالات آگاه خصوصیت نشان امین الله خان قرین جمعیت فراوان باشد بعد شوق موفور واضح آنکه حقایق و روداد آن حدود بنحوی است که در بین نزدیکی متواتر و متوالی بقلم آمده از آن قرار حالی آن عالیجاه خواهد بود حال اینصورت دارد که عالیجاه امیرالامراالعظام اخوی ارجمندی دوست محمد خان با جمعیت بسیاری روانه الکای پشاور که وارد انجا گردیده باشد و نیز مقرر است که ارجمندی نواب جبار خان را با لشکر سوار و پیاده در بین چند یوم مرخص و مامور آنحدود خواهم نمود لازم که آن عالیجاه حق اشرف الوزرا را مرعی داشته در رفاقت عیاجهان مذکور بدل و جان سعی موفور بکار برده یا بچه خود و یا برادر خود با جمعیت شایان روانه الکای پشاور نموده و خود آن عالیجاه کمر همت و مردانگی و غیرت و فرزاندگی را بر میان جان بسته منتظر هر گونه نامه و پیام عالیجاه اخوی یار محمد خان و دوست محمد خان بوده باشند زیرا که این وقت وقت خدمت و اظهار حسن اخلاص است و بندگان اشرف الوزرا برای چنین روزی دوستان و هواخواهان خود را میخواست و بر خود شما معلوم است که اشرف الوزرا از گروه برادران خاطر داری شما میفرمود الحمدلله اگر یک وزیر گرفتار است صد وزیر دیگر موجود و برای جان نثاری آماده و حاضر به همه باب خاطر جمع داشته بنده درگاه را با تمام برادران به جان و مال در بین مقدمه سرگرم و ساعی دانسته انشاءالله تعالی عنقریب مخالفان را شرمندگی و ندامت حاصل و خاطر هواخواهان اشرف الوزرا از گرد و کلفت مصفی خواهد گردید و آن عالیجاه خدمت های خود را ضایع و بیجا ندانسته هر سعی و اهتمامی که دارند در خدمت و جان فشانی به ظهور میرساند و احوالات با هر گونه

مرجوعات بقلم آرید چون بعد از روانه شدن آخوی نواب جبار خان خود بنده درگاه عازم آنحدود و بفضل خدا در ین نزدیکی وارد آنجا خواهد گردید دوستان و اخلاص کیشان را فرار خود خدمت و غمخواری ها مورد اشفاق و عنایات داشته و در خیر و خوبی انها به وجهی کوتاهی نخواهد بود به همه باب خاطر جمع داشته سرگرم دوستی بوده باشد."

مهر
یا عظیم

[فوتو کاپی مکتوب شماره 13 در چاپ کتاب نشر خواهد شد.]

مرفع سوم مکتوب شماره (۱۳). متن مکتوب در صفحه () ملاحظه شود.

[فوتو کاپی مکتوب شماره 15 در چاپ کتاب نشر خواهد شد.]

مرفع سوم مکتوب شماره (۱۵). متن مکتوب در صفحه () ملاحظه شود.

مرقع سوم اسناد خطی موزه کابل، مکتوب شماره ۱۵

"عالیجاه رفیع جایگاه دوستی و موالات آگاه عمده الخوانین خصوصیت نشان امین الله خان حفظ الله تعالی بعد شوق موفور و اشتیاق نامحصور واضح آنکه قبل از این چگونگی مقدمه اشرف الوزرأ و سعی و اهتمام بنده درگاه و جمع برادران و دوستان در تدارک این مقدمه بنحوی که صورت وقوع داشت بران عالیجاه بقلم آمده از انقرار حالی خواهد بود در ینوقت عالیجاه امیر الامرأ العظام اخوی دوست محمد خان با جمعیت دو هزار سوار و دوهزار پیاده در تدارکات سامان مامور الکای پشاور گردید که عنقریب وارد آنجا گردیده مشغول بند و بست مقدمات رویکار خواهد بود چون عالیجاه خیراندیش و هواخواه بندگان اشرف الوزرأ است لازم که در ین خصوص کمر همت و مردانگی را بر میان بسته هر چه از غیرت و جوان مردی های شما سزد و آید دقیقه نامرعی نگذاشته برای رفاقت عالیجاه دوست محمد خان کدام برادر یا بچه خود را روانه پشاور نمائید و خود منتظر نامه و پیام دوست محمد خان بوده هرگونه برای شما بقلم آرد از انقرار عمل نموده زینهار که در ینوقت خدمت خود را مقصر و معذور نخواهند داشت که ینوقت وقت خدمت و اخلاص کیشی است و امید بخداست که مخالفان عنقریب شرمنده و پشیمان و بسزای کردار خواهند رسید بنده درگاه را در ین مقابله بسر و مال و جان کوتاهی نیست انشاءالله تعالی تا زنده باشم دست از انتقام معاندان اشرف الوزرأ نخواهم برداشت خاطر جمع داشته بوجهی در همت و مردانگی کوتاهی ننمائید و احوالات همیشه اوقات نویسان باشید."

مهر
یا عظیم

مرقع سوم اسناد خطی موزه کابل مکتوب شماره ۲

"عالیجاه رفیع جایگاه خصوصیت و یک جهتی نشان امین الله خان به سلامت بوده به عاقبت باشد که مجاری حالات این جاهی بعون الهی الحد و المنه بتاریخ ذی الحجتہ به درجه حمد است که قبل از ین عالیجاه رفیع جایگاه امیر الامرأ العظام اخوی ارجمندی ام دوست محمد خان سردار را به جهت تمشیت و امورات آنجا با جمعیت وافر و لشکر نصرت اثر و تدارک معقولی روانه آنطرف نموده شده و آن عالیجاه از قدیم ایام اخلاص کیش و خیر خواه این دولت میباشند برسیدن عالیجاه

ارجمندی با جمعیت خود ها کمر همت بر میان جان بسته مردانگی را از دست نداده باتفاق عالیجاه ارجمندی ام خدمت خود ها را بانجام رسانیده که روی دشمنان سیاه خواهد شد و اشخاصیکه خیر خواه این دولت و منسوب آن عالیجاه میباشند خواطر جمعی و دلاسانی داده بخدمت گذاری قیام نمائید و انشاءالله تعالی بفضل و عنایت الهی بعد از عید قربان بندگان عالی با لشکر ظفر اثر و جمعیت کامل تدارک کرده روانه آنطرف میگردیم که انشاءالله تعالی تا سلخ شهر ذی الحجه وارد الکای پشاور خواهیم شد و آن عالیجاه بزودی تدارک و جمع آوری خود را آماده نموده منتظر احوالات عالیجاه ارجمندی ام سردار معظم بوده آنچه امر از طرف ...^(۲) ان عالیجناب گردد موافق آن عمل نموده که باعث سرفرازی آن عالیجاه میباشند و فراخور خدمات بهره مند و سرافراز خواهد گردید و تا دست داد احوالات و رویداد آنجا را مفصل بجهت عالیجاه رفیع جایگاه اخوی ارجمندی ام یوم به یوم نویسان باشید که باعث اطمینان و خاطر جمعی حاصل گردد."

مهر
یا عظیم

این سه مکتوب سردار محمد عظیم خان که تقریباً متحدالشکل و بیک مضمون میباشند به اساس مکتوب سومی که تاریخ ذی الحجه دران ذکر شده یکی بعد دیگری به کمال عجله و شتاب در روز های اندوهگین و هیجان آوری تحریر شده که خبر کور ساختن و حبس وزیر فتح خان در هرات به سمع برادران او رسید.

دو مکتوبی که تاریخ ندارد، منحیث واقعات مندرجه به اندازه شبیه مکتوب سومی است که ضمناً باید به فاصله نزدیک در اواخر ذی القعدة و اوائل ذی الحجه (۱۲۳۳ ه.ق.) فرستاده شده باشند. سردار محمد عظیم خان درین مکاتیب وزیر فتح خان را به لقب اشرف الوزرا بدون ذکر نام او خوانده و دوست محمد خان را گاهی ارجمندی و اخوی و گاهی به لقب امیر الامرا العظام یاد نموده است. تعداد و عساکری که همراهی دوست محمد خان و یار محمد خان بطرف پشاور فرستاده است دو هزار سوار و دو هزار پیاده تعیین گردیده است. درین مکاتیب هنوز از کابل و حرکت سرداران بدان طرف اسمی و خبری نیست و کمک های که سردار محمد عظیم از امین الله خان لوگری خواش نموده است، مبنی برین است که برادر یا پسر خود را با جمعیت نفری علی العجله به پشاور بفرستد و خود آماده اوامر ثانی سردار یارمحمد خان و دوست محمد خان باشد.

در مکتوب شماره (۱۳) از اعزام نواب جبار خان عقب دوست محمد خان تذکار رفته اما واقعات نشان میدهد که سردار محمد عظیم خان نامبرده را بجای خود در کشمیر گذاشته و خودش قراریکه در مکتوب شماره (۲) میگوید بعد از عید قربان در اواخر ذی الحجه سال ۱۲۲۳ به پشاور واصل گردیده است. سردار محمد عظیم خان در بین مکاتیب شاه محمود سدوزائی پادشاه وقت و کامران پسرش را که کور ساختن وزیر فتح خان به امر او صورت گرفته بود، اسم نبرده بلکه ایشان را بالعموم با طرفداران شان به صفت مخالفین و معاندین یاد کرده است.

بهر حال واقعات آمدن دوست محمد خان و یار محمد خان به پشاور، پادشاه ساختن شهزاده ایوب پسر تیمور شاه، رسیدن شاه شجاع، خلع و اخراج ایوب، داد خواهی اخیر الذکر نزد سردار محمد عظیم خان، حرکت دوست محمد خان و یار محمد خان با دو سه برادر دیگر شان طرف کابل و عدم سازش سردار محمد عظیم خان و شجاع در پشاور پیشتر شرح یافت.

دوست محمد خان و یار محمد خان در کابل با جهانگیر پسر کامران و عطاً محمد خان بامیزائی مقابل شدند. عطاً محمد خان حاکم سابق کشمیر به مناسبت عزل خود از حکومت آنجا از فتح خان و شاه محمود هر دو دل آزرده بود و به این مناسبت در هرات در فاجعه کور ساختن فتح خان سهیم شد. دوست محمد خان که حریف را خوب تشخیص داده بود از پشاور با او مکاتبه نمود. به او حالی نمود که اگر میخواهد این جرم فراموش شود باید در قضیه کابل با وی همکاری کند. عطاً محمد خان که حکومت کشمیر را در اثر فرمان شاه محمود از دست داده بود در مقابله تسلیم شده و جهانگیر چهل روز در بالاحصار محاصره مانده فرار کرد و عطاً محمد خان مذکور هم بعد تر به جرم اشتراک در کور ساختن فتح خان کور ساخته شده و دوست محمد خان بدون اینکه انتظار یک فیصله عمومی برادران بزرگ خود را در چنین موقع خطیر بکشد، شهزاده سلطان علی پسر تیمور شاه را پادشاه ساخته و خود را وزیر او اعلام نمود.

به مجرد رسیدن جهانگیر به قندهار، شاه محمود و کامران نایب گل محمد فوفلزائی را به حکومت آنجا گذاشته و خود وزیر فتح خان نابینا را گرفته طرف کابل حرکت کردند و در منزل بینی بادام سعید آباد وردک (بین غزنی و کابل) بار دیگر از وزیر فتح خان خواهش کردند تا برادران خود را از مقابله منصرف سازد. در اثر جواب های منفی و سختی که از نامبرده شنیدند سران قبایل مختلف را طوعاً و کرهاً در خون این وزیر نامدار و مرد بزرگ که واقعاً در هیاهوی قرن ۱۹ در میان شهزادگان سدوزائی و سران بارکزائی شخص مدبر منحصر به فرد بود، در سال ۱۲۳۴ هجری تکه تکه کرده و به قتل رسانیدند و جسدش را

برای دفن به غزنی فرستاده در پهلوی بقعه شیخ رضی الدین علی لالا دفن نمودند. این جنایت بزرگ و عفو ناپذیر که افغانستان را از فرزندان لایق و ناموری محروم ساخت، صدمه ایست که بیشتر از قتل پدرش سردار پاینده خان برای مملکت گران تمام شد زیرا در این وقت و چنین فرصت باریک که دشمنان در ولایات سرحدی چشم دوخته و قدم بقدم فراتر می آمدند، کشور به بازوی توانا، حسن تدبیر و اقدامات عملی چنین مرد بزرگ بیشتر از همه اوقات ضرورت و احتیاج داشت.

فتح خان تنها از نظر سن و سال در میان برادران بارکزائی بزرگ نبود و تنها با داشتن لقب اشرف الوزرا بر همه پسران پاینده خان مزیت و برتری نداشت، بلکه بزرگی او در این نهفته بود که باریکی وقت و زمان و امیال متعرضانه بیگانگان را در سرحدات شرقی و غربی درک کرده و با همه بدبختی هائی که بواسطه قتل پدر نامدارش به خانواده او تولید شده بود، پیوسته سعی داشت تا با شخصیت یکی از شهزادگان سدوزائی سلطنت مقتدر و متمرکزی در افغانستان تشکیل کند و خود و برادرانش با اشتراک مساعی عملی خود آنرا تقویت بخشند تا اقتدار سلطنت مرکزی جواب متعرضین خارجی را داده باشند چنانچه به همین منظور دو مرتبه شاه محمود را به پادشاهی رسانید و به منظور تزئید نفوذ شخص شاه و دولت مرکزی او در تقلیل، حتی در امحای تاثیر برادران و پسر او صرف مساعی نمود ولی افسوس که شاه محمود سست عنصر و پسر حسود و خود خواه او کامران حق خدمات این مرد بزرگ را که حتی به مفاد خاندانی آنها و به مفاد مملکت تمام شده و میشد نفهمیده با کور ساختن او چشم اغیار و بیگانگان را روشن کردند و با قتل او دشمنانش را شاد نمودند. از بین رفتن وزیر فتح خان صدمه بسیار بزرگی بود که در حساسترین موقع تاریخ معاصر مملکت در طی قرن ۱۹ پیکر کشور را به لرزه درآورد و همکاری های سدوزائی و بارکزائی را که تا حدی از نو خوب صورت گرفته بود بار دیگر متلاشی ساخت و طوری این دو خاندان بزرگ را از هم جدا نمود که دیگر بهم نزدیک شده نتوانستند و مقصر این خبط جبران ناپذیر شاه و شهزاده سدوزائی، شاه محمود و کامران میباشند. برادران بارکزائی با وجودیکه عمده همه اقتدار را در دست داشتند و وزیر فتح خان به تنهائی همه امور مملکت را اداره میکرد و همه ولایات خورد و بزرگ در تحت اداره برادران و برادرزادگان او بود معذالک کوچکترین فکری برای گرفتن زمام پادشاهی نداشتند و اگر این جنایت واقع نمیشد امکان داشت که برای مدت طولانی سلطنت افغانستان در خاندان سدوزائی ها بماند.

بهر حال سدوزائی یا بارکزائی از نقطه نظر مفاد مملکت فرق نداشت بشرطیکه همکاری و معاضدت در میان آنها موجود میبود زیرا تا هر اندازه نیکه صمیمیت

و حسن نظر طرفین دوام داشت کشور از ثمره نیک آن مستفید میشد. درین شبیه نیست که تولید صمیمیت و اعتماد متقابل در فضای احساسات خود خواهی سرداران ما در قرن ۱۹ امری بود نهایت مشکل که حتی میان اعضای یک خاندان و دو برادر صورت پذیر نبود، چه رسد به دو خاندان، آنهم دو خاندان رقیب که پدر کشی و برادر کشی افکار آنها را خیلی مسموم نموده بود. بهر حال شاه محمود و کامران بعد از قتل وزیر فتح خان با لشکر بزرگ خود راه کابل را پیش گرفتند و ازین طرف سردار دوست محمد خان در حالیکه شهزاده ایوب را در بالاحصار به پادشاهی برداشته بود بر علیه شاه محمود حرکت کرد. هر دو سپاه در حوالی هندکی و چهار آسیاب بهم مقابل شدند و دوست محمد خان چال نظامی بکار برده بار آخر از وجود عطاً محمد خان بامیزائی که چندی قبل به جرم شرکت در کور ساختن وزیر فتح خان کور ساخته شده بود، استفاده نمود. بدین معنی که او را مجبور ساخت مکاتیب اسمی سران لشکر معیتی شاه محمود و مخصوصاً بنام یکی از برادرانش که در آنجمله بود، نوشته و قاصد را طوری شبانگاه به اردوگاه مقابل فرستاد که مکاتیب بدست شاه محمود افتاد و سازش دروغی و جعلی سران لشکر را مبنی بر تسلیم نمودن خود و کامران که در مکاتیب تذکار یافته بود حقیقت تصور نموده و بدون جنگ شبانشب با پسر خود از میدان جنگ گریخت و راه قندهار پیش گرفت و از دیراوعوت راه خود را منحرف نموده طرف فراه و هرات رهسپار شد زیرا در همین فرصت غیاب او و برادران قندهاری وزیر فتح خان، کهندل خان، پردل خان، و شیردل خان قندهار حمله نموده و شهر را از دست گل محمد خان پوپلزائی متصرف شده بودند.

بدین ترتیب به استثنای ولایت هرات که تا چندی دیگر منحصر به سدوزائی ها ماند در بقیه افغانستان نفوذ برادران بارکزائی حکمفرما شد ولی چون این برادران با اقتدار متعدد بودند و اتفاق نظر راجع به انتخاب یک نفر از میان ایشان به پادشاهی به آسانی میسر نمیشد، آنهاییکه در پیرامون احراز این مقام تک و پو داشتند برای پوشانیدن ظاهر کار خود بعضی شاهزادگان بی نام و نشان کوچک سدوزائی را هنوز برای مدتی بنام شاه اینطرف و آنطرف کشانیدند.

دو دسته برادران بارکزائی پردل خان و جمعی که مالک قندهار بودند در قندهار و یار محمد خان و آنهاییکه مالک پشاور بودند در پشاور تمرکز و حکمرانی داشتند و در روی صحنه مرکزی سردار دوست محمد خان و سردار محمد عظیم خان با هم مقابل گردیدند. بعد از اینکه سردار دوست محمد خان در مقابل شاه محمود کامیابی حاصل کرد، برادرش امیر محمد خان را در غزنی مستقر ساخت تا اگر فشاری از طرف محمد عظیم خان عاید شود، مقاومت کند. درین فرصت سردار محمد عظیم خان بعد از سپردن کشمیر به نواب جبار خان و پشاور به

یارمحمد خان با شهزاده ایوب که پیشتر دوست محمد خان او را در پشاور شاه ساخته بود، وارد کابل گردید. اولین کار سردار محمد عظیم خان خلع سلطان علیشاه و نصب شاه ایوب بود که از خلال آن جاه طلبی و رقابت دو برادر بارکزائی سردار دوست محمد خان و سردار محمد عظیم خان مبنی بر تصرف و حکومت کابل معلوم میشود. اگر چه در بین فرصت سردار دوست محمد خان علی العجاله خود راه غزنی کشید ولی نقشه اصلی خود را که تصاحب کابل بود، فراموش نمیکرد. بالاخره میان برادران بارکزائی چنین فیصله بعمل آمد که سردار محمد عظیم خان به جهت بزرگی بر دیگران کابل را در دست داشته باشد و سردار یار محمد خان در پشاور، پردل خان در قندهار و دوست محمد خان در غزنی حکومت کند. در بین فیصله ظاهراً همه خوش معلوم میشدند ولی سردار دوست محمد خان باطنناً ناراضی بود و به مجردیکه سردار محمد عظیم خان در اثر دعوت میران سند به غرض دفع شاه شجاع حرکت کرد، دوست محمد خان فوراً از غزنی به کابل آمده و شهزاده سلطان علی را مجدداً بر تخت نشانید.

سردار محمد عظیم خان به استماع این خبر از راه به کابل مراجعت نمود و علی الرغم دوست محمد خان و شاه دست نشانده او شهزاده ایوب، شاه انتخابی خود را بار دیگر پادشاه ساخت. این فرصتی است که دو شهزاده سدوزائی دو پسر تیمور شاه درانی ایوب شاه و سلطان علیشاه بحیث وزرای متقابله آنها در کابل زندگانی دارند ولی بر خلاف ضرب المثل معروف که دو شاه در یک کشور نگنجد، ایندو شاه در یک شهر و در یک بالاحصار بهیچ صورت زندگانی نمیتوانستند و سلسله تحریکات طرفین در جریان بود. طوریکه پیشتر اشاره نمودیم این دو شاه از خود هیچ شخصیت و قدرت نداشتند بلکه بروی نقشه وزرای خود روی کار آمده و قدرت در دست وزرای آنها یعنی سردار دوست محمد خان و سردار محمد عظیم خان بود.

سلطنت این دو شاه و وزارت این دو وزیر در یک آن، در یک موقع، در یک کشور و در یک شهر نشان میدهد که در فرصتیکه قدرت سلاله سدوزائی از میان رفته و بارکزائی ها مصمم به اشغال مقام آنها نشده اند، بکدام اندازه ضعف، نفاقت و نفاق در مملکت حکمفرما بود و از این اوضاع پریشان چقدر قوم، کشور و خود دودمانهای بزرگ ما صدمه دیدند.

این دو شاه نه تنها در یک کشور و در یک شهر، حتی در یک قصر که عبارت از بالاحصار کابل باشد با هم پهلو به پهلو زندگانی داشتند تا اینکه شهزاده اسماعیل پسر شاه ایوب رقیب پدر خود، شاه سلطان علی را در حصار مذکور خفه نمود و در حالیکه شاه ایوب بنام پادشاهی میکرد، مملکت بدست برادران بارکزائی شکل

ملوک الطوائفی بخود گرفت و درست در همین روزها که در اثر رقابت های شخصی و جاه طلبی ها با نبودن حکومت مرکزی مملکت بکمال نقاهاست و ضعف رسیده بود، خسارات بزرگ متوجه کشور بود.

رنجیت سنگ که در قلعه اتمک چشم براه و گوش به آواز نشسته بود، ملتان را در ۱۲۳۴ (۱۸۱۸ م.) تصاحب نمود و سال بعد ۱۲۳۵ ه.ق. (۱۸۱۹ م.) اول کشمیر را از نواب جبار خان و بعد دیره جات را از نواب زمان خان پسر صمد خان گرفت و در صدد اشغال پشاور و سند برآمد.

بهر حال سردار دوست محمد خان بعد از کشته شدن شاه انتخابی خودش باز به غزنی برگشت و مدتی سردار محمد عظیم خان به کابل ماند و میخواست با ارسال مکاتیب و هیئت ها همه را به دور خود جمع و در مقابل خطر خارج آمادگی بگیرد. با اینکه در ین موضوع فیصله قطعی بعمل نیامد، در اثر دعوت نامه های میران سند که میخواستند خود و خاک خود را از سلطه نوظهور فرنگی و آله دست آنها شاه شجاع رهائی بخشند، از راه غزنی و قندهار عازم سند شد و دوست محمد خان که با نقشه های او مخالف بود با سائر برادران به قندهار و پشاور مکاتبه نمود و خود عقب سردار محمد عظیم خان راه سند پیش گرفت. اگر چه سردار محمد عظیم خان در مقابل شاه شجاع کامیابی هائی هم حاصل کرد ولی میران سند با بازی دو جانبه، با کم و بیش ساختن مالیات، با تطمیع میان برادران بارکزائی جدائی بیشتری تولید کردند.

دوست محمد خان، پیر محمد خان و شیردل خان از سردار محمد عظیم خان جدا شده به قندهار مراجعت کردند. سردار محمد عظیم خان با قناعت به مبلغ جزئی یک لک روپیه عقب آنها برگشت. دوست محمد خان پیش و محمد عظیم خان از عقب او بطرف کابل حرکت نمودند. در حالیکه ایوب هنوز بنام بر تخت جلوس داشت، میان این دو برادر یک سلسله منازعات در نقاط مختلف کهستان، کوهات، کابل، و غزنی در جریان بود. رنجیت سنگ از مشغولیت سرداران در ین گیر و دار استفاده نموده، آهنگ پشاور کرد. (۱۲۳۸ ه.ق. مطابق ۱۸۲۲ م.) سردار یار محمد خان که از طرف سردار محمد عظیم خان در ین شهر حکومت میکرد، از سردار اخیر الذکر کابل کمک خواست ولی متاسفانه ثروت سرشار که حفاظت آن همیشه سردار محمد عظیم خان را مزاحم میشد و آنرا هنگام جنگ سک ها در قلعه (مچینا) گذاشته بود از یکطرف و وعده حکومت پشاور از طرف رنجیت سنگ به یار محمد خان از جانب دیگر میانه این دو برادر را در یکی از مواقع بسیار حساس تاریخ بر هم زد. با حمله مستقیمی که از طرف سکها به دارائی سردار محمد عظیم خان به عمل آمد، از میدان جنگ رو گردانید و در راه بین

جلال آباد و کابل به مرض پیچ دچار شده و به عمر ۳۸ سالگی در کوئل لته بند وفات نمود. جنازه اش را به کابل آورده در مزار عاشقان و عارفان علیه الرحمه دفن کردند. در نتیجه رنجیت سنگ پشاور را گرفت و حکومت آنجا را برای چندی دیگر برای یار محمد خان و برادرانش باقی گذاشت. بعد از وفات سردار محمد عظیم خان، پسرش حبیب الله خان بجای او تکیه زد ولی ایوب شاه هنوز بنام در بالاحصار بر تخت شاهی جلوس داشت. این شاه و سردار کوچک سدوزائی و بارکزائی به چشم رقابت و عناد بیک دیگر نگاه میکردند و در صدد امحای یکدیگر بودند. این موقعی است که جمعی از برادران بارکزائی مثل سردار یارمحمد خان و سلطان محمد خان به عنوان جاگیر سک در پشاور حکومت داشتند و سردار دوست محمد خان هم در سایه عطوفت شان در آنجا زیست داشت.

سائر برادران قندهاری دولت کوچک سدوزائی هرات را مورد حمله و تهدید قرار داده ولی به امحای آن موفق نگردیدند. در ین فرصت روابط حبیب الله و ایوب شاه بدتر شده و اخیر الذکر میخواست رقیب مقتدر و ثروتمند جدید خود را هم ذریعه پسرش اسماعیل از میان بردارد ولی پردل خان به موقع رسیده و با ورودش کار همه یکطرفه شد. شهزاده اسماعیل مقتول، شاه ایوب مخلوع و حبیب الله سرخوش گذاشته شد و با از بین رفتن ایوب شاه سلسله دودمان سدوزائی در مرکز مملکت خاتمه پذیرفت. این موقعی است که برای ظهور سلطنت بارکزائی زمینه از هر رهگذر مساعد و کوچکترین مانعی باقی نمانده بود زیرا به استثنای ولایت هرات همه خاک های مملکت با اقتدار کامل در دست آنها بود ولی متأسفانه پردل خان عوض اینکه به مفاد عمومی کشور سلطنت متمرکز و مقتدری تشکیل کند به گرفتن سهم خود از ثروت سردار محمد عظیم خان اکتفا نموده، حبیب الله خان را بجای ایوب شاه سردار کابل شناخت و در حالیکه بدست خود دامنه ملوک الطوائفی را در قرن ۱۹ درازتر ساخت، طریق قندهار پیش گرفت.

سردار حبیب الله خان با پول سرشار و شوق عیاشی که داشت در خور سرداری و حکمرانی نبود. بر علاوه بعضی اشخاص گنده مثل کاکا و وصی اش، نواب جبار خان و امین الله خان لوگری خادم مال اندیش قوم را از دور دستگاه حکومتی خود دور و ناراض ساخت تا اینکه سردار دوست محمد خان جاگیر کوچکی را که برادران در پشاور به او داده بودند، گذاشته به کابل آمد تا ثروت و اقتدار هر دو را از حبیب الله خان تصاحب کند.

روابط این کاکا و برادر زاده پیچ و تاب و نشیب و فراز زیاد دارد در حالیکه ظواهر لطف و احترام متقابل و دوستی آراسته بود، باطن رنگ دیگری بخود گرفته و هر یک به امحا و کور ساختن و قتل یکدیگر بکرات کمر بستند و به

دفعات در میدان جنگ با هم مقابل گردیدند تا اینکه بر طرفداران سردار دوست محمد خان افزوده و نواب جبار خان و امین الله خان لوگری هم با او همدست شدند و غلبه با آنها بود ولی در اثر التجای سردار محمد اکرم خان برادر حبیب الله خان بار دیگر پردل خان از قندهار روی صحنه آشوب کابل وارد گردید ولی بدون اینکه قضایا رنگ حلی بخود بگیرد به قندهار برگشت و سردار دوست محمد خان و حبیب الله خان کماکان مشغول پیکار سرد و گرم بودند. تا اینکه شیردل خان به کابل رسید. شیردل خان نسبت به پردل خان جدی تر و در حل مسایل مصمم تر معلوم میشد و با اقدامات فوری میخواست عملیات و نقشه های هر دو طرف را خنثی سازد و حکومت کابل را در دست گیرد چنانچه گرفت و خواست که حبیب الله خان را با اخراج از کابل و حبس در لوگر از صحنه دور کند و سردار دوست محمد خان را با دادن حکومت غزنی و کوهستان و میدان و اعطای پول آرام سازد و آنگاه با تشکیل مجالس و آغاز مذاکرات مصلحت جویانه طرحی ریزد که برادران بارکزائی با داشتن حوزه های حکومتی و جاگیر در مقابل حملات خارجی متحد باشند ولی این نقشه ها رنگ عمل بخود نگرفت و میان او و سردار دوست محمد خان مدتی در پیرامون بالاحصار و شاه شهید و بینی نیزار و تپه مرنجان جنگ شد و در حالیکه طرفداران طرفین در میدان گرم نزاع بودند برادران در خیمه نواب محمد زمان خان جمع شده و بعد از مذاکرات طولانی فیصله کار به نواب صمد خان سپرده شد و بعد از مذاکرات زیاد شیردل خان بریاست پذیرفته شد و جاگیر سائر برادران حسب ذیل تعیین شد:

"یار محمد خان و سلطان محمد خان از سرداران پشاور چون پشاور وسعت کافی برای پنج برادر نداشت بحکومت کابل متفقاً عطا محمد خان و سعید محمد خان و پیر محمد خان و بحکومت پشاور و توابع آن دوست محمد خان بحکومت کوهستان، امیر محمد خان برادر عینی او بحکومت غزنی، نواب جبار خان بحکومت لغمان، نواب اسد خان به حکومت حصه باقی مانده دیره جات، شیردل خان، پردل خان و کهندل خان و مهردل خان متفقاً بحکومت قندهار و توابع آن، رحمدل خان بحکومت سند و نواب زمان خان پسر نواب عبدالصمد خان بحکومت جلال آباد و بالاخره حبیب الله خان پسر سردار محمد عظیم خان بحکومت لوگر." (۳)

بعد از این فیصله سردار شیردل خان عازم قندهار گردید و طوریکه تعیین شده بود سردار یار محمد خان را بحکومت کابل گذاشت. متعاقباً در اثر فوت سردار عطا محمد خان حاکم پشاور سردار یار محمد خان بحکومت پشاور و سردار سلطان محمد خان بحکومت کابل را در دست گرفتند. در این فرصت سندی ها باز بنای شورش را گذاشتند. اول رحمدل خان و عقب او شیردل خان بدان صوب متوجه

گردید ولی پیش از اینکه شیردل خان برسد برادرش حکومت آنجا را به نایب سلطان خان پسر الله داد خان افغان سپرده و وضعیت ظاهراً و موقتاً آرام و قناعت بخش شده بود و شیردل خان حین مراجعت به قندهار در ماه محرم سال ۱۲۴۳ هجری قمری (۱۸۲۶ م.) در راه وفات نمود. وفات سردار شیردل خان اوضاع سند و کابل هر دو را برهم زد. در علاقه اول الذکر سندی ها حاکم افغانی را طرد و خود را از تحت اداره مستقیم افغانستان خارج کردند و در کابل سردار دوست محمد خان حکومت سردار سلطان محمد خان را محرمیت خودش از مرکز کشور و وسوسه بسط نفوذ برادران پشاور و قندهاری در کابل تعبیر نموده ، سخن به یک سلسله گفتگو و مشاجره کشید و به سردار سلطان محمد خان تخلیه کابل را اخطار داد و بالاخره به کمک طرفداران کوهستانی خود بالاحصار را متصرف شد ، آنگاه برای تولید فضای دوستانه و رفع مزاحمت سائین به تعقیب پیمان شیردل خان در عشر اول ماه ربیع الثانی ۱۲۴۲ عهد و پیمان دیگری را روی کار آورد و جاگیر برادران و برادرزاده ها خویش را معین کرد که اصل آن در جمله اسناد خطی در موزه کابل موجود است و سواد آن قرار آتی است:

متن میثاق ۱۲۴۲ هجری قمری که اصل آن در موزه کابل محفوظ است

"چون در بین وقت بتاریخ عشر اول شهر ربی الثانی سنه یک هزار و دو صد و چهل و دو بود که بعد از منازعه و مناقشه که مابین ما برادران بظهور رسیده و شهر دارالسلطنه کابل را سردار دوست محمد خان تسخیر نمود همه برادران و برادر زاده ها بجهت اصلاح و اتفاق و خیر خاندان مجتمع شده بجهت انتظام امور دولت و استحکام بنیاد سلسله خود ها صلاح بر همین کردیم که ملک کوهات و انکو و توابعات آنرا نواب عبدالصمد خان متصرف باشد و ملک پشاور و هشنغر و خالصجات و غیره متعلقات آنجا را سردار یار محمد خان و سردار سلطان محمد خان و سردار سعید خان و سردار پیر محمد خان متصرف باشند و ملک دارالسلطنه کابل و کوهدامن و خالصجات و توابعات آنرا سردار دوست محمد خان و سردار امیر محمد خان متصرف باشند و مالیات و معاملات طایفه غلجائی دارالسلطنه کابل را نواب عبدالجبار خان متصرف باشد و ملک جلال آباد و تاجکه لغمان را نواب محمد زمان خان و برادران او متصرف باشد و ملک لهوگرد و چرخ و تاجکیه میدان و خالصه لهوگرد را سردار حبیب الله خان و سردار محمد اکرم خان و برادران او متصرف باشند که بدین موجب از قرار تفصیل هر کدام ملک خود ها را :

"عالیجاه نواب عبدالصمد خان کوهات انکو و غیره توابعات

عالیجاهان سردار یار محمد خان و سردار سلطان محمد خان و غیره برادران
پشاور هشنغر خالصجات
سردار دوست محمد خان و سردار امیر محمد خان دارالسلطنه کابل معه توابع
کوهدامن و غیره آنحدود خالصجات بیاض
نواب عبدالجبار خان غلجائی کابل معه متعلقات او
نواب محمد زمان خان معه برادران جلال آباد معه تعلقات تاجکیه لغمان معه
تعلقات
سردار حبیب الله خان و سردار محد اکرم خان ملوک لهوگرد و بتخاک مجال چرخ
تاجکیه میدان محال غوربند خالصه لهوگرد بیاض."

"او از ابتدا سنه تنکوزی سال نو سردار دوست محمد خان مبلغ یک لک روپیه از
بابت مالیات کابل سال بسال بضامنی نواب عبدالصمد خان در وجه سردار یار
محمد خان از قرار اقساط ماه به ماه میرساند و چون نواب عبدالصمد خان ریش
سفید و بزرگ همه برادران مییاشد و اصلاح همه برادران بجهت خیر خاندان
باتفاق سردار دوست محمد خان در کابل سکونت میکند اگر چنانچه سردار یار
محمد خان یا سردار سلطان محمد خان یا سردار سعید محمد خان یا سردار پیر
محمد خان یا متعلقات آنها ظاهراً یا باطناً خللی در ملک کوهات و انکو که متعلق
نواب عبدالصمد خان است نموده در ملک و مال او دخل و تصرف کنند با آنکه
سردار دوست محمد خان منسوبان و متعلقات سردار یار محمد خان را ظاهراً و
باطناً از و روگردان نماید یا به ملک آنها دخل و تصرف کند عهد شکن و دشمن
خدا و رسول خدا و همه برادران و برادر زاده ها خواهند بود و برادران و برادر
زاده ها همه بالاتفاق با آنها دشمنی و مخالفت کنند هرگاه دشمن خدا و رسول
باشند و در خصوص یک لک روپیه که از ابتدای سال تنکوزی سردار دوست
محمد خان به ضامنی نواب عبدالصمد خان متعهد شد و قبول کرده سال به سال از
قرار اقساط ماه به ماه به سردار یار محمد خان برساند هرگاه تفاوت کند و نرساند
عهد شکن و دشمن خدا و رسول و همه برادران خواهند بود و برادران همه با او
دشمنی کنند هر گاه نکنند دشمن خدا و رسول خواهند بود چنانچه برادران سکنه
قندهار همین قسم و قرارداد را قبول نکرده انحراف نمایند و اراده و عزم این ملک
ها را بکنند همه برادران با جمعیت خود بالاتفاق کمر بسته با برادران قندهاری
دشمنی و مخالفت بکنند و نگذارند که از حد قندهار تجاوز و تفاوت نمایند و هرگاه
سردار یار محمد خان به عمله جات و نوکر خود که سکنای کابل باشند از بابت
زمین داری آنها چیزی بدهد در همین تنخوا یک لک روپیه از قرار حواله او
محسوب شود و هر کدام از برادران و برادرزاده که از ین سخن و عهد و پیمان
تفاوت کنند و از همین قرارداد و تقسیم اختلاف نمایند به لعنت خدا و نفرین رسول
گرفتار و از دین جناب مصطفوی بیگانه و کافر مطلق و به چهار مذهب نا

مسلمان باشیم به همین عهد و میثاق برادران و برادر زاده ها همه با یکدیگر
دوست و از نفاق و کدورت که قبل از این با هم داشتیم در گذشتیم و با همه دوست
و مهربان شدیم این چند کلمه بطریق عهد نامه قلمی شد تحریر شهر ربیع الثانی
سنه ۱۲۴۲".

گفتار دوم

حکام افغانی کشمیر جنگ وزیر فتح خان با عطا محمد خان بامیزائی

اعلیحضرت احمد شاه درانی در سال ۱۱۶۵ هجری قمری در سفر چهارم خویش به خاک های ماورای شرقی سند مسافرت نموده چون از راه کابل وارد پشاور شد، ایشک آقاسی عبدالله خان را با لشکری برای فتح کشمیر تعیین و اعزام نمود. نامبرده با سپاه دو هزار نفری خود این دره زیبا را که بنام آخرین شاهنشاه مغلی دهلی عالمگیر ثانی اداره میشد، فتح نمود و آنگاه شخصی بنام خواجه عبدالله خان پسر نواب عبدالصمد خان سیف الدوله را که خوبتر بنام عبدالله کوچک معروف شده بود، بحیث نایب الحکومه و یکنفر از هندو های کابل را که «سکچيون» نام داشت و از ملازمین شاه ولیخان وزیر احمد شاه بود به حیث مستوفی کشمیر مقرر نموده، خود بحضور احمد شاه باریاب شد.^(۴)

احمد شاه درانی مسافرت خویش را تا لاهور ادامه داده و از آنجا قلندر خان افغان را با نامه ئی نزد احمد شاه مغلی شاهنشاه هند به دهلی فرستاده و در حالیکه از رودخانه ستلج بطرف غرب حاکمیت خود را به اراضی مفتوحه پنجاب، سند، ملتان و کشمیر قایم نمود به قندهار مراجعت کرد. مقارن این زمان شخصی بنام میر منو معین الملک از طرف دولت درانی افغانی به حکومت لاهور و کل پنجاب منصوب بود تا اینکه نامبرده در سال ۱۱۶۰ وفات نمود و در اثر فرمانی که از قندهار از طرف اعلیحضرت احمد شاه فرستاده شد، پسر نامبرده میر مومن بجای پدر بحکومت لاهور تعیین گردید. چون میر مومن مذکور طفل بود و از طرف دیگر دربار شاهنشاهی دهلی بخصوص غازی العین خان بهادر فیروز جنگ وزیر احمد شاه مغلی تحریکات سوء داشت و متعاقباً میر مومن در طفولیت وفات نمود، امور حکومت لاهور در دست مادرش مغلانی بیگم و خواجه موسی احرار خسر میر منو معین الملک یکی دو نفر از مامورین محلی مثل طره باز خان و بکاری خان رستم جنگ به اندازه آخر پریشان شد که امان خان با همه اختیاراتی که از قندهار اعزام شد به اصلاح آن موفق نشده آخر الامر در اثر تحریکات

غازی الدین مذکور و آشفتگی اوضاع مستوفی افغانی کشمیر «سکچيون» هندوی کابلی تحت تاثیر اجانب آمد و در طی ضیافت خواجه عبدالله خان نایب الحکومه کشمیر را اول محبوس و بعد مقتول نمود و خود را از طرف دهلی نایب الحکومه کشمیر اعلام کرد.

در ۱۱۷۰ بار دیگر احمد شاه بابا برای تنظیم پنجاب حرکت کرد و نورالدین بامیزائی را برای انتظام امور کشمیر مامور نمود. مشارالیه داخل کشمیر شده و سکچيون باغی را محبوس به لاهور فرستاد و خود مدتی در کشمیر بود تا اینکه از طرف احمد شاه، بلند خان سدوزائی به حکومت کشمیر تعیین شد. سپس مقارن سال ۱۱۷۵ سک ها بنای بغاوت را گذاشتند و نورالدین خان بار دیگر در همین سال کشمیر و باغیان را مطیع دولت افغانی نمود. آخرین کسی که از طرف اعلیحضرت احمد شاه به حکومت کشمیر تعیین و اسمی از او در مأخذ مانده است، حاجی کریم داد خان عرض بیگی است^(۵) که در سال های اخیر حیات شاه درانی بر کشمیر حکومت میکرد و تا آخر عمر به این عهده برقرار بود و چون وفاتش مصادف به سال های اول جلوس اعلیحضرت تیمور شاه بود، پادشاه مذکور پسر بزرگ او آزاد خان را بجای پدر مقرر نمود. آزاد خان به تصور اینکه حکومت کشمیر از پدر به او رسیده است، یکطرف برادران خود را از آنجا بیرون کشید و از جانب دیگر به فکر اندوختن مالیات به حساب خود شد و آهسته آهسته به خیره سری و خود خواهی و بغی گرائید. اعلیحضرت تیمور شاه برای نصیحت و راهنمایی و اصلاح او ابتدا میر محمد علی خان معروف به کفایت خان را بدانصوب گسیل کرد. اگر چه نامبرده آنچه لازم به گفتن بود، گفت و مبلغ جزئی سه لک روپیه هم از درک مالیات با خود آورد ولی آزاد خان هوای دیگری در سر داشت که به این اقدامات به آسانی به راه نیامد. سپس از حضور اعلیحضرت تیمور شاه مرتضی خان و زمان خان برادران آزاد خان که بدست او از کشمیر اخراج شده بودند و در دربار شاهی می زیستند با اردوی سی هزار نفری در مقابل آزاد خان جانب کشمیر اعزام شدند ولی از دست آنها کاری ساخته نشد و آزاد خان به سرکشی ادامه داد و از طرف شاه، مدد خان اسحق زائی و جمعی از سرداران افغانی بر علیه نامبرده فرستاده شد. حکمران باغی دیگر تاب مقاومت نیاورده و در یکی از قلعه های دور افتاده در خانه خسرش مخفی شد و پیش از اینکه اسلام خان که از طرف مدد خان برای دستگیری او با دو هزار نفر فرستاده شده بود، بخانه مطلوب برسد آزاد خان خودکشی نمود و دره های زیبای کشمیر مطیع دولت افغانی شد. این وضعیت تا اواخر عمر و سلطنت تیمور شاه یعنی ۱۲۰۷ هجری قمری دوام داشت. در دوره سلطنت شاه زمان از حکامی که در کشمیر حکومت نموده اند یکی عبدالله خان الکوزائی معروف به مخلص الدوله است. معلوم نمی شود که نامبرده در کدام سال باین عهده مهم مقرر شده است،

اینقدر میدانیم که مالیات کشمیر در دوره نایب الحکومگی او به ۲۴ لک روپیه بالغ میشد که به قرار بیانات مولف سراج التواریخ قسمت معتنابه آن به خرچ مواجب عمال آنجا مصرف میشد و فقط یک ثلث یا یک ربع آن مبلغ، شش، هفت لک روپیه به خزانه پادشاهی میرسید.^(۶)

شاه محمود پسر تیمور شاه بعد از ۱۲۱۶ یا ۱۲۱۷ که بار اول بر تخت شاهی نشست در دوره کوتاه سه سال سلطنت خود عبدالله خان را به حکومت کشمیر گماشت و نامبرده در سه سال اول سلطنت شاه شجاع هم کماکان به حال خود باقی ماند ولی نظر به مخالفت های شاه شجاع با شاه محمود و گرفتاری های اول الذکر به امور مرکزی کشور، وضع مخالفت کارانه پیش گرفته و از دادن مالیات خود داری میکرد تا اینکه شاه شجاع در سال ۱۲۲۲ متوجه مسئله کشمیر شده و عالیجاه شیر محمد خان بامیزائی مختارالدوله را برای تصفیه امور آنجا فرستاد و اینک شرح مربوطه را از نسخه قلمی واقعات شاه شجاع که مربوط به کتابخانه موزه کابل میباشد، نقل میکنم:

وقایع سیزدهم، فرستادن عالیجاه مختارالدوله جهت تسخیر خط کشمیر

"صورت این وقایع چنان است که عالیجاه شیر محمد خان بامیزائی مختارالدوله را خلعت فاخره نیابت کشمیر مرحمت نموده سرفراز ساخته هشت هزار مردم ایلات نواحی را نیز با او مامور نموده به مهم کشمیر مرخص فرمودیم مقارن این حال مبارک مصمم شد که اگر موسم زمستان را در پشاور گذرانیده شده از ورود موکب دولت و اقبال و سران ناحیه البته تقویت و اعانت مختارالدوله نزدیکتر و آسان تر بوده کوائف و اخبارات کشمیر نیز بزودی بحضور سعادت ظهور خواهد رسید چنانچه به عنایات ایزدی آنچه پیش نهاد خواطر مبارک شده بود بی تفاوت بوقوع انجامید لهذا نواب همایون ما از کابل کوچ نموده و طی منازل و قطع مراحل نموده رونق افزائی پشاور شدیم هرگاه مختارالدوله به مظفر آباد رسید عبدالله خان حاکم کشمیر از روی بغی و عناد سنگر ها در کناره دریای مظفر آباد بسته و پیاده و تفنگ چی جاه بجاه نشانیده و بست حفاظت و حراست چنان مستحکم نموده که از دریای مذکور احدی را امکان عبور نگذاشته بود مختارالدوله به ورود آنجا هیچ اندیشه از طلاطم امواج دریا ننموده و باران گلوله را که از سنگر ها میبارید همه را گلریزی ایام بهار تصور دیده دست بحبل الممتین عنایت الهی زده با جمله افواج ظفر امواج بدریا در آمده کسی را که اجل فرا رسیده بود کشته و خسته شده بدریا رفت و باقی بهمت و سلامت از دریا عبور نموده نجات یافته بفضل الهی و اقبال عدو مال پادشاهی بسنگر های مخالفان

رسیده دست به شمشیر کردند پیاده های سنگر از وقوع این مقدمه چاره کار را بر خود معدوم و منحصر دیده خود را بکوهستان کشیده فرار اختیار کردند و اکثر کشته و خسته شمشیر دلاوران تهمتن توان و نبرد آزمایان معرکه نام و نشان گردیدند چنانچه بفضل بیمثال و یمن اقبال عدو مال مظفر آباد در تصرف اولیای دولت ابد اتصال در آمد عالیجاه مختارالدوله کوایف این قتح و فیروزی و لطایف این نصرت و پیروزی را بحضور اشرف معروض داشته خود جلو انداز روانه کشمیر شد اگر چه شدت سرمای زمستان و طغیان برف و باران بود مظفر آباد تا کشمیر همه کریوه و کوه و راه های ناساخته و پر خلل مینمود اما آنهمه شداید و صعوبت را با وجود گرانی و کمیابی غله دیده و کشیده بکمال استقامت داخل "پر کهنه ستون پر" شده و دو روز آنجاه مقام نمودند عبدالله خان با لشکر سواره و پیاده خود آراسته و پیراسته گشته بمقابله رسید و فی مابین عسکرین معرکه جنگ و جدال و قتل و قتال برپا شد حتی که غلامان جان نثار و سپاهیان نصرت شعار دست به شمشیر کرده داد مردانگی و دلاوری دادند چنانچه در لشکر عبدالله خان شکست فاحش افتاد. در آنحال عبدالله خام افواج خود را بر هم شکسته و بخت دژم را برگشته از میدان فرار نموده در پر کهنه دیگر که قلعه مستحکم برای چنین روز ساخته داخل شده محصور ساخت عالیجاه مختارالدوله بسامان استوار و اتواب و غمباره های آتشبار اطراف قلعه مذکور را مانند انگشتی محاصره کرده مضافات آنرا بضراب گلوله اندازی و قلعه گیان را از تاب و طاقت ناچار کرد لهذا عبدالله خان اسیر سر پنجه تقدیر مشروحاً بخدمت همایون ما عرضه داشت نمود که بندگان اقدس مالک و مختارند الحال ریاست و حکومت خطه کشمیر را بهر یک از غلامان حضور که ارشاد شود تسلیم نموده غلام بقدم بوسی مشرف میگردد بندگان همایون ما نظر بالطف و اعطاف خدیوانه که خدمت فدویانه در باب مختارالدوله منظور نظر فیض اثر بود امر فرمودند که رقم نیابت مبارک بمعده خلعت سرافرازی بنام عطا محمد خان ولد مختارالدوله صادر گردد که نامبرده را بحکومت سرافراز نموده خود مختارالدوله برکاب نصرت انتساب حاضر شود که نهضت رایات عالیات بسمت قندهار جهت اندفاع و انهزام شهزاده کامران مصمم و بالجزم است."

بدین قرار عبدالله خان الکوزائی حکمران کشمیر که از طرف شاه محمود تعیین شده بود، بعد از اختتام سلطنت شاه هم به وظیفه خود ادامه داد تا اینکه در ۱۲۲۲ در مقابل شیر محمد خان بامیزائی وزیر شاه شجاع ملقب به مختارالدوله شکست خورد. قراریکه در متن گذشت، شاه شجاع به پاس این خدمت عطا محمد خان پسر وزیر مذکور را بحکومت کشمیر مقرر نمود و خود او را احضار کرد تا به مهم دیگری که عبارت از ظهور کامران در قندهار بود، توجه شود.

مختارالدوله که تازه کشمیر را به شمشیر خود فتح نموده بود و پسر خود را هم پهلوی خودش نایب الحکومه آنجا ملاحظه کرد، وضعیت شاه شجاع را در مقابل کامران و فتح خان متزلزل دیده اوامر شاه را مبنی بحکومت خودش و ترک کشمیر ناشنیده انگاشته و با اینکه این امر تکرار شد، مدتی از کشمیر حرکت نکرد. تا اینکه شاه شجاع مجبور شد، نظر به ایجابات وقت و حل مسئله مهم تر دیگر سرنوشت کشمیر را خلاف مرضای خود بدست مختارالدوله و پسرش گذاشته و خود از پشاور به کابل و از اینجا به قندهار رفت. بعد از فرار کامران و عفو فتح خان و مقرر نمودن شهزاده یونس در قندهار عازم بلوچستان افغانی و سند شد و قبل از حرکت شهزاده قیصر را به حکومت کابل نامزد نمود. آنگاه مختارالدوله از کشمیر به کابل آمده به علت بیماری که از نافرمانی امر شاه در دل داشت و حسادت که از تقرب محمد اکرم خان امین الملک در غیاب خود احساس میکرد، بهانه های دیگری هم برای خود درست کرده شروع به تحریک نمود. شهزاده قیصر را بر علیه شجاع برانگیخت و هر دو متفق برای اشغال پشاور حرکت کردند. در بین فرصت شاه شجاع از راه دیره جات رسیده و در طی جنگ سختی که در حوالی پشاور به وقوع پیوست، وزیر شیر محمد خان مختارالدوله و برادرش خواجه محمد خان و چند نفر دیگر از سران بامیزائی مثل یحیی خان و فیض الله خان و غیره کشته شدند. شاه شجاع به کابل مراجعت نمود و پسر مختارالدوله عطا محمد خان بامیزائی در اثر عداوت و استخوان شکنی که پیدا شد، بیشتر خود را در کشمیر محکم نموده و خویش را حکمران مختار آن حدود دانست.

عطا محمد خان با رفتار نیکی که با مردم میکرد، کشمیری ها را از خود ساخته بود چنانچه در میان حکمرانان افغانی کشمیر از عصر احمد شاه بابا تا دوره سلطنت دوم شاه محمود و نواب جبار خان که آخرین حکمران ما در آن حدود میباشد، کشمیری ها او را به احترام و محبت یاد کرده و در تصانیف محلی از او یاد کرده اند.

بهر حال عطا محمد خان بامیزائی پس از اینکه پدرش بر سر کشمیر با شاه شجاع مخالف شد و در پایان این مخالفت ها جان خویش و برادران خود را هم باخت، علی الرغم شاه شجاع الملک خود را حکمران مستقل کشمیر می شمرد ولی شاه در صدد بود تا هر چه زود تر دست او را از این خطه زرخیز کوتاه کند. تا اینکه بعد از فرار شاه محمود بار دیگر از حوالی قندهار متوجه امور کشمیر شده جانب پشاور حرکت کرد. در نظر داشت که محمد اکرم خان امین الملک و سردار مدد خان اسحق زائی را با دوازده هزار نفر بدانصوب گسیل کند که شاه محمود در اثر حمله ثالث از قندهار گذشته به کابل رسید و وزیر فتح خان سردار سپاه او وارد

گندمک و نمله شد. شاه شجاع با سران و سپاهی که آماده کشمیر ساخته بود، همه طریق مراجعت پیش گرفته بدون اینکه مجال فتح کشمیر را حاصل کند بار دوم از پشاور حرکت کرد و در جنگ نمله منهزم شد و کشمیر و حکومت آن حتی بعد از ختم دوره اول سلطنت شاه شجاع برای عطا محمد خان مذکور باقی ماند.

مبرهن است که شاه شجاع در دوره اول از ۶ سال پیش سلطنت نکرد و بعد از شکست نمله (۱۲۲۴ ه.ق. مطابق ۱۸۰۹ م.) شاه محمود بار دوم در اثر جان فشانی و صرف مساعی وزیر فتح خان بر تخت کابل جلوس نمود. جلوس پادشاه عیاش که مراتب بی کفایتی او در دوره اول سلطنتش آشکار شده بود یک سلسله بغاوت ها و رنجش های دیگر را روی کار کرد. حریفش شاه شجاع که پس از شکست نمله به کوهستان ختک متواری شده بود، از راه قندهار به عزم کابل آمد (۱۲۲۵ ه.ق.، ۱۸۱۰ م.) ولی بار دیگر منهزم شد و به هند رفت و به پشاور حمله نموده آنرا برای چند ماه متصرف شد و بار دیگر سردار محمد اعظم خان برادر وزیر فتح خان این شهر را از او مسترد نموده شاه شجاع جانب ملتان و راولپندی و لاهور رهسپار شد و شاه محمود بالاخره چندگاه دم راحت کشیده به عیاشی مصروف شد و اداره مملکت را برای فتح خان گذاشت. وزیر فتح خان با حسن تدبیر و کیاست به تنظیم امور افغانستان مشغول شده و آوازه خیریت و شخصیت او خارج حدود و ثغور مملکت منتشر گردید. همانقدر که مردم و ملت از شاه محمود منزجر بودند به فتح خان دل بستگی و محبت داشتند و ولایات دور دست کشور مانند سند و بلوچستان همه به دولت مرکزی اظهار اطاعت می نمودند. کامیابی های فتح خان بیشتر به عقل و سیاست و تدبیر و تا حد زیاد بسته به اعتماد و احترام متقابل او و برادرانش بود که مخصوصاً او را بحیث برادر کلان اطاعت می نمودند.

فتح خان چون به زروه اقتدار رسید، برادران خویش را هم مقتدر ساخت و هر یک را بگوشه ئی حکومت داد. چنانچه کهندل خان در قندهار، شیردل خان در غزنی، اسد خان در دیره جات، صمد خان در سند، احمد خان در بلوچستان و عطا محمد خان و باز محمد خان در پشاور مقرر شدند. در شهر اخیر الذکر پهلوی عطا محمد خان بارکزائی چند برادر دیگرش مثل یار محمد خان، سعید خان، سلطان محمد خان و پیر محمد خان هم زندگانی داشتند. از همین جهت بعضی اوقات در مقابل برادران قندهاری ایشان را به لقب برادران پشاور می یاد کرده اند.

در حالیکه قضایا و امور اداری مملکت بدین نوع در جریان بود، عطا محمد خان بامیزائی در اثر چندین سال حکومت کشمیر خود را مقتدر دیده و حتی بعد از ختم سلطنت شاه شجاع به پادشاه جدید افغانی هم حاضر نبود سر تمکین خم کند چنانچه

نه فقط از ارسال مالیه کشمیر به کابل ابا می ورزید بلکه به فکر افتاد تا پشاور را هم به حیطه حکومت خود ملحق کند. بدین مطلب برادران خود سمندر خان و جهانداد خان را از کشمیر روانه نمود تا پشاور را بگیرند و در طی جنگی که بعمل آمد عطا محمد خان بارکزائی کشته شد و پشاور بدست سمندر خان و جهانداد خان افتاد.

فراموش نباید کرد که عطا محمد خان بارکزائی اصلاً حکومت کشمیر را چند سال قبل در اثر فرمان شاه شجاع دریافته بود ولی شجاع سلطنت را از دست داده و بی نام و نشان در لاهور می زیست و او با شکوه روز افزون حکمران ، حتی حکمران خود مختار کشمیر بود. این دو نفر میشد بهم نزدیک شوند اما در عین حال استخوان شکنی میان ایشان واقع شده بود و آن عبارت از کشته شدن شیر محمد خان مختارالدوله پدر عطا محمد خان و عمش خواجه محمد خان حین اغوای شهزاده قیصر در پشاور که شرحش گذشت، بود. بهر حال با این سوابق دو جانبه نیک و بد عطا محمد خان به شجاع الملک نامه نوشت و او را از لاهور به رفتن پشاور و گرفتن تخت و تاج تشویق نمود. شجاع به امید و آرزوی سلطنت به پشاور درآمد ولی عطا محمد خان به سمندر خان و جهانداد خان خفیه هدایت داد تا قاتل پدرش، شجاع را محبوس نموده و به کشمیر بفرستند. بدین طریق در طی مجلس ضیافت خصوصی شجاع را گرفتار نموده و به کشمیر نزد عطا محمد خان فرستادند و او نامبرده را در بالاحصار کشمیر محبوس ساخت.

چون از روز شکست شاه شجاع در نمله تا روز حبس او در بالاحصار کشمیر وضعیت پشاور در بین سه نقطه اتکا و سه قوه شاه محمود (دولت مرکزی کابل)، عطا محمد خان بامیزائی (حکمران کشمیر) و شاه شجاع در راولپندی و لاهور پیچیده و پیوسته دستخوش تغییر و تحول است، عین این موضوع را از نظر نویسنده واقعات شاه شجاع، به پشاور عقب نشسته و از آنجا روانه قندهار شد و شهزاده ایوب و اسد خان بارکزائی تاب مقاومت نیاورده و شهر را متصرف شد ولی متعاقباً در جنگ چکان نزدیک قندهار از شاه محمود و فتح خان شکست خورده به دیره جات برگشت و از آنجا راه راولپندی را پیش گرفت. در اینجا بعضی از خوانین مثل بلوچ خان اچکزائی، یحیی خان بامیزائی و غلام احمد خان ولد مختارالدوله یکی از برادران عطا محمد خان حاکم کشمیر نزد شاه شجاع به لاهور آمدند و با آمدن غلام احمد خان گرفتن پشاور از سردار محمد عظیم خان که از طرف شاه محمود حاکم اینجا بود در نظر شجاع الملک آسان تر شد چنانچه غلام محمد خان مذکور هزار سوار از برادر خود عطا محمد خان از کشمیر خواسته عازم پشاور شد و بعد از مختصر مقابله شهر را متصرف گردید. شجاع وارد شد و محمد عظیم خان به کابل آمد و چهار ماه پشاور در دست شجاع بود که

باز محمد عظیم خان بنام شاه محمود از کابل لشکر آورده و شجاع شکست یافته مجدداً به راولپندی برگشت و این دفعه برادر دیگر عطا محمد خان حاکم کشمیر، جهانداد خان و سمندر خان بامیزائی با سه هزار سوار و پیاده شجاع را به گرفتن پشاور تشویق کردند و در اثر تصادم دیگر با سردار محمد عظیم خان حاکم پشاور و برادرش عطا محمد خان بارکزائی، اخیر الذکر کشته شد مگر سرنوشت طرفین پوره معلوم نشده سردار محمد عظیم خان در پشاور و شجاع الملک به راولپندی برگشت و بار دیگر عطا محمد خان ناظم کشمیر غلام محمد خان برادر خود و نندرام سک نوکر معتمد خود را با تقریباً دو نیم هزار سوار و پیاده نزد شجاع فرستاده و در این جنگ اخیر سردار محمد عظیم خان شکست یافته و از راه کوهات و بنگس به کابل عقب نشست و پشاور در ظاهر بدست شجاع الملک و در باطن در تصرف غلام محمد خان بامیزائی و سمندر خان بامیزائی و در حقیقت امر در حیطه نفوذ و تصرف عطا محمد خان حاکم کشمیر درآمد. سپس در فرصتیکه شهزاده حیدر پسر شاه شجاع به امر پدر مصروف پیکار با نواب جبار خان در دیره جات بود، جهانداد خان و سمندر خان بامیزائی طبعاً به امر و هدایت عطا محمد خان حاکم کشمیر شجاع را محبوس نموده اول به قلعه اتک و از آنجا به کشمیر فرستادند و در قلعه کوه ماران محبوس گردید.^(۷)

بدین ترتیب رفته رفته عطا محمد خان بامیزائی در اثر چندین سال حکومت متوالی در کشمیر چنان مقتدر شد که در میان دو شاه بر حال و مخلوع سدوزائی و در مقابل برادران بارکزائی که با شاه محمود در ین وقت کمال همکاری داشتند، دست ثالثی محسوب میشد و با این موفقیت طبعاً از پرداخت مالیات به کابل سرباز میزد. فتح خان که در مسائل حکام ولایات مخصوصاً نقاطی که شرف بر نفوذ بیگانه بود خیلی حساسیت نشان میداد برای اینکه شاه محمود را هر طور است حاضر به تصفیه حساب کشمیر با عطا محمد خان کند و متعاقباً متوجه اقدامات رنجیت سنگ گردد. موضوع حبس برادر او شجاع الملک را به او گوشزد کرد و در نتیجه شاه محمود وزیر فتح خان و سردار محمد عظیم خان و دوست محمد خان به اتفاق هم با لشکر بزرگ بطرف ولایت مشرقی حرکت کردند. جهانداد خان و سمندر خان از شنیدن این خبر فرار نمودند و شاه محمود با سرداران معینتی خود وارد پشاور شد. در فرصتیکه همه چیز آماده بود و شاه محمود میخواست عازم کشمیر شود و به بعضی روایات عطا محمد خان پرداخت خراج سالانه سه لک روپیه را که رقم بسیار جزئی بود، قبول دار هم شده بود دفعتاً همه ترتیبات بر هم خورد زیرا در همین موقع سید اشرف و سید عطا با بعضی کوهستانی ها دور شهزاده عباس برادر شاه محمود در کابل گرد آمده و میخواستند او را به پادشاهی بردارند. این خبر طبعاً نقشه حرکت کشمیر را بر هم زد. سردار محمد عظیم خان و دوست محمد خان فوراً برای سرکوبی متمردين روانه کابل شدند و شاه محمود

و فتح خان مدتی در پشاور مانده و عقب آنها مراجعت کردند و این دومین دفعه ایست که شاهی از کابل به قصد عزل حکمران کشمیر و تصفیه حساب آن علاقه به پشاور میرسد و در اثر واقعات پایتخت مملکت مجبور به مراجعت میشود. چنانچه قبلاً دیدیم که شاه شجاع و محمد اکرم خان امین الملک در اثر ظهور شاه محمود در کابل و فتح خان در گندمک موضوع حمله کشمیر را معوق مانده و برگشتند. اینک، این دفعه شاه محمود و فتح خان خودشان در اثر بروز مسئله شهزاده عباس مجبور شدند عطا محمد خان و کشمیر را بحال خود باقی گذاشته و به پایتخت مراجعت کنند. شاه محمود و وزیر فتح خان وقتی به کابل رسیدند که متمرکبین به سزای خود رسیده و اوضاع به حال عادی برگشته بود. بهر حال بدین صورت باز سالی گذشت و مسئله روشن ساختن وضعیت عطا محمد خان و حکومت و مالیات کشمیر کماکان باقی ماند.

سال دیگر فتح خان و دوست محمد خان به قصد فیصله مسئله کشمیر از کابل حرکت کردند ولی چون به نقطه مطلوب نزدیک شدند، عطا محمد خان پرداخت خراج سالانه سه لک روپیه را قبولدار شد و فتح خان به این وعده شفاهی اکتفا نموده راه ملتان پیش گرفت و نماینده خویش را برای دریافت خراج موعود به کشمیر فرستاد اما عطا محمد خان عملاً از دادن مالیه ابا ورزید. فتح خان و دوست محمد خان پس راه کشمیر را پیش گرفتند و با وجودیکه زمستان فرا رسیده بود عزم مقابله حکمران کشمیر را بر خویش جزم کردند.

موضوع فتح این دره قشنگ که سال ها طول کشید و دامنه پیدا کرد برای اشرف الوزرا فتح خان و عزل عطا محمد خان بامیزائی حاکم کشمیر و استعمال شاه شجاع الملک از طرف اخیر الذکر در جنگ و صلح اینجا و سهم سردار محمد عظیم خان و دوست محمد خان در ین گیر و دار، چیزهائی است که در مأخذ داخلی و خارجی با مختصر تفاوت هائی نوشته شده است. نسخه قلمی واقعات شاه شجاع طبعاً در ین موضوع صحبت میکند ولی مهم تر از آن دو مکتوب مهمی در دست است که عنوانی نایب امین الله خان لوگری تحریر شده است. نویسنده نامه اولی معلوم نشد. مکتوب دومی از طرف اله داد نامی به اسم نامبرده در کشمیر در محل وقوع جنگ ها نوشته شده است. اگر چه متأسفانه مکتوب اولی چند جای پارگی دارد معذالک مضمون مخصوص در قسمت های مربوط به اصل موضوع که جنگ های کشمیر باشد به کمال وضوح خوانده میشود و بحیث اسناد مهم تاریخی بر قضایا روشنی می اندازد و یکی از بزرگترین کامیابی های وزیر فتح خان را با جزئیات معرفی مینماید. اینک اول حصه مطلوب را از نسخه قلمی واقعات شاه شجاع نقل میکنیم و بعد متن مکاتیب را تقدیم میداریم:

"... مصداق این مقال آنکه از استماع خبر این واقعه که عطا محمد خان و جهانداد خان و غیره بامیزانیان به خدمت بندگان ما بی ادبیا و نمک حرامی نمودند شاه محمود را ننگ و غیرت جبلی و رحمت و الفت رحم برادری گریبان گیر جان شده در محال دهله و غیره که طوایف بامیزانیان مسکن و مأوا داشتند یکهزار سوار جرار بطریق چپاول فرستاده صغیر و کبیر و جوان و پیر آنها را قتل و تاراج و املاک و مکانات آنها را مسمار و پایمال سم ستوران افواج ساخت بقیة السیف را اسیر و دستگیر نموده به کمال بی حرمتی و ذلت و بی ستی بحضور خود طلبید چون از تعذیب و تخریب آنطایفه مذکور خواطر شاه محمود مخلصی این نیازمند درگاه الهی بود این معنی بدون تسخیر و تصرف خطه کشمیر صورت پذیر نبود لهذا فتح خان را با جمعیت سی هزار لشکر مامور تسخیر کشمیر نموده مرخص ساخت چون راه مظفر آباد جای عبور نبود بنابراین از راه پنجاب به گجرات رسیده با رنجیت سنگه اتفاق نموده از راه «بمیر و توشه میدان» عازم کشمیر گشته وارد «شیپال» که سرحد کشمیر است گردید عطا محمد خان نیز فوج خود را آراسته به مقابل فتح خان در شیپال رفت چون فی مابین عسکرین جنگ واقع شد لشکر عطا محمد خان عزیزت خورده یک منزل واپس گردید بلکه روزمره دوصد سه صد سوار از لشکر فرار شده در نزد فتح خان حاضر میگرددند. از ظهور این مقدمه عطا محمد خان زیاده تاب مقاومت نیاورده از آنجا مراجعت به سمت شهر نموده در زیر قلعه «شیرکر» به میدان تپه «مالو» سنگر مستحکم بسته منزل نمود با وجود این چون چاره کار خود مخلصی از چنگ هلاک آهنگ فتح خان بدون ذریعه بندگان اشرف ماغیر ممکن یافت بنا بر غلبه ضرورت بصوابدید خوانین بامیزانی مصحف مجید و فرقان حمید را شفیع حال ساخته سر برهنه و طناب به گردن و شمشیر به کف گرفته بحضور فیض دستور حاضر گشته به عرض اقدس رسانیدند که به تصدق همین کلام الهی قبله عالم و عالمیان عذر خواهی این خاطی را منظور نظر فیض گستر فرموده تقصیرات غلام را عفو فرمایند و اگر به کشتن غلام امر میشود شمشیر دار حاضر است بندگان اشرف به مصداق در عفو لذتیست که در انتقام نیست بنابر وثوق عظمت و جلالت کلام شریف الهی و اخلاق و عادات خویش که پیوسته از عقوبت و انتقام مائل و متوجه به ترحم و انعام خاص و عام بوده اند بفحوای الانسان مرکب من الخطا و نسیان عذرات او را منظور نظر ترحم منظر فرموده تقصیرات او را عفو فرمودیم تا شاید که آینده از ایشان کاری و امری ناروا سر برزنند چون خوانین درانی و غلام خانه شعیه خطه کشمیر یعنی همراهیان عطا محمد خان از آبا و اجداد نمک پرورده بندگان اشفاق عنوان ما بودند لهذا همه حاضر و مستعد خدمت شدند از آنجا که مقدمات مقابله و مجادله افواج متخاصمین بانجام و اختتام رسیده بود یعنی فتح خان داخل کشمیر شده متصرف گردیده بود و لشکر عطا محمد خان هر روز فرار شده نزد فتح خان میرفتند در ینحال عطا محمد خان و سمندر خان

عرض نمودند که غلامان را حضور اقدس بدست مبارک بشمشیر هلاک سازند زیرا که گناه کار پادشاهی و نمک‌رامی ظل الهی هستیم تا به سزای خود برسیم یا غلامان را به خدمت خود نگاهدارند که مخلصی غلامان از نصرت فتح خان حاصل گردد لهذا از حضور اشرف ارشاد شد که الحال کار از دست و دست از کار رفته است بهتر اینست که شما در قلعه «شیرکر» رفته محتصن گردیده چند روز خود را نگاه دارید تا بندگان اصلاح طرفین بفرمایند بنابر امر سرکار عطا محمد خان در «شیرکر» رفته محتصن گردیده بعد چند یوم مصالحه نموده خود در نزد فتح خان رفته ملامت کرد بعد از انعقاد صلح طرفین و اطمینان از عدم اتصال مضرت جانبین فتح خان بمعنه «محکم چند» سردار لشکر رنجیت سنگه که بطریق کمک با فتح خان آمده بود بسلام بندگان حاضر شدند چون در حین ملاقات فتح خان با رنجیت سنگه همین مقرر گردیده بود که هرگاه مخالفی پادشاه بعد فتح کشمیر شود از آنجا که وابستگان و اهالی حرم پادشاه در لاهور میباشند بهتر آنست که حضرت پادشاه را تشریف فرمای لاهور سازند تا حصه نیکنامی در مقدمه مخلصی پادشاه برای ما هم باشد...»^(۸)

بقیه متن این اثر که جزء وقایع فرعی است لزوم ندارد و خلاصه آن این است که فتح خان شاه شجاع را به رفتن دیره جات و ملتان دعوت میکند و از طرف شاه محمود دلدار می‌دهد ولی نامبرده به لاهور نزد رنجیت سنگ می‌رود و قضایائی که بر سرش می‌آید خارج این مبحث است. حالا همین واقعات یعنی جنگ های وزیر فتح خان و عطا محمد خان بامیزائی حاکم کشمیر را در روشنی متون مکاتیبی که متذکر شدیم، ملاحظه میکنیم:

مرقع سوم اسناد خطی موزه کابل، مکتوب شماره ۱۰

"بعرض صاحبی خدایگانی ام میرساند دیروز که یوم دوشنبه بود کامران مراد خان نام غلزائی در نزد شاهزاده رسید که از پشاور دستخط ها در جواب عریضه شاهزاده کامران و کاغذ عریضه ابراهیم خان جمشیدی +++^(۹) بجهت بندگان والا بوده که کمترین در نزد مستوفی بچشم خود دیده و هر چه دستخط ها کامل^(۱۰) محمد خان نام جوانشیر پیش خدمت بندگان اقدس داده اند که در عرض راه است امروز یا فردا خواهد رسید این خبر از +++ دستخط که چاپار مذکور آمده و از عریضه ابراهیم خان که نوشته میباشد تفصیل این حقیقت آنکه بندگان اشرف الوزرا^(۱۱) که کوچ نمودند تا حد «شپین»^(۱۲) برف می بارید شب و روز راه رفته بیرون دره شدند همین که بدشت رسیدند قشون دشمن پیدا شد که سمندر خان به معه دوازده هزار سوار پیدا شد بندگان لشرف الوزرا با وجودیکه کمی سپاه که

قریب^(۱۳) به سه هزار کس رسیده بودند توکل به خداوند به همان ماندگی بر دشمن حمله بردند جنگ بسیار شد برادر سمندر خان کشته شد و لشکر مخالف شکست خورد بندگان اشرف الوزرا را تعاقب نمیکردند چون سه چهار روز راه زده و هم جنگ کرده بودند بیرون «شپین» سنگر زدند روز دیگر غلام محمد خان و سمندر خان به جنگ آمدند جنگ مغلوبه شد باز دشمن شکست شد بار دیگر خود عطا محمد سوار شده آمد از ینطرف سردار محمد عظیم خان پیش قره ول بود..... جنگ بسیار شد سردار محمد عظیم خان شکست خورد بندگان اشرف الوزرا سوار شدند از صبح تا پیشین جنگ شد و عاقبت حق تعالی به بندگان اشرف الوزرا فتح داد و دشمن شکست فاحش خوردند که دیگر باره فرصت سنگر زدن نیافتند و عطا محمد خان در کوه ماران قلعه بند شد و در جنگ دویم که شکست دشمن دویم پادشاه مذکور در یک ده رفتند و به وزیر آدم روانه کردند وزیر پیش و از رفته شهزاده شجاع الملک را بعزت تمام به اردوی خود آوردند امروز که یوم سه شنبه بود شادیانه زده شد و شلک توب و شاهین شد و جار زدند که هفت شبانه روز چراغان نمایند صاحبان این مژده به شما و جمیع دوستان مبارک باد و در مظفر آباد شکور خان پسر عبدالواحد خان نشست و راجه ها تمام سلام وزیر کردند راه تا نزدیک اتک امن شد صاحب کمترین در خدمت نواب حاضر و همراه وی خانه میرود شفقت نواب صاحبیم به شما بسیار است اما لازم که شما بعد سیزده روانه شوید و هر چه که شاهزاده آدم خود روانه میکند و آدم نواب را عوض کردم بمعرفت مرزا موقوف کردم و الا نه +++ میگفتند که ده تومان فرموده اند که از نایب بگیرند پسر میرزا اشرف در کار شما بسیار اخلاص مینماید و خلعت عمر خان بخوبی شفقت فرمایند."

مرقع سوم اسناد خطی موزه کابل، مکتوب شماره ۴

"عالیجاه رفیع جایگاه عمده الخوانین العظام اخوی امین الله خان سلم الله تعالی بعد ها مشهود میدارد که هرگاه جویای حال اینجانب بوده باشند الحمدلله بدرجه شکر است و ثانیاً احوال کشمیر رسید حقیقت چگونگی معلوم شد و چپار آمد رسید کشمیر را بخوبی بضرب شمشیر گرفتند بر شما و بر جمیع دوستان مبارک باشد و عطا محمد خان در کوه ماران قلعه بند میباشد آخوند ها قرآن ها را گرفته نزد وزیر برآمده که صلاحیت بشود جان خود را خلاص کند وزیر جواب داد هر چه مال و حال دارید بدهید و خود شما را نزد شاه میفرستم حقیقت چنین است و ثانیاً اخوی ام عسکر را بخدمت فرستادیم وجه تسلیم او نموده ارسال دارید البته درین باب تغافل نکنید که بسیار ضرور است اگر سرگردان کردید از شما گله خواهم کرد زیاده والسلام بنده را هر چه داد الله داد"

بهر حال عطا محمد خان بعد از چندین سال حکومت کشمیر بالاخره در سال ۱۲۲۷ هجری قمری مطابق ۱۸۱۲ م. منهزم شده و این فتح بحیث یکی از کامیابی های بزرگ بنام وزیر فتح خان تمام شد.

موضوع تسلیم شدن عطا محمد خان و عفو و رهائی او چیزی است که در چگونگی آن سخنان ضد و نقیض زیاد گفته شده و حتی نسخه قلمی «نوی معرک» میگوید که در اثر خدعه خلاصی یافته است. بدین ترتیب که یک صندوقچه زیورات مصنوعی ساخته و بحیث اندوخته های خود در چند سال حکومت کشمیر به فتح خان تقدیم نموده و خود را رها ساخت و از کشمیر برآمد بعد معلوم گردید که زیورات و جواهرات او همه قلب و مصنوعی میباشد.^(۱۴)

بهر حال عطا محمد خان در اثر شفاعت و روی داری علما و بزرگان قوم و شخص شاه شجاع از طرف فتح خان عفو شد و آزاد گذاشته شد که هر جا خواسته باشد برود. نا گفته نماند که قبل از آغاز جنگ های کشمیر میان فتح خان و رنجیت سنگ در گجرات ملاقاتی به عمل آمده و به او هم متاسفانه در یک مسئله داخلی آنهم با شرایط تقسیم یک ثلث مالیات کشمیر اجازه مداخله داده شده بود. اگر چه عساکر سک در سرمای ۱۲۲۷ در کوه های کشمیر کاری ساخته نتوانست و قشون افغانی به تنهایی داخل محاربه با سردار باغی بامیزائی گردید، معذالک مهاراجای سک انتظار سهم موعود را داشت ولی وزیر فتح خان «محکم چند» سر عسکر قوای امدادی سک را با هدایاتی رخصت کرد و نامبرده با غلام محمد خان یکی از برادران عطا محمد خان عازم لاهور گردید. شاه شجاع پیشنهاد فتح خان را مبنی بر تصرف و حکومت دیره جات نپسندیده او هم نزد رنجیت سنگ رفت. رنجیت سنگ و غلام محمد خان بامیزائی با هم سازش نموده و سردار بامیزائی خبط بزرگی را مرتکب شده و با وساطت او رنجیت سنگ قلعه اتک را از جهانداد خان برادر دیگر عطا محمد خان، حاکم سابق کشمیر، بیک لک روپیه خریداری نمود. باین ترتیب پای قوای سک بر دروازه ولایت مشرقی رسیده و مستحکم شد. اشرف الوزرا فتح خان بعد از تنظیم امور کشمیر برادر خود سردار محمد عظیم خان را که در جنگ ها با وی پهلو به پهلو ایستاده بود حاکم آنجا مقرر نموده و خود علی الرغم چیز های مخالفی که مخالفین در باره شاه محمود میسرآیندند وارد کابل گردید و استقبال شایان از او بعمل آمد.

عطا محمد خان بامیزائی به نوعی که ذکر شد خود را از کشمیر کشیده و از راه دیره جات به قندهار نزد کامران رفت و آتش حسد او را نسبت به وزیر نامدار

مضعف ساخت و کار های آینده او نشان میدهد که دخالت حب و بغض شخصی در امور مملکت داری بکدام اندازه به نقص خود او و مملکتش تمام شد.

[فوتو کاپی مکتوب شماره 4 در چاپ کتاب نشر خواهد شد.]

مرقع سوم مکتوب شماره (۴)

[فوتو کاپی مکتوب شماره 14 در چاپ کتاب نشر خواهد شد.]

جنگهای داخلی ما در دوره اول زمامداری شاه محمود و شاه شجاع سک ها را قدم به قدم جرئت بخشیده و خود سری های حاکم افغانی کشمیر و اغراض شخصی ما مفت و رایگان کلید قلعه اتک را بدست رنجیت سنگ داد. مهاراجا از برج های جسیم قلعه از فراز پوزه سنگلاخ اتک به سواحل راست رود خانه بزرگ نگاه کرده و آرزو های بزرگی را میخواست عملی کند و متاسفانه به علت خانه جنگی های کمرشکن ما و تجدید مخالفت سدوزائی و بارکزائی یک حصه زیاد آنرا عملی کرد. رنجیت سنگ که به کشمیر چشم دوخته بود موضوع دریافت یک قسمت مالیات را بهانه گرفته و در جولای ۱۸۱۴ (۱۲۳۰ ه.ق.) بر علیه سردار محمد عظیم خان لشکر کشید. در حمله اول به تاریخ ۹ ماه مذکور شش هزار عسکر سک تلف شد و یکی دو حمله دیگر آنها هم رد گردید و حکومت سردار محمد عظیم خان در کشمیر تقویت یافت.

فتح خان که از نقشه های تعرضی رنجیت بر علیه کشمیر آگاه بود، دست یافتن سک ها را بر قلعه اتک بحیث یک فریب کاری و مداخله در خاک افغانستان تلقی میکرد پیوسته سعی داشت تا شاه محمود را به دخالت اوضاع و تخطی بیگانگان متوجه سازد ولی این حرف ها بگوش شاه راحت طلب نمیخورد تا اینکه حملات رنجیت به کشمیر چشم و گوش شاه را به حقایق تلخ باز کرد. فتح خان در مسائل تعرض خارجی همیشه بحیث یک پهلوان داوطلب ملی حاضر به اقدامات فوری و عملی بود و کوچکترین دخالت خارجی را در خاک وطن متحمل شده نمی توانست. موضوع دست یافتن سک ها در قلعه اتک واقعه ئی بود که آرامی را از او سلب کرده بود و مترصد موقع مساعد بود تا اینکه حمله های رنجیت به کشمیر تکرار شد. فتح خان موضوع تخطی راجای سک را به اطلاع بزرگان و سران بانفوذ قومی رسانیده و از آنهائیکه انتظار کمک داشت کمک خواست چنانچه این موضوع از روی مکتوبی رنجیت سنگ معلوم میشود که بنام امین الله خان لوگری فرستاده و او را به اخذ ترتیبات لازمه و اعزام دسته قومی به مرکز و سهم در جنگ ملی و دینی دعوت نموده است و از خلال کلمات آن احساسات این زعیم بزرگ قوم آشکارا میشود.

[عکس رنجیت سنگ در چاپ کتاب نشر خواهد شد.]

[عکس قشون انگلیس در موقع تخلیه کابل و حین عبور از پای
بالاحصار. طبقه ضخیم برف کوه های کابل را پوشانیده است. در چاپ
کتاب نشر خواهد شد.]

اینک متن مکتوب:

مرقع سوم اسناد خطی موزه کابل، مکتوب شماره ۱۴

"عالیجاه رفیع جایگاه دوستی آگاه امین الله خان قرین صحت و عافیت بوده بکام
باشد بعد ها مشهود میدارد که چون رنجیت سنگ نقص عهد و میثاق نموده مصدر
فساد و تعدی مسلمان ها شده بود ما محض حمایت و رعایت مسلمین کمر همت بر

تخریب بتان کفر و ضلال و انهدام اساس مخالفان شقاوت خصال بسته در جمع آوری مردم و لشکر اطراف و جوانب سعی میباشیم از آنجا که آنعالیجاه مسلمان و ننگ دین بر او لازم است باید کمر همت و مردانگی بسته موازی سیصد سوار و چهار صد پیاده از طایفه لهوگردی جوانان خوب قچاق و مکمل یراق اسپ و اسلحه و تفنگچی کاری زبده سرانجام و موجود و مهیا نموده بزودی باتفاق عالیجاهان رفیع پایگاهان اخوی ام طره باز خان و ارجمندی محمد زمان که با دیگر لشکر طلب حضور نموده ایم روانه نمائید که بدون ملاحظه گرما و سرما خود را برسانند که وقت همت و مردانگی و دوستی و خدمت اخلاص همین وقت است و از این وقت بهتری بدست آنعالیجاه خواهد آمد که هم نفع دنیا و هم ثواب آخرت هر دو حاصل و عاید او خواهد شد و در فرستادن این مردم آنچه آنعالیجاه خرج کند و بدهد باو مجری داده خواهد شد و در عوض این خدمت بنوعی باو مهربانی و شفقت خواهیم نمود که بین الامثال و الاقران سرفراز خواهد شد و در این باب به هیچ وجه اهمال و مسامحه و خود داری ننمائید و بهمه وجوه مطمئن و خاطر جمع باشید زیاده چه قلمی گردد."

مهر (شاه دوست)

در بین مکتوب وزیر فتح خان حملات رنجیت سنگه را بر کشمیر و اقدامات متخاصمانه او را بر علیه سردار محمد عظیم خان حاکم آنجا نقص «عهد و میثاق» خوانده و صرف مساعی او در جمع آوری لشکر از اطراف و اکناف مملکت هویدا میگردد. این لشکر گران را وزیر فتح خان و سردار دوست محمد خان با خود گرفته و عازم پشاور شدند. رنجیت از طرف لاهور و راولپندی حرکت نمود و هر دو سپاه در کنار رودخانه اتمک بهم مقابل شدند. اگر چه کامیابی در مرحله اولی نصیب قوای افغانی شد و سردار دوست محمد خان در یک جبهه غلبه حاصل نمود اما نبودن آب و عطش شدید از یکطرف و عدم اطلاع جبهات افغانی از یک دیگر و شیوع آوازه های دروغی کامیابی را به ناکامی مبدل ساخت. وزیر فتح خان و سردار دوست محمد خان مجبور به مراجعت به پشاور و از آنجا به کابل شدند. فتح خان بعد از مراجعت بکابل آنی از فکر مقابله با رنجیت سنگ و گرفتن قلعه اتمک از سک ها فارغ نبود و شاه محمود را پیوسته به اهمیت و وخامت موضوع متوجه میساخت تا اینکه در بهار سال ۱۸۱۶ م. (۱۲۳۲ ه.ق.) از شاه اجازه حاصل نمود تا برای جمع آوری مالیات کشمیر به ولایات مشرقی حرکت کند و پول را صرف ترتیبات جدید بر علیه سک ها نماید. نا گفته نماند که سردار محمد عظم خان جنگ های مستقیم خویش را با رنجیت بهانه آورده و حاضر نمیشد پول دیگری به حکومت مرکزی به کابل بفرستد. بهر

حال بعد از اینکه وزیر فتح خان و سردار دوست محمد خان به پشاور رسیدند، برادر خود اسد خان را برای اخذ ۱۶ لک روپیه مالیات باقی مانده فرستادند ولی قراریکه گفتیم سردار محمد عظیم خان مخارج جنگ های خویش را با سک ها دلیل آورد و از دادن پول ابا ورزید. کار به باریکی کشید و نزدیک بود که میانه دو برادر برهم بخورد چنانچه متوسل به اقدامات جنگی هم شدند. بدین معنی که فتح خان دسته عسکری به قیادت دوست محمد خان بر علیه محمد عظیم خان فرستاد ولی آخرالذکر شبانگاه از میدان جنگ خود را به خیمه برادرش دوست محمد خان رسانیده و با پرداخت سه لک روپیه نزاع بر طرف شد و سردار محمد عظیم خان به مقام خود حاکم کشمیر باقی ماند.

درست در همین موقع که قلعه اتمک، دروازه شرقی کشور، باید از تصرف سک ها بیرون کشیده میشد، ایرانی ها «دروازه غربی» یعنی قلعه غوریان را اشغال کرده و میخواستند به هرات داخل شوند. قراریکه در «گفتار اول» دیده شد، حسن علی میرزا والی مشهد به امر فتح علیشاه قاجاری بنای حمله و تهدید را گذاشته بود. به تفصیلی که اینجا تکرارش لزوم ندارد، فتح خان با جمعی از برادرانش به اجازه شاه محمود خود را چون تیر از سرحدات شرقی به حواشی غربی رسانیده بعد از عزل حاجی فیروزالدین والی هرات و عقب زدن ایرانی ها و تنظیم امور ولایت هرات و شکایت فیروزالدین و اعضای خاندان او به کامران و شاه محمود، کامران جاه طلب که بر شخصیت برجسته وزیر فتح خان حسد میخورد با همان عطا محمد خان بامیزائی حاکم سابق کشمیر که درین وقت با او در قندهار بود، عازم هرات شده و در طی ضیافتی وزیر نامدار و خدمتگار لایق وطن اشرف الوزرا فتح خان را کور ساختند. در نتیجه برادران وزیر همه برای انتقام گیری کمر بستند و سردار محمد عظیم خان برادرش نواب جبار خان را بجای خویش در کشمیر گذاشته خود به تعقیب دوست محمد خان و یار محمد خان روانه کابل شد. رنجیت سنگ از اشغال آتش خانمانسوز بی اتفاقی های داخلی افغانستان سخت استفاده نموده به کشمیر حمله کرد (۱۲۳۵ ه.ق. مطابق ۱۸۱۹ م.) و نواب جبار خان را شکست داده بالاخره کشمیر را متصرف شد و دست آخرین حکمران افغانی بالاخره ازین دره زیبا کوتاه گردید.

گفتار سوم

محاصره غزنی

جنبش معروف کابل چطور رنگ قیام ملی بخود گرفت کدخدایان غزنی فوراً به تعقیب سران ملی برخاستند

در پایان سال سوم جلوس شاه شجاع بار دوم بر تخت افغانستان که در حقیقت امر آنرا باید سال سوم اشغال مملکت توسط فرنگی و سال سوم حکمفرمائی انگلیس ها در افغانستان خواند، ملت افغان که آنی از مخالفت عملی و علنی با اجنبی و شاه دست نشانده ایشان خود داری نکردند، در اثر سوء اداره، اداره ئی که نظام آنرا چهار نفر: شاه شجاع، نظام الدوله، مکناتن و برنس هر کدام متعلق بخود میدانستند، خراب شده رفت. انگلیس ها که شاه شجاع را سه سال قبل در ۱۸۳۸ م. بنام پادشاه آورده و بر خلاف میل ملت بر تخت افغانستان نشانده، بر خلاف نص معاهده ئی که با او بسته بودند، کم کم و بصورت مخفی بنای مداخله را در امور مملکت گذاشتند. چنانچه شاه شجاع صرف خود را بنام پادشاه میدانست و ملت از شاهی که جزئی اختیار نداشت و از اجنبیانی که همه امور را در دست گرفته بودند از هر دو سخت متنفر و از کارروائی های مضر طرفین نهایت منزجر بودند. طبقه عوام مردم از عدم باز خواست، ظلم، تعدی، لاقیدی انگلیس ها و عمال ایشان و سپاهیان آنها و طبقه خوانین به علت کم شدن نفوذ و معاش و مقام خود از سلطه انگلیس و همکاری آنها به سطوه آمده بودند. وضع مالیات جدید فشار استحصال آن به حکام، صرف حصه معاش سران غلزائی به دسته های جدید عساکر، سوء ظن نسبت به بزرگان قوم، نقشه تبعید بعضی از رؤسای خوانین به هندوستان به معیت مکناتن، بی امنیتی، حق تلفی، تجاوز به مال و جان و حتی ناموس، قحطی و بسا چیز های دیگر ذهنیت عامه را از هر رهگذر آماده ساخت تا هر طور شود این دستگاه ظلم و تعدی و استبداد را که سلطه منحوس اجانب به میان آورده است، از میان بردارند. خوشبختانه آنچه روز زوال سلط انگلیس ها و اجنبی پرستان را نزدیکتر ساخت حرکتی بود که از طرف مخبرین و گماشتگان فرنگی سرزد. بدین معنی که چند نفر خائن^(۱۵) موضوع تبعید رؤسا و خوانین را جعل نموده ذریعه مکاتیب ساختگی به خانه های ایشان رسانیدند تا به زعم موهن لال اگر انقلابی رخ دهد از پریشانی انگلیس ها و توصل ایشان بخود بیشتر استفاده کنند و در صورتیکه فرنگی ها نابود شوند از میلیون صله بگیرند.

حرکت اول قیام عمومی بر علیه انگلیس ها از طرف عبدالله خان اچکزائی^(۱۶) برداشته شد. مشارالیه فوراً نزد نایب امین الله خان رفته و موافقت این مرد مجاهد را نسبت به نیات خود حاصل کرد و آنگاه جمعی از سران قومی در پن عزم ملی سهیم شدند و در نتیجه روز پنجشنبه ۲ نوامبر ۱۸۴۱ مطابق ۱۷ رمضان ۱۲۵۷ قیام عمومی یا جنبش معروف کابل با آتش زدن خانه «الکسندر برنس» و قتل او و برادرش، «چارلس» و کپتان «برادفت» آغاز یافت و بدون اینکه لشکر انگلیس از شیرپور و یا قشون شاه شجاع از بالاحصار کاری ساخته بتواند، ملیون فقط جنبش خود را در شهر کابل توسعه داده و قیام عمومی از یک خانه (خانه عبدالله خان اچکزائی) به محله، از محله به شهر، از شهر به قلعه های داخل و اطراف و از قلعه ها به نقاط دورتر شش گروهی و دوازده گروهی و از این جا ها به نقاط دور دست و شهر ها مثل چاریکار، وردک، غزنی، جلال آباد، قلات غلزائی، قندهار، دره خیبر و ماورای آن سرایت نمود و آتشی که بدست حاجی علی، هاشم گاه فروش، کاکا حسین، عبدالرحیم و محمد حسین خان عرض بیگی بساعت ۸ صبح ۲ نوامبر در خانه «برنس» افروخته شد، چون برق در تمام مملکت شعله کشیده و هست و بود فرنگی و فرنگی مابان را مورد تهدید و قهر ملی قرار داد. بدین مناسبت روز ۲ نوامبر ۱۸۴۱ که ۱۰۸ سال [تا سال ۱۹۴۹ و تا حال یعنی ۲۰۰۸، ۱۶۷ سال] از آن میگذرد در تاریخ معاصر افغانستان و در تاریخ لشکر کشی های استعماری انگلیس اهمیت فوق العاده دارد. **ما درین روز با قیام دسته ئی از مجاهدین بساط سلطه انگلیس و شالوده استبداد شاه و عمال دست نشانده او را سرنگون کردیم و انگلیس ها ازین روز به بعد تا ۱۲ نوامبر ۱۸۴۲ که آخرین فرد سپاهی آنها از ثغور مملکت خارج شد، چنان صدمه مادی و معنوی کشید که نظیر آنرا تاریخ نظامی استعماری بریتانیا بیاد ندارد.**

[عکس عبدالله خان اچکزائی یکی از محرکین جنبش ملی ۲ نوامبر 1841 در کابل - فاتحو شهید در میدان جنگ بیبی مهر- در چاپ کتاب نشر خواهد شد.]

[عکس الکسندر برنس که در آغاز جنبش ملیون صبح دوم نوامبر 1841 بقتل رسید -- در چاپ کتاب نشر خواهد شد.]
موضوع قیام ملی ۲ نوامبر ۱۸۴۱ در کابل و چگونگی انبساط آن در روز های مابعد چیزی است که به تفصیل آن اینجا کاری نداریم، صرف برای اینکه تسلسل واقعات در نظر خواننده گسیخته نماید رؤس مطالب را در چند سطر خلاصه

میکنم:

در موقعیکه مجاهدین در اطراف خانه «برنس» جمع شده بودند، شاه شجاع و پسرش فتح جنگ در بالاحصار کابل بودند. مکناتن نماینده انگلیس با قسمت اعظم قوای فرنگی در چهاونی شیرپور و بقیه سپاه آنها در سیاه سنگ و دسته های منسوب به شاه در بالاحصار و عده ئی هم در قلعه های مختلف مثل: قلعه شریف و قلعه نشان خان بین شیرپور و ده افغانان فعلی و غیره تمرکز داشتند.

قراریکه تفصیل واقعات بر همه معلوم است بعد از صبح روز مذکور میان سران ملی و غازیان و قوای فرنگی یک سلسله جنگ ها در پیرامون بالاحصار و در نقاط دیگر مثل برج وزیر فتح خان (در چار باغ (باغ عمومی) فعلی و قوع داشت) قلعه نشان خان، قلعه جعفر خان (نزدیک چهاونی قدیم شیرپور)، قلعه رکاب باشی (شرق چهاونی مذکور)، قلعه محمد شریف (زاویه شمال غربی چهاونی)، باغ شاه (در گوشه شرقی شهر نو فعلی) واقع شد و از روز چهارشنبه ۲۴ رمضان (۹ نوامبر) یا روز هشتم شورش به بعد جنگ در دهکده بی بی مهرو رسید. جنگ بتاريخ ۱۷ رمضان (۱۳ نوامبر، روز دهم شورش) منتها درجه شدت گرفت و در ین روز عبدالله خان اچکزائی اولین محرک قیام ملی، یکی از سران پیش قدم غازیان در جنگ بی بی مهرو زخمی شده و شهید شد. فردای آن سردار محمد اکبر خان که بعد تر ملقب به غازی و وزیر میشود، وارد کابل گردید.

به مجردیکه صدای مخالفت غازیان کابل به سمت شمالی رسید، مجاهدین آن حدود به سرکردگی میر مسجدی خان کوهستانی بر علیه فرنگی برخاسته به روز سوم نوامبر «رآتری Lieutenant Charles Rattray» معاون «پاتنجر Pottinger» را کشتند و قلعه «لغمانی»، مقر قوای انگلیس، را در ۵ میلی چاریکار محاصره کردند. میر مسجدی خان کوهستانی از یک سال قبل از این واقعه در دره های نجر و به سر میبرد و مصروف تنظیم دسته های مجاهدین آن محل بر ضد فرنگی و شاه دست نشانده بود.

قوای فرنگی در شمالی در دو نقطه یعنی در قلعه لغمانی و در چهاونی چاریکار متمرکز بودند. پاتنجر در قلعه لغمانی و «هاتن Lieutenant John C. Houghton» در مرکز شهر قرار داشت.

چون «پاتنجر» شب بصورت مخفی خود را به چهاونی فرنگی در چاریکار رسانید، غازیان به تاریخ ۵ نوامبر (۲۰ رمضان، روز سوم شورش) بطور عمومی به چهاونی فرنگی در چاریکار حمله برده و در نتیجه جنگی که پیش شد،

«پاتنجر» زخمی شد و «کادرنگتن Codrington Captain» مقتول گردید و به تاریخ ۱۲ نوامبر (۲۷ رمضان، روز دهم شورش) «پاتنجر» و «هاتن» چاره‌ئی جز این ندیدند که حیات عده‌ئی معدود عسکر گورکه را که باقی مانده بود، با عقب نشینی خود بکابل نجات دهند. از چاریکار تا کابل غازیان بلاوقفه بر عساکر فرنگی حمله میکردند، تا اینکه به ۳۰ میلی چهارونی شیر پور داکتر «گرانت Grant» کشته شد و «پاتنجر» زخمی و بیحال اخبار وحشت ناک شکست قوای فرنگی و تخلیه چاریکار را به مکناتن به کابل رسانید. با ورود غازیان کهستان (۲۸ رمضان، ۱۴ نوامبر مطابق روز یازدهم شورش) جنگ در اطراف تپه بی بی مهر و چند روز دیگر ادامه پیدا کرد.

* * * * *

برای اینکه موضوع قضیه غزنی خوب تر فهمیده شود، همین طور که شرح اصل شورش کابل به چند سطر مختصر ضرورت افتاد و تأثیر آنرا فوراً در چاریکار معاینه کردیم، باید به وقایعی که آنطرف غزنی تا قندهار رخ داده است، متوجه شویم و ضمناً آغاز تسلط فرنگی را در غزنی ببینیم.

بعد از اینکه شاه شجاع به کمک عساکر انگلیس به تاریخ ۱ اپریل ۱۸۳۹ وارد قندهار شد، فتح جنگ پسر خویش را با میجر «لیچ Leech» در آن شهر گذاشت و خود در ماه ربیع الثانی ۱۲۵۵ (جولای ۱۸۳۹ م) بقصد کابل بطرف غزنی با عساکر انگلیسی حرکت کرد و بتاريخ ۲۱ جولای او و جنرال «کین General Sir John Keane» انگلیس به غزنی رسیدند. سردار غلام حیدر خان، پسر امیر دوست محمد خان از داخل شهر و سردار محمد افضل خان پسر دیگر امیر در کوه های حوالی آنجا بنای مقابله را گذاشتند ولی طوریکه معلوم است محاصره شهر یک هفته طول نکشید و یکی از خائنین ملی، عبدالرشید خان بارکزائی که بنا بر اغراض شخصی از داخل حصار برآمده بود، نقطه ضعف دیوار حصار شهر متصل دروازه کابلی را به فرنگی ها نشان داده، مفاد ملی را قربان اغراض خود ساخت و راه شکست جبهه ملی را آماده کرد. انگلیس ها دروازه کابلی را با نقب به هوا پرانند، شهر را متصرف شدند و تا توانستند کشتند، در دادند و بردند.

سردار غلام حیدر خان با جمعی از مجاهدین اسیر شد و طوریکه همه میدانند بعد ازین شکست نه سردار محمد افضل خان و نه خود امیر دوست محمد خان در ارغنده کاری ساخته توانستند^(۱۷). بدین قرار انگلیس ها بنام شاه شجاع و شاه شجاع به قوه فرنگی بار اول در هفته اخیر ماه جولای ۱۸۳۹ در غزنی دست یافتند. سپس شاه شجاع و جنرال کین با دسته های عساکر فرنگی بطرف کابل

حرکت کردند و بتاريخ ۷ آگست وارد پایتخت شدند که به شرح آن اینجا کاری نداریم.

غزنی در این وقت به میجر «مکلارن Maclaren» و دسته سپاه انگلیسی سپرده شد. انگلیس ها در دوره زمامداری شاه شجاع و تسلط خود بر افغانستان به حفاظت غزنی و نقاط سوق الجیشی بین غزنی و قندهار اهمیت زیاد میدادند. در ماه صفر سال ۱۲۵۶ شاه شجاع، شهزاده تیمور را با عساکر انگلیسی مامور نمود تا در موضوع اولنگ رباط بین غزنی و قندهار قلعه مستحکمی بسازد. چنانچه در ظرف چند ماه سال مذکور قلعه ساخته شده و دسته های قشون فرنگی در آن جای گرفتند. عده دیگر سپاه فرنگی در قلات غلزائی تحت آمریت کرنیل «ویمر Lt. Colonel Wymer» تقرر داشت. روابط فتح جنگ با «لیچ» انگلیس در قندهار خوب نبوده، در همین سال ۱۲۵۶ حین مراجعت از مقر جلال آباد، شاه شجاع پسر دیگر خویش صفدر جنگ را به قندهار فرستاد. درین فرصت «سر هائری راولنسن Sir Henry C. Rawlinson» عوض میجر لیچ بحیث مامور سیاسی و جنرال «نات Major General William Nott» بحیث سرعسکر قوای انگلیس در قندهار تعیین شد. تقریباً ده ماه صفدر جنگ به عهده خود در قندهار تقرر داشت و بعد از آن پسر سوم شاه، شهزاده تیمور بجای او منصوب شد. بعد از چندی «میجر مکلارن» که عهده دار حفاظت غزنی بود، به قندهار رفته و زمانی که قیام ملی در کابل شروع شد، کرنیلی موسوم به «پالمر Lt. Colonel T. Palmer» در رأس دسته های نظامی انگلیس قرار داشت. نسخه قلمی نوای معارک تالیف عطا محمد، عساکر فرنگی مقیم غزنی را درین وقت دو پلتن سپاه، چهار صد سوار و دوازده صاحب منصب میداند.

از روز ۲ نوامبر ۱۸۴۱ (۱۷ رمضان ۱۲۵۷) که روز آغاز قیام ملی در کابل میباشد، تا تاریخ برآمدن آخرین سپاه فرنگی از سرحدات (۱۲ نوامبر ۱۸۴۲) که آنرا باید خاتمه تجاوز اول انگلیس ها در افغانستان خواند^(۸) موضوع محاصره غزنی که تقریباً پنج ماه را در بر گرفته است (از اوایل نوامبر ۱۸۴۱ تا اوایل اپریل ۱۸۴۲) و مقابله های قوای افغان و انگلیس در مأخذ طرفین نهایت تاریک است. بعد از آغاز قیام مدتی فرنگی های کابل، قندهار و غزنی مرادده داشتند ولی بعد از ۶ جنوری کابل تخلیه شد و قندهار و جلال آباد و غزنی هر سه به حال محاصره درآمدند و بدین مناسبت جز یگان یاد داشت مختصر که آنهم مکاتیب مختصر و مخفی است که از غزنی به دو جناح شرق و غرب فرستاده شده، چیز دیگری در دست نیست که سلسله واقعات غزنی را روشن کند. شبهه ئی نیست که در مأخذ افغانی و انگلیس نام سردار شمس الدین خان و «کرنیل پالمر» به قضایای غزنی و زد و خورد های آنجا بستگی تام دارد ولی پیش از ینکه سردار

شمس الدین خان از طرف زعمای ملی کابل با سردار محمد زمان خان بطرف غزنی فرستاده شوند و قبل از اینکه برف های متراکم زمستان شدید سال ۱۲۵۷ هجری قمری به آنها مجال دهد تا از وردک و شیخ آباد و شش گاو عبور کنند، کدخدایان غزنی و سران محلی و غازیان آنجا به تعقیب قیام کابل بر علیه دشمن مملکت قیام نموده و قوای فرنگی را در شهر محصور ساختند. برای وضوح این قضایا و معرفی نام چند نفر مجاهدین گمنام و صورت اقدامات ایشان و هدایائی که از مرکز از نواب محمد زمان خان بخصوص از نایب الثانی نایب امین الله خان میگرفتند، خوشبختانه چند مکتوبی در مرقع های اسناد خطی موزه کابل موجود است که در بین واقعات روشنی خوبی می اندازد و در پرتو آن بسیار چیز های خورد و کوچک دیگر روشن میشود که دانستن آن برای روحیات قوم در روز های مشکل مجادله ملی نهایت مفید و ضروری است. این مکاتیب در مرقع های که ضبط شده شماره های مختلف دارد و ما به ترتیب موضوع آنها را بررسی میکنیم.

مرقع سوم اسناد خطی موزه کابل، مکتوب شماره ۱

"مخدوم مطاع مهربان نایب صاحبی ام نایب امین الله خان، حفظ الله و تعالی بعد ها آنکه مردم اهل اسلام اتفاق کرده اند که فردای عید یوم چهارشنبه تمامی بدور غزنین آمده غزنین را محاصره کنند اما توپ و اسباب ندارند به توکل خدا و یاری جناب محمد مصطفی ص کمر بسته اند باقی آنچه اراده الهی باشد بظهور خواهد آمد و آنچه رویدادی که من بعد واقع شود روز مره قلمی و ارسال خدمت خواهد شد و توقع چنان است که آنصاحب مهربان هم احوالات و رویداد آنطرف را بدست اشیک آقاسی محمد خان و باقی آدم دانسته روزمره قلمی و ارسال خواهند فرمود که هوش و گوش طرف شما میباشد الله و تعالی مقدمه شما را بخیر کند که قنح و فیروزی نصیب شود و خیر خوشی از طرف شما بشنویم کار اینجائی آسان است در باب فرستادن احوالات آنجائی اهمال نخواهند فرمود که شب و روز چشم انتظار در شاهراه اخبار آنطرف میباشد باقی ایام بکام باد. مکرر اینکه هرگاه دو ضرب توپ گاوی باینطرف مقرر شود بسیار بهتر است خود بهتر میدانند باروت ضرور بکار است که در بین ولایت یک منقال باروت هم نمیرسد بسبب باروت حیران و سرگردان مانده ایم دیگر چه عرض شود ایام بکام باد."

مرقع سوم، مکتوب شماره (۱)

[عکس ظهر مکتوب شماره 1 مرقع سوم--در چاپ کتاب نشر خواهد شد.]

ظهر مکتوب شماره (۱)، مرقع سوم

در پایان این مکتوب دو مهر موجود است که اسمای (ملک محمد) و (عبده سلطان) در آنها خوانده میشود. کاغذ مکتوب سفید و مضمون به سیاهی بقلم جلی و خط خوش نوشته شده، تاریخ ندارد ولی واضح است که در روز های اخیر رمضان ۱۲۵۷ چند روز بعد از ۱۷ ماه مذکور یعنی روز قیام ملی کابل تحریر شده است. این مکتوب واضح میسازد که غازیان اطراف غزنی به مجرد شنیدن خبر شورش معروف کابل فوراً در صدد آمادگیهای لازمه برآمده و مسئله محاصره غزنی را بفردای عید (روز چهارشنبه) موقوف کرده اند تا تمامی بدور غزنین آمده غزنین را محاصره کنند. از روی (فردای عید) معلوم میشود که چهارشنبه اول شوال ۱۲۵۷ غازیان محاصره غزنی را در نظر داشتند و ثبوت این تاریخ به شهادت مکتوب آینده هم تائید میشود. متن این مکتوب که نماینده روحیات ملی با تمام جزئیات آنست، شهادت میدهد که غازیان در عالم اسباب توپ و باروت و سامان دیگر نداشتند. تنها به توکل خدا و بیاری جناب محمد مصطفی (ص) کمر بسته اند. معذالک دفع دشمن را کاری آسانی می پنداشتند و به قوه همین ایمان و توکل بخداوند متعال همیشه در مبارزه های ملی کامیابی نصیب مجاهدین غیور ملت شده است. مقدمه ئی که در متن نامه بدان اشاره و فتح و پیروزی برای آن تمنا شده است، جنگ های اطراف بی بی مهر و است که به پیروزی ملیون انجامید. به تعقیب این مکتوب اینک متن نامه دیگری را نشر میکنیم که بصورت مجموعی عنوانی «نواب صاحبان و سرداران کثیر الاقتدار» فرستاده شده است و به اقدامات غازیان غزنی و آمادگی های ملیون بین غزنی و قندهار و حرکت سپاه فرنگی و دیگر مسایل مهمه وقت روشنی های زیادی می اندازد.

مرفع سوم اسناد خطی موزه کابل، مکتوب شماره ۵

"معروض رای مهرانجلای ملکان عالی متعالی امیدگاهی خدایگانی ولی نعمی نواب صاحبان و سرداران کثیرالاقدر نامدار کامگار میدارد که حقیقت این ولا به نحویت که مایان به اتفاق غازیان دور غزنین را محاصره کرده شب و روز در فکر غزنین بودیم و قاصدان بطرف احمد شاهی فرستاده بودیم قاصدان ما تا حال نرسیده است و الیوم یکشنبه ۱۲ شهر شوال المکرم یکنفر سوداگر آدم معتبر روشناس که خانه او در اسفنده میباشد و طایفه اندری بایزیدخیل است که دروغ گوی و کذب نگفته که فردای عید فطر یوم چهارشنبه لشکر فرنگی از احمد شاهی بیرون شده که سه هزار پیاده پلتن و یکهزار سواره و هندوستانی شش توپ همراه دارد که همین سوداگر همراه اردو و لشکر فرنگی تا باغ ببر و یکجا آمده است و الیوم یکشنبه پنج یوم است که از باغ ببر و از لشکر فرنگی پیش شده یوم یکشنبه نماز دیگر نزد ما رسیده و احوال صحیح است که درین سخن تفاوت نیست و همین آدم گفت پیش خانه شاهزاده صفدر جنگ هم بیرون شده بود که یعنی باسواره حاضر باش متعاقب همین لشکر یک منزل فاصله بیاید مردم حدود مکر^(۱۹) و غیره همه گی واقف شده هرکس در تدارک جمعیت و سامانه خود شده اند ما هم در جمع آوری مردم اندر و غیره^(۲۰) که احوال جمع آوری غازیان در حدود مکر یا قراباغ^(۲۱) میشود بقدر وسیع هر جا که جنگ شد بشود مقدمه خواهد شد بهر صورت که اراده الهی باشد میشود و سعی بندگان دریغ نخواهد شد و احوال کابل بما معلوم نیست هرگاه اندکی فراغت حاصل شده باشد لازم که دو توپ با یک سرکرده باینطرف بیرون شود و هرگاه از مقدمه آنجا فراغت حاصل نشده باشد باید که کاری که در آنجا بده روز میشود باید که بیک روز بشود دیگر بفضل خدا عقل عالمند و همین سوداگر گفت که لشکر فرنگی که از احمد شاهی بیرون میشد مقرر کردند که بتاریخ بیست و یکم روز خود را بکابل میرسانم روز بیرون شدن لشکر را که حساب کردیم یازده یوم شده است که لشکر فرنگی از احمد شاهی بیرون شده و ده یوم از حساب آنها باقی مانده است و احوال غازیان این ولایت را که می بینم بسیار بی اوضاع و بی اسباب و بی اتفاق باین مردم خاطر جمع نشوند علی الخصوص الحال که چیزی برف هم شده و روزمره متفرق شده بطرف خانه های خود میروند معلوم شود که من بعد مردم غازی چه کنند به همین میرسد که کاری که در آنجا به پنج روز میشود به نیم روز بکنند هرگاه این لشکر در آنجا رسید کارها همه نو شده زیاده برین نوشتن بی ادبیست امید که احوالات و رویداد آنطرف را همه روزه قلمی و ارسال فرمایند باقی ایام بکام باد."

[عكس مرقع سوم مكتوب شماره 5 -- در چاپ كتاب نشر خواهد شد.]

مرقع سوم مكتوب شماره (۵)

[عکس ظهر مکتوب شماره 5 مرقع سوم--در چاپ کتاب نشر خواهد شد.]

مرقع سوم، ظهر مکتوب شماره (۵)

مکتوب شماره (۵) تقریباً دو هفته بعد از مکتوب شماره (۱) و بتاریخ یکشنبه ۱۲ شوال یعنی ۱۲ روز بعد تر از آغاز محاصره غزنی تحریر شده است و محاصره ادامه دارد. متن نامه میگوید: "... مایان به اتفاق غازیان دور غزنین را محاصره کرده شب و روز در فکر غزنین بودیم." (مایان) عبارت از (ملک محمد) و (سلطان خان) یعنی کسانی هستند که در پایان این مکتوب و مکتوب گذشته مهر کرده اند و عبارت از رؤسا و کدخدایان محلی غزنه میباشند. اینک از نسخه قلمی موزه کابل موسوم به «نوی معارک»^(۲۲) مربوط به این وقایع چند سطری نقل میکنیم که متن مکتوب را تأیید و کوائف را روشن تر میسازد:

"در ایامیکه در کابل مابین سرداران و صاحبان انگریز آتش جنگ و جدال شعله ور بوده در آنوقت رؤسا و کدخدایان غزنین قلعه غزنی را سخت محاصره نموده بودند و صاحبان انگریز معه فوج در قلعه بالاحصار که اندرون غزنین برکوه واقع است، اقامت داشتند و تمام گودام و خزاین در آن قلعه بالاحصار نگاه داشته بودند و بر آن قلعه چهار ضرب توپ کلان از اصل سوار بودند."

این مکتوب و یکی دوی دیگر که متون آن را بعدتر خواهیم داد، اسمای این رؤسا و کدخدایان را که تا امروز نامی از ایشان و اثری از اقدامات شان در میان نبود، آشکارا ساخته و واضح میسازد که در ایامیکه سرداران ملی در پیرامون تپه بی بی مهر و با لشکر «الفستن» و «مکناتن» مصروف پیکار بودند و قوای فرنگی

را در شیرپور محصور کرده بودند، سران غزنی عین همین مبارزه را بر علیه انگلیس ها در غزنی شروع کرده و آن شهر را در محاصره افکنده بودند.

در مکتوب شماره (۱) دیدیم که فردای عید فطر (یعنی روز چهارشنبه اول شوال ۱۲۵۷) محاصره غزنی در نظر گرفته شده بود. از روی نامه اخیر باساس اطلاعات سوداگر اندری، بایزیدخیل استنباط میشود که به همین روز لشکر فرنگی از احمد شاهی (قندهار) بیرون شد. برای اینکه این موضوع روشن تر شود، نگاهی مختصری بکابل و قندهار ضرور است.

بعد از قتل «برنس» در کابل و توسعه دایره جنبش ملیون در کابل و چاریکار، «مکناتن» و «الفنستن» مکتوبی به جنرال «نات» به قندهار فرستادند تا وی یک قسمت قوای خود را به کمک ایشان به کابل بفرستد. این امر بتاريخ ۱۴ نوامبر ۱۸۴۱ (۱۹ رمضان ۱۲۵۷، روز دوازدهم شوال) به قندهار رسید و از روی وصول تاریخ مکتوب آنها به قندهار معلوم میشود که مامورین عالی رتبه ملکی و نظامی انگلیس فوراً متعاقب قیام ملیون کابل دست استمداد بطرف قوای خود به قندهار دراز کردند. جنرال «نات» باوجودیکه هیچ گاه به چنین کاری حاضر نبود، «مکلارن» همان صاحب منصبی را که در ۱۸۲۹ بعد از حرکت افواج انگلیس با شاه شجاع بطرف کابل مامور حفاظت غزنی ساخته بود، از قندهار با دسته سپاه بطرف کابل اعزام داشت. عساکری که حرکت ایشان از قندهار در ین مکتوب از زبان قاصد اندری تذکار یافته است، همین دسته امدادی میباشد که بقرار بیانات او فردای عید فطر (اول شوال ۱۲۵۷) یا سه چهار روز بعد از قندهار برآمده اند. ولی بواسطه برفی که بین مقر و غزنی باریده بود به غزنی هم رسیده نتوانست و «مکلارن» با قوای معیتی خود به قندهار برگشت. مکناتن بتاريخ ۱۰ دسامبر مطلع شد که عساکر کمکی که از قندهار انتظار داشت، بکابل نخواهد رسید. در آغاز این مبحث متذکر شدیم که چه وقت صفدر جنگ عوض فتح جنگ و باز چه وقت شهزاده تیمور عوض صفدر جنگ در قندهار مقرر شده بودند. در متن مکتوب اخیر مقارن حرکت سپاه انگلیس از قندهار از صفدر جنگ و پیش خانه او هم حرف زده شده ولی او هم به علتی که ذکر شد بوقت معین بکابل نرسیده است. علاوه بر ین مطالب از برفی که در ین وقت بین مقر و غزنی باریده بود، در مکتوب شماره (۵) ذکری رفته است.

ناگفته نماند که علت نرسیدن قوای امدادی اعزامی جنرال «نات» حتی به غزنی تنها برف و خرابی موسم نیست بلکه اصلاً ملیون در تمام امتداد راه بر علیه آنها آمادگی ها داشتند و آماده مصاف بودند چنانچه در متن مکتوب فوق واضح این مطلب تصریح یافته بدین قرار:

"... مردم حدود مکر (مقر) و غیره همه گی واقف شده هر کس در تدارک جمعیت و سامانه خود شده اند. ما هم در جمع آوری مردم اندر و غیره که احوال جمع آوری غازیان در حدود مکر (مقر) یا قراباغ (قره باغ) میشود بقدر وسع هر جا که جنگ شد بشود مقدمه خواهد شد بهر صورت که اراده الهی باشد میشود بندگی دریغ نخواهد شد ..."

معطلی قوای فرنگی به علت مقاومت ملیون اندری و غیره در حوالی مقر از روی تخمین تاریخ وصول آنها به کابل هم ثابت میشود زیرا ایشان گفته بودند که به ۲۱ روز کابل خواهند رسید. حال آنکه حین رسیدن قاصد به غزنی ۱۱ روز موعده مذکور گذشته و هنوز خبری از آن ها در حوالی مقر یا قره باغ نرسیده بود. اخیر نامه باز حاکی از بی سامانی و بی اسبابی است و سر آن غازیان غزنه در مقابل توپ های کلانی که انگلیس ها بالای بروج غزنی نصب کرده بودند، خواهش دو توپ گاوی را که در مکتوب شماره (۱) نموده بودند باز تکرار کرده اند و بر علاوه یک سرکرده هم خواهش کرده اند. نمیدانم خواهش آنها مبنی بر ارسال توپ قبول شد یا نه ولی سرکرده همان سردار شمس الدین خان است که امر حرکت نامبرده با سردار محمد زمان خان از طرف سران ملی مقیم کابل داده شد ولی بسیار ناوقت و تقریباً یک و نیم ماه بعدتر از آغاز محاصره غزنی. این مطلب از روی نسخه قلمی «نوای معارک» روشن است. چنانچه تحت عنوان (در بیان روانه نمودن عالیجاه شمس الدین خان را طرف قلعه غزنین و فتح نمودن قلعه مذکور و گرفتار نمودن صاحبان انگریزان را) گوید:

"... صیاد قلم خوش رقم که آهو گیر سخنان صحرای ختن نکته دانی است غزالان مدعا را چنین در دام بیان میآورد که هرگاه سرداران کابل بعد از این همه جنگها و حصول فیروزی در دارالجنه کابل هم آغوش شاهد آرام شدند و در شهر کابل بجز اولیای دولت که در بالاحصار بطور نظر بندی بود دیگر از افواج انگریز باقی نمانده بود سردار محمد اکبر خان بجهت تسخیر قلعه غزنین که در آنجا دو پلتن و دوازده نفر صاحبان و چهار صد سوار متوقف بودند عالیجاهان محمد زمان خان و شمس الدین خان را معه سواران جرار بهادر کار از مامور قلعه مذکور نمود ..."

بدین اساس بعد از فیصله جنگ های بی بی مهرو بعد از امضای معاهده تسلیمی شما نزدهم ذی القعدة ۱۲۵۷ و بعد از حرکت سپاه الفنسستن (۶ جنوری ۱۸۴۲ مطابق ۲۴ ذیقعدة ۱۲۵۷) در نیمه دوم ذی القعدة یک و نیم یا دو ماه بعد از قیام غازیان و محاصره غزنین سردار محمد زمان خان و سردار شمس الدین خان

بطرف غزنی حرکت کرده اند و باز هم به علت برف باری ها نتوانستند مسافرت خود را یک سره به جانب غزنی ادامه دهند و مدتی در راه معطل شدند چنانچه این مطلب هم از نسخه فوق الذکر آشکارا میشود و میگوید:

"... عالیجاه شمس الدین خان بسبب کثرت برف که راه تردد سوران مسدود بود در اثنای راه معطل گردیده جانب غزنین آمده نتوانست و غازیان قلعه غزنین نیز تا آمدن عالیجاه مذکور دست شجاعت و پای همت از میدان مقابله باز داشته منتظر آمدن عالیجاه مذکور می بودند ..."

بدین ترتیب تاریخ صحیح رسیدن شمس الدین خان معلوم نیست ولی گمان نمیرود که قبل از ماه ذی الحجه (اواخر جنوری یا اوائل فبروری ۱۸۴۲) بدانجا رسیده باشد. تا این فرصت همان رؤسای غزنی که اسمای شاه با همین مکاتیب مکشوف شده است کرنیل «پالمر» انگلیس را در غزنی به محاصره گرفته و با اخذ ترتیبات لازمه در حوالی مقر و قره باغ نگذاشتند که قوای امدادی «مکلارن» بطرف غزنی و کابل حرکت نماید.

نکته اخیری که در آخر مکتوب شماره (۵) دیده میشود، درد ملی یا بی اتفاقی و دلسردی غازیان است که متأسفانه باید اعتراف نمود که مردمان ما در آغاز هر چیز را گرم میگیرند و بعد دلسردی نشان میدهند و این کیفیت بعد از برآمدن انگلیس ها در کابل در مسئله جنگ های جلال آباد هم دیده شد و بعد از اینکه سردار محمد اکبر خان بطرف جلال آباد برای مبارزه بر علیه جنرال «سیل» حرکت کرد. زعمای ملی در کابل تصور کردند که قوای انگلیس معدوم شد و در تعقیب دشمن و حل مسئله جلال آباد و قندهار سهل انگاری کردند و به این علت فتح و پیروزی ما متأسفانه باز به مراجعت انگلیس ها بکابل خاتمه یافت. مکتوب شماره (۳) مرقع سوم که متن آنرا حالا میدهیم نامه ایست عنوانی نایب امین الله خان که در آن از مکتوب شماره (۵) و ارسالی آن جهت مطالعه سرداران ذکر رفته است. اینک متن آن قرار ذیل میباشد:

مرقع سوم اسناد خطی موزه کابل، مکتوب شماره ۳

"معروض خدمت فیض درجات عالیجاه معلی جایگاه امیدگاهی نایب صاحبی ام میدارد که احوالات سمت احمد شاهی و غیره گذارشلت اینطرف را مفصل بجهت سرداران نامدار عرضداشت (۲۳) ایم که احوا مضمون عریضه معلوم خواهد احوال که در صحیح است که یک موی

تفاوت ندارد و مقدمه آنجا بشما بهتر معلوم است باید که کار آنجا را بیک روز طی کرده فکر اینطرف بشود باینطرف که بمردم غازی می بینیم بسیار بی اوضاع و بی اسباب و بر هم زیاده نوشتن بکار نیست امید که احوالات و گذارشات آنطرف را ساعت بساعت بنویسند باقی توکل بذات پروردگار است آنچه اراده الهی باشد بظهور خواهد آمد باقی ایام بکا باد برب العباد. مکرر آنکه مردم غازی اینولایت قدری باروت و گلوله که داشتند در غزنین به مصرف رسانیدند الحال یکنفر آنها یک مثقال گلوله و باروت ندارند در اینولایت هم یکسیر تبریزی بیک اشرفی باروت پیدا نمی شود میدانند که بی اسباب چکار خواهد شود."

در ین مکتوب علاوه بر «ملک محمد» و «عبده سلطان» مهر «فقیر تاج محمد» هم دیده میشود. یعنی سه نفر مذکور مهر کرده اند. متن آن از نظر واقعات چیز نوی ندارد. اینقدر معلوم میشود، که چیزی گلوله و باروتی هم که غازیان آن حدود داشتند در جنگ غزنی یا صحیح تر بگوئیم در محاصره آن به مصرف رسانیده اند. تاج محمد خان که مهر او را بار اول در ین مکتوب می بینیم، بلاشبه یکی از رؤسا و کدخدایان غزنی و حوالی آن میباشد. این سه مکتوب که متون آن در قضیه محاصره غزنین تا اینجا داده شد از روی خط و سبک عبارت بقلم یک نفر نوشته شده است.

در رابطه با واقعات غزنی در ین وقت در مرقع دوم اسناد خطی موزه کابل مکتوب دیگری هم است که تحت شماره (۱۹) قید است که به امضای شخصی موسوم به «میر شرف الدین» رسیده و از طرف او عنوانی نایب امین الله خان فرستاده شده است. متن آن چنین است:

مرقع دوم اسناد خطی موزه کابل، مکتوب شماره ۱۹

"به عرض عالیجاه معلی جایگاه امیر الامرا العظام مقرب صاحبی ام امین الله خان سلم الله تعالی میرساند. صاحباً در خصوص فرستادن کمترین در غزنین میر سیف الدین نوشته بود که آنصاحب در باره کمترین خفه شده اند صاحب من گناه حقیر در اینجا نبود چونکه خیر قتل لات^(۲۴) آمد و مرتبه بخدمت عریضه فرستاده شد که امی^(۲۵) کاغذ های لات را در نزد فرنگی ببریم یا دیگر کاغذ می فرستند هیچ جواب نیامد و ب فکر ماها رسید که بلکه مرضی صاحب نخواهد بود دیگر ماها تغافل کردیم اگر نه بفضل خدا اگر مقدمه که در هرات باشد از روی کمترین میشود که بانجام برسد و غزنین مسل^(۲۶) بالاخانه و پایان خانه است الحال هم اگر بما میفرمائید یا به دیگر بفرمایند که در انجا حاضر اگر نه از دست

غازیان مال سرکار تلف میشود مال بسیار است در غزنین و شما در باره کمترین خفه نشوند که این کمترین باقبال صاحب اگر بسیار کارها باشد از روی غلام میشود و ما چشم براه جواب سانی^(۲۷) بودیم که جواب قتل لات با..... رسیده بود ماها گفتیم که با این سخن دروغ میشدیم دو مرتبه کاغذ سانی^(۲۸) خواهد آمد و هیچ جواب نیامد ما گناه کار شدیم بفضل خدا و اقبال صاحب هر نوع فرنگی را از بالا حصار برون^(۲۹) میکردیم الحال اگر مرضی صاحب باشد کاغذهای دم و دل اسا..... بکنید که بفضل خدا بچه نوع از قلعه برون بکنیم و اگر مرضی صاحب نباشد خیر خیریت اسا. صاحب در سری^(۳۰) نوکر خود هراد^(۳۱) بگیرند که بسیار مقدمه سخت باشد بفضل خدای باتمام رسانیده و جان خود را خلاص کرده خواهیم آمد."

پشت مکتوب

"غزنین چیست که از براه^(۳۲) اهراد^(۳۳) میگردند."
"السعيد مير شرف الدين"

نویسنده این مکتوب «میر شرف الدین» هر که بوده، از طرف نایب امین الله خان با بعضی کاغذها و هدایات لازمه از کابل به غزنی فرستاده شده بود و حامل کاغذهایی از طرف «لات» یعنی «مکناتن» برای فرنگیهای مقیم غزنی یعنی کرنیل «پالمر» هم بود ولی موضوع آن معلوم نمیشود چه بوده است. در فرصتی که میر شرف الدین رسیده بود، مکناتن کشته شد و چون قتل او بتاريخ ۲۳ دسامبر ۱۸۴۲ (مطابق ۹ ذی القعدة ۱۲۵۷) صورت گرفته است، این مکتوب تقریباً یک و نیم یا دو ماه بعد از آغاز محاصره غزنی (اول شوال ۱۲۵۷) تحریر شده است. ولی شهر هنوز در محاصره است و سردار شمس الدین خان هنوز در این وقت در کابل بود. احتمال زیاد دارد که کاغذهای «لات» شامل مکتوبی بوده باشد که «مکناتن» در اثر فشار ملیون مبنی بر تسلیمی شهر به کرنیل «پالمر» نوشته باشد و بعد از قتل او قاصد متردد مانده که همین کاغذها را نزد صاحب منصب فرنگی ببرد یا منتظر اوامر دیگر از طرف امین الله خان باشد. چنانچه به همین مطلب مکتوبی هم بکابل فرستاده و به علت نگرفتن جواب در وظایف مرجوعه خود اهمال کرده است. درین مکتوب از بسیاری مال سرکار در غزنی و احتمال تلف شدن آن از طرف غازیان و بعضی چیزهای دیگر ذکر شده که تبصره در اطراف آنها شواهد دیگر بکار دارد. ازین نامه هم واضح میشود که فرنگی هنوز در بالا حصار است و با وجودیکه میر شرف الدین بیرون کردن آنها را از بالا حصار مثل بیرون کردن کسی از بالا خانه میداند، معذالک از نایب کاغذ

های (دم و دل آسا) میخواهد. روحیات میر شرف الدین در ین مکتوب خوب مجسم شده است. مردیست پر لاف و گزاف و چرب زبان و متملق و دور از جاده عمل. از همه بدتر اینکه نامبرده نایب امین الله خان را هم مثل خود آدم متردد در فیصله های بزرگ ملی تصور نموده و خیال کرده است که با این همه فداکاری های ملت و جان بازی های سرداران قوم چه در کابل و چه در غزنی و سائر نقاط اگر نایب صاحب در اخراج دشمنان مملکت از بالاحصار غزنی نباشد، خیر خیریت است. صرف نظر از سائر گناهان این شخص محض همین مکتوب کافی است که نایب امین الله خان از چنین آدمی خفه شود.

* * * * *

این بود صورت واقعات قیام مردم غزنی بر علیه فرنگی ها که در روشنی همین اسناد جدید از آن آگاهی یافته و در جزئیات آن نگاه میکنیم. واقعاتی که بعد از ورود سردار شمس الدین خان واقع شده است، کم و بیش بصورت مؤجز در مأخذ انگلیسی ذکر شده است. «پالمر» انگلیس به امید رسیدن کمک از شرق یا غرب یعنی از طرف پشاور و جلال آباد یا قندهار، بخصوص از طرف جنرال «پالک» تسلیم نشده، میخواست با پول ملیون را تطمیع و اغفال کند ولی ملیون در حالی که از پول هم استفاده میکردند، محاصره دور غزنی را سخت تر می نمودند. تا اینکه کرنیل «پالمر» مذکور در ۶ مارچ ۱۸۴۲ در زمانی که سردار محمد اکبر خان قوای خود را بطرف دیوار های جلال آباد نزدیک تر میساخت، اجباراً تسلیم شد. چون واقعات در این کتاب سراسر به اساس مدارک خطی تحلیل شده است، اینک از نسخه خطی «نوای معارک» چند صفحه مربوط به این واقعات را اقتباس میکنیم:

از صفحه ۳۲۵ تا ۳۳۰ نسخه خطی «نوای معارک» کتابخانه موزه کابل

"در بیان روانه نمودن عالیجاه شمس الدین خان به طرف قلعه غزنین و فتح نمودن قلعه مذکور و گرفتار نمودن صاحبان انگریزان را صیاد قلم خوش رقم که آهوگیر سخنان صحرای ختن نکته دانی است غزالان مدعا را چنین در دام بیان می آرد که هرگاه سرداران کابل بعد این همه جنگ ها و حصول فتح و فیروزی در دارالجنه کابل هم آغوش شاهد آرام شدند و در شهر کابل بجز اولیای دولت که در بالاحصار بطور نظر بندی بود دیگر از افواج انگریز باقی نمانده بود سردار محمد اکبر خان بجهت تسخیر قلعه غزنین که در آنجا دو پلتن و دوازده نفر صاحب منصبان و چهار صد سوار متوقف بودند عالیجاهان محمد زمان خان و

شمس الدین خان را معه جمعیت سواران جرار بهادر کار از ما مامور قلعه مذکور نمود لیکن در ایامیکه در کابل مابین سرداران و صاحبان انگریز آتش جنگ و جدال شعله ور بود در آنوقت رؤسا و کدخدایان غزنین قلعه غزنین را سخت محاصره نموده بودند و صاحبان انگریز معه فوج در قلعه بالاحصار که اندرون غزنین بر کوه واقع است اقامت داشتند و تمام گودام و خزاین در آن قلعه بالاحصار نگاه داشته بودند و بر آن قلعه چهار ضرب توپ کلان از اصل سوار بودند چون رؤسا و زمینداران و رعیت غزنین هرگاه خبر آمدن سردار شمس الدین خان شنیدند از راه جرئت و دلاوری یک حمله بر قلعه مذکور نموده شهر غزنین بدست تصرف خود آوردند و مردم از فوج انگریز که بر ابوابها قلعه مذکور مامور بودند همه را بقتل رسانیدند صاحبان انگریز که در بالاحصار بودند بمعاینه این حالت یورش آورده غازیان را از شهر غزنین بیرون کشیدند و ابواب قلعه را بروی خود مسدود ساخته غازیان باز نقب زده از راه نقب در شهر داخل شدند و مدت چهار روز مابین صاحبان و غازیان نوازه آتش جنگ در اشتعال بود روز پنجم غازیان برای کرنیل صاحب که افسر فوج انگریز بود پیغام فرستادند که بهترچنین است که ایشان معه فوج از قلعه بالاحصار فرود آمده بخیر عاقبت روانه هندوستان شوند و الا از راه نقب قلعه را چون کاغذ با وی بر هوا پرانیده خواهیم داد صاحب ممدوح در جواب گفته فرستاد که یک چهتی [؟] انگریزی ما در جلال آباد بخدمت جنرال پالک صاحب بهادر رسانیده بدهند و تا صدور جواب آن مقدمه جنگ و جدال را معطل دارند هر قدر مبلغان بایشان بکار باشد من داده میتوانم غازیان مبلغ ده هزار روپیه از کرنیل صاحب گرفته در تصرف خود آوردند بعد چهتی صاحب معظم الیه گرفته طرف کابل پیش سرداران کابل فرستاده دادند و عالیجاه شمس الدین خان بسبب کثرت برف که راه تردد سواران مسدود بود در اثنا راه معطل گردیده جانب غزنین آمده نمیتوانست و غازیان قلعه غزنین نیز تا آمدن عالیجاه مذکور دست شجاعت و پای همت از میدان مقابله باز داشته منتظر آمدن عالیجاه مذکور می بودند هرگاه باریدن برف منع گردید عالیجاه مذکور فوراً به قطع منازل داخل غزنین شده عالیجاه موصوف بسیار خوش وقت گردیدند و تمامی غازیان غزنین عالیجاه مذکور را افسر و سپه سالار لشکر خود دانسته زمام تمام اختیار بدستش دادند که هرگاه بصاحبان انگریز جنگ میکند و خواه صلح اختیار دارند میان همه تابع حکم میباشیم عالیجاه مذکور بدلاسانی و تسلی غازیان پرداخته چند روز آرام گرفته در بین صورت کرنیل صاحب بهادر بسبب شنیدن خبر آمدن عالیجاه مذکور نهایت هراسان گردید چرا که گودام هم از صاحبان بالکل تمام شده بود کار آنها بحدی رسیده بود که اسپان را در قلعه بالاحصار مذبح نموده میخوردند و برف را گرم نموده آب می نوشیدند عالیجاه شمس الدین خان طرف صاحب ممدوح پیغام نمود که نوشته بندگان شاه شجاع الملک بنام ایشان صادر است که ایشان تمام فوج خود را بهمراه خود گرفته

روانه هندوستان شوند صاحب ممدوح همان نوشته از عالیجاه مذکور طلب نمود که معاینه نمایم از آنجا که نوشته اولیای دولت پیش عالیجاه مذکور موجود نبود در این صورت بدار مدار پرداخته طرف سرداران کابل در خصوص فرستادن نوشته اولیای دولت اسمی صاحب ممدوح نوشته فرستاد که اگر نوشته اولیای دولت در باب رفتن انگریزان از قلعه غزنین جانب هندوستان نرسیده پس بسیار خرابی در پیش خواهد شد سرداران کابل حسب نوشته عالیجاه مذکور در خصوص فرمان مذکور بحضور اولیای دولت عرض کردند امنای دولت از خوف خرابی خود طوعاً و کرهاً فرمان را باسم صاحبان انگریز قلعه غزنین نوعیکه مرضی و صلاح سرداران کابل بودند نوشته داد چون اینهمه حيله سازی بازی عالیجاه شمس الدین خان بود برای همینکه صاحبان انگریز را زنده گرفتار نماید و تمام خزانه صاحبان انگریز بتصرف خود آورد عالیجاه مذکور بعد از چند روز فرمان اولیای دولت بحسب المدعای خود از کابل اسمی صاحبان ممدوح طلبانیده در بالاحصار جانب صاحبان مذکور فرستاده داد هرگاه صاحبان فرمان اولیای دولت را ملاحظه نمودند بسیار متحیر و ششدر آمدند آخر کرنیل صاحب بعد مطالعه فرمان شاه مبلغ سه لک روپیه نقد و دیگر اسباب هر چه که در قلعه بالاحصار موجود بود همه را تفویض عالیجاه مذکور نموده و خود معه فوج از قلعه بالاحصار فرود آمده مبلغ هفت هفت روپیه بجهت زاد راحله به سپاهیان فوج خود داده مستعد رفتن شدند بعد عالیجاه مذکور معه لشکر خود داخل قلعه بالاحصار گردیده تمام خزانه و باروت خانه و غیره اسباب همه بدست خود آورده حکم مخالفت غازیان داده که کسی احدی و فردی از غازیان در قلعه نیایند غازیان چون این حکم شنیدند و دیدند که عالیجاه مذکور تمام خزانه و سامان در تصرف خود آورده و یک حبه و دیناری بکسی از غازیان نمی دهد از این سبب تمام غازیان با هم اتفاق نموده و کمر همت بسته همراه فوج انگریز مستعد مقابله و مقاتله شدند که در یکدم فوج انگریز را بر باد دادند و مال و متاع آنها تمام بغارت بردند و چند نفر از فوج مذکور زنده اسیر و دستگیر نموده آوردند که از آن کار مزدوری می گرفتند و آنچه که رساله دار و جمعدار در فوج انگریز بودند اینچنین هوا پیدا کرده بودند از بس غرور و تکبر با کسی همکلام نمی شدند بلکه جواب سلام نمی دادند آنها انبار اسپان غازیان خراسان بر سر افتخار خود میکشیدند و جاروب اصطل می نمودند فی الجمله بوقت مقاتله غازیان صاحبان انگریز فراری شده در قلعه بالاحصار پیش عالیجاه موصوف رفته آرام گرفتند مگر یک صاحب معه میم صاحبه خود بدست غازیان افتاده بود غازیان از روی سنگدلی او را به سخت ترین عذاب کشتند و باو میگفتند که ای کسی زن خوب بخور انگور غزنین که بسی شریین است حاصل کلام آنکه تمامی صاحبان انگریز که پیش عالیجاه مذکور در قلعه بالاحصار رفته بودند در قید نگاهداشته و از کمال خوشی و فرحت فتحنامه تسخیر غزنین و اسیر و دستگیر نمودن صاحبان انگریز جانب سرداران کابل نوشته روانه نمود که در جنگ

غزنین دو پلتن و چهار رساله ترک سوار و یازده صاحبان انگریز زنده اسیر و دستگیر و باقی همه علف تیغ بیدریغ غازیان شدند چون عالیجاه مذکور بعد نوشتن فتحنامه در قلعه غزنین نقاره این فتح و فیروزی بلند آوازه ساخته به نظم و نسق امورات آن سرزمین و بدلجوئی غازیان و رعایا پرداخت."

گفتار چهارم

تخلیه کابل

و حرکت لشکر الفستین به طرف جلال آباد

در «گفتار سوم» این اثر دیده شد که چطور شورش بر علیه فرنگی و شاه دست نشانده آنها شاه شجاع در کابل به تاریخ ۲ نوامبر ۱۸۴۱ (مطابق ۱۷ رمضان ۱۲۵۷) آغاز یافته و دامنه آن مانند برق به سائر نقاط مملکت پراکنده شد. بعد از اینکه نماینده انگلیس (مکناتن) به قتل رسید، مذاکراتی که بین روسای ملی و قوای اجنبی مراتبی را طی نموده و شکل پیمان بخود گرفته بود به علت خلاف ورزی و نقض عهد مکناتن منجر بر قتل او^(۳۴) و بطلان معاهده گردید و مذاکرات مجدداً بین وزیر محمد اکبر خان غازی و سران قوم و «میجر پاتنجر» قایم مقام مکناتن آغاز یافت و شاهی که دست نشانده یکطرف و منفور طرف دیگر بود، بدون اینکه کوچکترین نفوذی بیکی از دو جانب مذاکره کننده داشته باشد، جریان این قضایای بزرگ تاریخی را از بالا حصار تماشا میکرد. عهد نامه معروف کابل که آن را میتوان اولین عهد نامه میان سران ملی افغانستان و انگلیس ها خواند، از لحاظ تحول اوضاع و خواهشات طرفین مراتبی دارد که به چهار شکل اول، دوم، سوم و چهارم در آمد.

شکل اول صورت ابتدائی مواد عهد نامه است که متن آن از طرف مکناتن تسوید شده بود و بدان ملاحظاتی پیوسته است که از طرف سردار محمد اکبر خان و سران ملی تزئید شده است. چون مکناتن بر خلاف بعضی مواد آن شروع به عملیات نمود در نتیجه به قتل رسید.

شکل دوم آن شامل خواهشاتی است که بعد از قتل نامبرده از طرف سران افغانی پیشنهاد شد و در ذیل مواد آن قایم مقام نماینده مقتول انگلیس "میجر پاتنجر" ملاحظاتی دارد.

سومی شکل جدید معاهده است که متن آن از طرف زعمای افغانی ترتیب یافته و شامل نظریات جدید سردار محمد اکبر خان میباشد. بعد از طی مراتب سه گانه متن معاهده به شکل چهارم مورد اتفاق نظر طرفین واقع شده و بین روسای افغانی و میجر پاتنجر به روز پنجشنبه شانزدهم ذیقعد ۱۲۵۷ مطابق اول جنوری ۱۸۴۲ در کابل به امضا رسیده است. یک نقل متن این معاهده بزبان فارسی در موزه کابل موجود است. در این زمان نواب محمد زمان خان از طرف ملیون بحیث شاه و نایب امین الله خان لوگری بحیث نایب ثانی او شناخته میشد. چنانچه «سر پرسی سایکس» به این مطالب اشاره صریح میکند و متن خود معاهده گواه است. در مقدمه متن معاهده بعد از نام این دو نفر از سائر زعمای اسم برده نشده و به صفت عمومی (نوابان، سرداران، سران و سرکردگان) یاد گردیده اند. در پایان متن معاهده که در موزه کابل موجود است مهر چهارده نفر سران ملی دیده میشود ولی «سر پرسی سایکس» میگوید که در آن ۱۸ نفر سران افغانی مهر کرده اند^(۳۵).
بهر حال متن آن ازین قرار است:

[عکس سردار مجاهد ملی وزیر محمد اکبر خان--در چاپ کتاب نشر خواهد شد.]

[عکس مکناتن نماینده مختار انگلیس که در زبانزد عوام به لات شهرت دارد--در چاپ کتاب نشر خواهد شد.]

متن اولین عهدنامه میان سران افغانی و مامورین انگلیسی

"قرارداد عهد و میثاق که فیما بین عالیجاهان معلی جایگاهان حشمت و شوکت دستگهان بندگان نواب مستطاب معلی القاب نواب عالی نواب محمد زمان خان و نایب اللثانی رفیع مکانی والجاه نایب امین الله خان و باقی نوابان و سرداران و سران و سرکردگان کل جماعه مسلمین و صاحبان باوقار طایفه فرنگی انگلیسیه بسته شده است که آینده نزاع از میان بر طرف و دوستی و یگانگی مضبوط و محکم باقی بماند درین خصوص شرط و شروط مقرر شده است که شرح و تفصیل آن بدین موجب است:"

"شرط اول اینکه: بنا بر خواهش صاحبان که سرداران ازینطرف مقرر شود که تا افواج صاحبان بطرف جلال آباد بروند که در عرض راه مزاحمت به آنها نرسد. سرداران ذوی الاقتدار سردار محمد عثمان خان و سردار شاه دوله خان مقرر شد که همراه بروند."

"شرط دوم اینکه: لشکر جلال آباد پیشتر از رسیدن فوج کابل به جلال آباد روانه پشاور شوند و به عذری تعطیل جایز ندارند."

"شرط سوم اینکه: افواج غزنین بزودی تعجیل تدارک خود ها را دیده از راه کابل به پشاور بروند و تأمل نکنند."

"شرط چهارم اینکه: افواج قندهار و دیگر ملک افغانستان که در او لشکر باشد بزودی مراجعت به ملک هندوستان نمایند."

"شرط پنجم آنکه: آنچه مال و اسباب بندگان امیر دوست محمد خان از توپخانه و غیره نزد صاحبان باشد همه را واپس مسترد کنند."

"شرط ششم آنکه: آنچه مال صاحبان از توپخانه و جبه خانه و باروت و تفنگ و علاوه و غیره اسباب که در اینجا از جهت عدم بارگیری بماند لاکلام به نواب عالی نواب محمد زمان خان تملیک نمایند."

"شرط هفتم: آنچه از عیال شاه شجاع از جهت عدم بارگیری در اینجا بماند در بالاحصار به خانه حاجی خان جای داده میشود هر وقت که بندگان امیر دوست محمد خان و غیره مردم افغان با اهل و عیال در پشاور رسیدند مرخص میباشند که بملک هندوستان بروند."

"شرط هشتم آنکه: افواج صاحبان که به پشاور رسیدند تدارک بندگان امیر دوست محمد خان و غیره مردم افغان را نمایند که با اهل و عیال بزودی بکابل برسند و به عزت روانه کنند."

"شرط نهم آنکه: موازی شش نفر معتبر و معتمد از صاحبان انگلیس بطریق یرغمل در کابل باشند هر ساعتی که بندگان امیر دوست محمد خان و باقی افغانان مع اهل و عیال وارد پشاور شدند بعد از آن مرخص باشند."

"شرط دهم آنکه: دو مراتبه صاحبان انگلیس خواهش ملک افغانستان را بهیچوجه نکنند و نسل بعد نسل فی مابین رابطه دوستی و اتحاد مربوط و مضبوط باشد و سرکار افغانیه هرگاه به جهت مدافعت اعدا بیرون امداد بخواهد سرکار انگلیسیه در تبلیغ آن دریغ و مضایقه نکنند در ینصورت سرکار افغانیه بسرکار غیر بدون صلاح سرکار انگلیسیه عهد نکنند و هرگاه از آنطرف در امداد قصور بوقوع برسد بعد از آن مخیر میباشند."

"شرط یازدهم: هرگاه صاحبی از صاحبان انگلیس به جهت بعضی موانعات رفته نتواند و در اینجا بماند بنا بر خواهش صاحبان به همراه او رفتار و سلوک نیکی و خوبی شود."

"شرط دوازدهم آنکه: از کل توپخانه و خمپاره که دارند شش ضرب توپ اسپه و سه ضرب توپ قاطری که جمله ۹ ضرب توپ شود همراه برده و مابقی را بگذارند و به نواب عالی تملیک کنند و مادام الحیات دو مراتبه اظهار نمایند و آینده خیر و شر دولتین را واحد و متحد دانند و هرگاه جماعه مسلمین و طایفه صاحبان انگلیس درین شروط و شرایط تفاوت و تخلف کنند طایفه اهل اسلام در دین و آئین خود و صاحبان انگلیس در طریقه و آئین خود عهد شکن و کذاب خواهند بود و در عالم ملامت میباشند. این چند کلمه بطریق عهد نامه قلمی شد که سند طرفین باشد. تحریر فی یوم پنجشنبه شانزدهم شهر ذیقعدہ الحرام ۱۲۵۷"

متن این معاهده سندبست با افتخار که در اواسط قرن ۱۹ با مهرهای سران برجسته ملت موشح شده و روح آزادی خواهی ملت افغانستان را مجسم میسازد. آنچه اینجا در نگارش این قسمت قابل دقت است، همان مواد ۲، ۳، و ۴ است که به اساس آن باید قوای فرنگی مقیم جلال آباد قبل از رسیدن افواج کابل بطرف هند حرکت میکرد و قوای غزنی دست از مقاومت میکشید و به عزم پشاور بطرف کابل رهسپار میشد و قوای قندهار و قلات غلزائی و دیگر نقاط فوراً بطرف هند مراجعت می نمود ولی برخلاف نص معاهده نه جنرال «نات Nott» از قندهار حرکت کرد، نه عساکر فرنگی مقیم غزنی از مقاومت بیجا دست بردار شد و نه جنرال «سیل Sale» به خیال تخلیه جلال آباد افتاد. برخلاف شرط دهم همین قرارداد که «دو مرتبه صاحبان انگلیس خواهش ملک افغانستان را به هیچ وجه نکنند» انگلیس ها از مملکت افغانستان نبرآمده، خواهش تصرف مجدد آنرا بدل می پروراندند و تغل در هر قدمی گواه این سوء نیت آنها است. علاوه برین قوای «الفنستن» حین حرکت از کابل خلاف متن معاهده یک عده بیشتر توپ ها را با خود گرفته و آنهایی را که تسلیم داده بودند خراب ساخته بودند. بدین ترتیب ارکان پیمان اول جنوری را در همان روز های اول از چندین جا شکستند. طوریکه از آن جز شکلی روی کاغذ چیزی باقی نماند و باز هیکل فریب کار مامورین عالی رتبه ملکی و نظامی انگلیس بصورت وخیم تر تظاهر نمود. بهر حال بتاریخ ۶ جنوری ۱۸۴۲ کابل را تخلیه و بنای حرکت را بطرف جلال آباد گذاشتند ولی پیش از اینکه شرح ماجرای این حرکت را مطالعه کنیم، دو نکته دیگر باید در تاریکی نماید. یکی وضعیت شاه شجاع در کابل و دیگر جنبش غلزائی های بین راه کابل و جلال آباد.

شبهه ئی نیست که در شورش معروف کابل که بتاريخ ۲ نوامبر ۱۸۴۱ آغاز شد، از اول تا آخر شاه شجاع به مفاد انگلیس ها مداخله ئی نتوانسته و در مقابل غیظ ملی بحرانی ترین روز های دوره دوم سلطنت خود را میگذرانید و حتی به قرار یک فیصله ملیون که مدتی نواب محمد زمان خان را به پادشاهی برگزیده بودند، سلطنت او تا حدی متزلزل شده بود. ولی وارد شدن سردار محمد اکبر خان روی صحنه از یکطرف و حرکت قوای انگلیس از جانب دیگر یکی بر وضعیت نواب محمد زمان خان تأثیر انداخت و دیگری به شاه شجاع موقع داد تا اگر بتواند و بخواهد از انگلیس های حامی خود قهرأ دست بردار شده و جانب آرا و افکار ملی را بگیرد. در اثر فشار سران قوم شاه به نایب امین الله خان بیشتر تمایل نشان داده و امین الله خان به اساس رفع اختلافات ملی در بین موقع باریک و آماده ساختن ملت در مقابل قوای انتقامی فرنگی در راه آشتی دادن افکار شاه و سران قوم کوشید ولی متأسفانه شاه شجاع از اتکأ به اجنبی و اجنبی پرستی دست بردار نشد و باوجودیکه در اثر فشار ملیون مکتوبی مبنی بر تخلیه جلال آباد به جنرال سیل فرستاد ولی شفاهی ذریعه قاصد به جنرال مذکور فهماند که از خاک افغانستان خارج نشود. چون بعد از حرکت قوای الفنستن از کابل بطرف جلال آباد خودداری کرد و آماده مصاف شد، سران ملی در اثر درخواست سردار محمد اکبر خان از شاه شجاع خواهش نمودند بلکه بر او فشار آوردند تا عملاً قوای خود را گرفته و به کمک سردار محمد اکبر خان بطرف جلال آباد حرکت کند. همین بود که طور یک مظاهره از بالاخصار تا سیاه سنگ حرکت هم کرد ولی چون با نقشه حرکت بطی مقصدش فریب ملت و سران ملی و تجدید دیدار انگلیس ها در کابل بود، فردای آن روز (شب اول برای گرفتن خریطه جواهرات خود مخفی به بالاخصار مراجعت کرده بود) صبح روز شنبه ۲۳ صفر ۱۲۵۸ بین بالاخصار و سیاه سنگ بقتل رسید. مکتوب جدیدی که در ین مورد بدست آمده با شرح اوضاع سیاسی مربوط در (گفتار هفتم) این اثر ملاحظه شود.

موضوع جنبش غلزائی های بین کابل و جلال آباد مسئله دیگری است که با دخالت زیادی که در سرنوشت قوای الفنستن دارد تذکر آن قبل از حرکت سپاه انگلیس از کابل ضروری است تا خوانندگان بدانند که قبل از اینکه قوای فرنگی از شیرپور بطرف جلال آباد حرکت کند، غلزائی های سر راه در همه جا برخاسته و طوریکه بعضی منابع انگلیس وانمود میکنند سردار محمد اکبر خان در اغوای مردم و تحریک آنها به قتل انگلیس ها در راه قطعاً دخیل نیست بلکه سران افغانی تا میتوانستند قبایل غزائی را از مداخله جلوگیری میکردند و آتش غیظ و قهر ملی مخصوصاً بعد از عهد شکنی های پی در پی فرنگی ها طوری

مشتعل شده بود که جلوگیری از آن امکان نداشت چنانچه «لیدی سیل» و «جنرال آیر»، محبوسین انگلیس، خود در یاد داشت های خود به این مسئله معترف اند.

اشتعال غلزائی های شرقی اصلاً مربوط به جنبش عمومی است که بعد از شورش کابل (نوامبر ۱۸۴۱) دامنه آن همه جا منبسط شده و دو ماه قبل از حرکت سپاه انگلیس از کابل در تمام امتداد راه مشرقی محسوس میشد. حتی اگر دقت شود آغاز فعالیت غلزائی ها از ۲ نوامبر هم پیشتر است چنانچه بتاریخ ۹ اکتوبر غلزائی ها خورد کابل را گرفته و جنرال الفنستن، کرنیل «مانتیت Manteith» را با دسته ۳۵ پیاده نظام و حصه ئی از رساله دسته پنجم از کابل در مقابل آنها فرستاد و از جانب گندمک «رابرت سیل» شخصاً با رساله دسته نمره ۱۱ و ۱۳ پیاده بر علیه آنها حرکت کرد چنانچه خود جنرال سیل و چهار نفر صاحب منصب دیگر فرنگی در همین وقت در جنگهای خورد کابل زخمی شدند. همین قسم در جگدک و گندمک جنگهای خونینی واقع شد که به تفصیل آن اینجا کاری نداریم. دسته جنرال سیل بتاریخ ۶ نوامبر در گندمک خبر شورش کابل و قتل «برنس» را شنید، و بتاریخ ۱۰ نوامبر مکاتیبی از طرف «مکانتن» به «مک گریگر» و از «الفنستن» به «سیل» رسید که با دادن هرگونه تلفات ممکنه قوای گندمک بکابل سوق داده شود. ولی رابرت سیل با قبول ملامتی های همچو صاحب منصبان انگلیس از ترس جنگجویان غلزائی عرض راه خود را به ۱۱ نوامبر بطرف جلال آباد کشید. مشار الیه بعد سه روز توقف در جلال آباد جوابی به صاحب منصبان انگلیس مقیم کابل نوشته، تذکار میدهد که چون از ۳۰ تا ۴۰ هزار مردمان قبایلی سر راه را گرفته اند به هیچ صورت به امداد آنها بکابل آمده نمیتواند و بهتر است که جلال آباد را محکم کند^(۳۶).

مقصد از تذکار این مطلب به استناد مأخذ و مکاتیب جنرال ها و نمایندگان سیاسی انگلیس این است تا برای خوانندگان حالی شود که قبل از حرکت سپاه الفنستن از کابل بطرف جلال آباد قبایل غلزائی سمت مشرقی همه بر علیه سلطه فرنگی برخاسته و راه یک تکه آتش شده بود که کس را در آن روز های پر هیجان ملی توان خاموش کردن آن نبود و سردار محمد اکبر خان و دیگر سران ملی هر چند کوشش هم میکردند چنانچه کردند چانسی برای نجات انگلیس ها باقی نمانده بود.

بتاریخ ۶ جنوری ۱۸۴۲ (۲۲ ذیقعدہ ۱۲۵۷ هـ.ق.) قوای انگلیس مقیم کابل که بنام جنرال خود به اسم «سپاه الفنستن» هم شهرت دارد از چونی شیرپور به قصد جلال آباد برآمد. این قوه روی همرفته عبارت از (۱۷۵۰۰ نفر) بود و منابع انگلیسی آنرا به دو حصه مرد جنگی (۴۵۰۰) نفر و غیر جنگی یعنی عمله و فعله (۱۲۰۰۰) نفر تقسیم میکند^(۳۷). «سر پرسی سایکس» مؤرخ معاصر انگلیس

مینویسد: " ... بعد از دو ماه تردد حقارت آمیز که در تاریخ نظامی بریتانیا نظیر ندارد، بلاخره مردانی که روحیات خود را از دست داده بودند به تخلیه شهر تن دردادند."^(۳۸)

انگلیس ها برخلاف تعهد ۳ توپ بیشتر با خود گرفته و توپ هائی را هم که بقصد تسلیم گذاشته بودند، با کشیدن بعضی پرزه ها ناقص ساخته بودند. بهر صورت در حالیکه شهر کابل و اطراف را برف پوشانیده بود و سرمای زمستان (۱۲۵۷) سخت احساس میشد، عساکر فرنگی مهمانان ناخوانده بعد از اینکه سران آنها چیزی مقتول و جانشینان آنها عهد نامه تسلیم را امضا کردند، دل شکسته و حال خراب رخنه ئی در دیوار چونی شیرپور باز کرده و بعد از دو ماه محاصره به راه افتادند. قافله ئی که در هزار اشتر و یابو بار بردار آن بود از دروازه چونی و رخنه دیوار که برای تسریع حرکت باز شده بود سرکشید و تا شام روز هنوز آخر آن در چونی بود. به مجرد تخلیه چونی شیرپور غازیان مجاهد آن قلعه را که با تقرر دشمن در نظر ها منحوس شده بود با باقیات صالحات آنها دردادند و آتش بزرگ افروخته شد که زیانه شعله های آن تا چندین کیلومتر دیده میشد. کوه شیر دروازه و آسمائی با ورقه سفید برف در شامگاهان ۶ جنوری ۱۸۴۲ در روشنائی گلگون آتش سوزی مقر سپاه فرنگی برق میزد و وزش باد ستون غلیظی را بالای سر دست، پس قراول کاروان نظامی فرنگی به هوا بلند کرده بود. غازیان مجاهد و باشندگان شهر کابل که از صبح برای معاینه عبور دشمن به حصص شرقی بالا حصار و سیاه سنگ صف کشیده بودند، آهسته آهسته بطرف خانه های خود مراجعت میکردند. وقت بوقت صدای فیر هائی شنیده میشد. بردن توپ ها فریب های مزید و تخطی انگلیس ها را در همین روز اول حرکت آشکار ساخت و سبب شد که غازی ها دخالت کنند. سه توپ اضافی از ایشان گرفته شد. با شدت خنک و کثرت برف، برفی که یخ بسته و باچکش از پای اسپ ها کنده نمی شد کمی آذوقه و اشکال راه دشوار گذار از همان دقیقه اول حرکت معلوم میشد که این قافله به منزل مقصود نخواهد رسید. سپاه فرنگی روز اول فقط ۵ میل طی کرده و شب به بگرامی رسیدند. روز دوم (۷ جنوری) در خنک شدیدتر و با حال واژگون تر به راه افتادند و در بتخاک سردار محمد اکبر خان غازی که در اثر فیصله سران قوم برای مشایعت عساکر انگلیس ها مامور شده بود^(۳۹) به سران ایشان واصل شد و به جنرال الفنستن حالی نمود تا یکروز حرکت سپاه را معطل کند تا آذوقه و خوراکه و چوب سوخت تهیه شود. هکذا سردار طبق ماده نهم معاهده از انگلیس ها شش نفر گروگان مطالبه نمود تا بقسم ضمانت نزد افغان ها باشند و این ضمانت مبنی بران بود تا انگلیس ها تا زمانی از «تیزین» پیشتر حرکت نکنند که خبر برآمدن جنرال سیل از جلال آباد و طرف پشاور عملاً تصدیق شود. در جمله گروگان های فرنگی کپتان «ولش Wellsh»، «درومند Drummand»،

«تروپ Troop»، «کنولی Conolly»، «هانری Henry» و «الکسندر Alexander» شامل بودند.

انگلیس ها در دهن دره خورد کابل که ده میل بیشتر از شهر دور نشده بودند، توقف کردند. صبح روز سوم (۸ جنوری) قوای فرنگی در دهن دره خورد کابل بحرکت آمد. درین دو روز گذشته یکی دو هزار نفر تلفات داده، قبل از داخل شدن به تنگی خورد کابل تعداد آنها را بین ۱۴ و ۱۶ هزار نفر تخمین میکنند. در اینجا مردمان قبایلی غلزائی براه ایشان بنای فیر را گذاشتند تا اینکه کپتان «اسکینر Skinner» نزد سردار آمده و محمد اکبر خان میجر «پانتجر»، کپتان «لارنس» و «مکنزی Mackenzie» را طور گروگان مطالبه نمود. انگلیس ها موافقت نموده، این سه نفر را هم تسلیم دادند و فیر آتش قطع شد و قشون در دهن تنگی پیش رفت. «جنرال آیر» یکی از محبوسین در یادداشت خود منظره مخوف تنگی خورد کابل و سختی روز را چنین تصویر میکند:

"تنگی مدهش خورد کابل از شروع تا انجام ۶ میل طول دارد و از دو طرف خطوط کوه های بلند طوری آنها در بر گرفته است که شعاع خفیف آفتاب به مشکل به ته دره میرسد. آبی در ته دره جاری است و کناره های آنرا ورقه ضخیم یخ فرگرفته و روی آن را توده های برف پوشانیده است. در حالیکه ۲۸ مرتبه از یک کنار به کنار دیگر رودخانه عبور میکردیم، پیشدار سپاه مورد حمله شدید آتش قرار گرفت و همین روز «لیدی سیل» خانم جنرال مدافع جلال آباد هم زخم خفیفی در بازو برداشت. هرج و مرج فوراً تمام ستون عساکر را فراگرفته و هزار ها نفر در تلاش پناهگاه شکل فرار اختیار کرده اسلحه و جبه خانه و سامان و لوازم و زنان و اطفال را گذاشته هر کس ب فکر نجات جان شخص خود در تک و پو بود."^(۴۰)

درین تنگی دسته پیاده نمره ۴۴ و رساله انگلیسی برای جواب دادن حمله اوران غلزائی صرف مساعی زیاد نمودند اما این کوشش ها دم سیل خروشان غیظ ملی را گرفته نتوانست و در نتیجه سه هزار نفر در آن روز در خورد کابل کشته شد و صد ها نفر شب هنگام در اثر شدت خنک و نزول برف تلف شدند چنانچه بعضی از مولفین فرنگی تنگی خورد کابل را «قبرستان سپاه الفنستن» میخوانند. باوجودیکه طوفان احساسات ملی وزیر محمد اکبر خان غازی و همراهانش از قبیل سردار سلطان احمد خان و محمد شاه خان به شهادت لیدی سیل کوشش زیاد کردند که غازیان غلزائی را از کشتار فرنگی مانع شوند ولی سود نبخشید. مشارلیها میگوید:

"من از روی صداقت باور دارم که این اشخاص هر کدام بخاطر ما جان خود را به مخاطره می افکندند." «لوشنگتن Loshington» مولف کتاب «جنگهای کوچک کشور بزرگ» در اخیر قضاوت این جمله را علاوه میکند: "شبهه ئی در صداقت آنها مبنی بر قطع آتش گواه مخوف تنفری است که مردم در باره ما داشتند."^(۴۱)

روز چهارم (۹ جنوری) سپاه انگلیس در اطراف تنگی خورد کابل برای مذاکرات جدید با سردار محمد اکبر خان متوقف شد. سردار میخواست زنان و مردان متاهل و اطفال را در حمایت خود بگیرد و بعد از موافقت آنها را به کمپ خود در عقب عساکر برد. الفنستن بار دیگر از اینجا توسط کپتان «مکی Makey» پیام تخلیه جلال آباد را بار دیگر به جنرال سیل فرستاد. در اینطرف خورد کابل هنوز عساکر انگلیسی به ده هزار نفر میرسید ولی توقف مزید سبب شد که عده بیشتری را سرما و حملات غازیان از بین ببرد و پیاده نظام هندی بکلی از میان رفت. در خاک جبار ۵ میلی خورد کابل و ۱۹ میلی کابل از عساکر انگلیسی نژاد بیش از ۲۰۰ نفر نماند بود. ولی هندی ها هنوز زیاد بودند. بین تیزین و جگدک که در حدود ۲۲ میل فاصله دارد، حملات متعدد دیگر در روز های ۵ و ۶ حرکت (۱۰ و ۱۱ جنوری) در نقاط مختلف مثل سه بابا (۷ میلی تیزین)، قطار سنگ (۱۲ میلی تیزین) بعمل آمد. چون از تخلیه جلال آباد کوچکترین خبری شنیده نشد، سردار محمد اکبر خان در جگدک در نیم راهی کابل و جلال آباد سران باقی مانده قوای انگلیس یعنی جنرال «الفنستن» و برگد «شلتن Sheltan» و «جانسن Johnson» را طور گروگان با خود گرفت تا جلال آباد تخلیه شود.

بتاریخ ۱۲ جنوری (روز هفتم) فرنگی ها به کوتل جگدک که ۶۴۲۰ فوت ارتفاع دارد رسیدند و عدم تخلیه جلال آباد بر شدت حمله غازیان افزود. از قوای اجنبی در اینجا بیش از دسته ۶۰ نفری نمانده بود که ۱۰ نفر آن صاحب منصب و ۴۵ نفر آن سپاهی بودند و با تلاش بطرف گندمک سیر داشتند. از این میان ۶ نفر خود را به فتح آباد ۱۶ میلی جلال آباد رسانیده به روز هشتم (۱۳ جنوری) تا نزدیکی های دیوار شهر دو، سه نفر زنده بود ولی جز یک نفر داکتر «برایدن» سرشکسته و بدن کوفته بحال بیهوشی از دروازه کابلی داخل لشکرگاه انگلیس شده و خبر اضمحلال لشکر الفنستن را به جنرال سیل رسانید.

بدین ترتیب در ظرف یک هفته (از ۶ تا ۱۳ جنوری ۱۸۴۲) از ۱۷۰۰۰ نفر عسکر انگلیسی و هندی جز یک نفر، آنهم سرشکسته و بیحال و متوحش کسی دیگر از کوه ها و دامنه های شرقی افغانستان جان به سلامت نبرد و این یک فرد را هم گوئی دست تقدیر برای آن امان داد تا خبر اضمحلال متجاوزین حق و

آزادی را بزبان یک فرد خود شان به سران دسته دیگر آنها به جلال آباد
برساند.^(۴۲)

انگلیس ها در آثار متعددی که در بین زمینه نوشته اند، بطور عموم افغان ها را که از حق و آزادی و کشور خود دفاع کرده اند، نکوهش میکنند و باید در قاموس استعمار دفاع جان و خاک و کشور نکوهش شود! افغانستان چهار سال پیش در ۱۸۳۸ کشوری بود مستقل، ملتی بود آزاد و افغانستان پادشاهی داشت قانونی. این کشور و این ملت و این مملکت به کسی تجاوز نکرده و چشمی به حقوق دیگران ندوخته بود. از روزیکه سایه منحوس استعمار لباس کمپنی تجارتي [هند شرقی] بر نیم قاره هند منبسط شد، باب یک سلسله بدبختی ها و فجایع گشوده شد که متأسفانه باعث قتل هزاران نفر هموطنان ما گردید و بعد از ۱۱۲ سال (از سال ۱۳۳۱ نشر اول کتاب) هنوز آثار فلاکت بار آن از جبال شامخ سرحدات افغان نشین ما بر داشته نشده است. انگلیس ها میخواستند همان دام تجارتي را که مفادش یک و نیم صد سال غلامی برای هند بار آورد، بدست نماینده تجارتي خویش «الکسندر برنس» به کوهسار افغانستان نیز پهن کنند ولی ملت آزادمش افغانستان از ۲ نوامبر ۱۸۴۱ تا ۱۳ جنوری ۱۸۴۲ با زبان تیغ جواب نمایندگان تجارتي، سیاسی نظامی و قوای اعزامی ایشان را طوری داد که نظیر آنها به شهادت مولفین انگلیس کارنامه های قشونکشی استعمار بریتانیای کبیر بیاد ندارد. انگلیس ها هر چه در قاموس استعمار مرادف کلمه «وحشت» دارند، در مورد افغانهای آزادی خواه استعمال کرده اند ولی هیچکس از بین مهمانان مدنی و ناخوانده و ناخواسته نپرسید که اگر شما آرام نشسته و قوای متجاوزی به خانه شما داخل شود، چه میکنید؟ انگلیس ها که از نقشه های فرانسه ناپولئون و روسیه اتزاری ترس داشتند و می ترسیدند که حلوای گرم و نرم و چرب هندی به معده نارسیده از حلقوم ایشان خارج نشود، افغانستان را به صفت دروازه هند بازیچه مطامع سیاسی خود ساختند ولی این بازیچه سنگی چنان سخت به ایشان و به پرستیژ امپراتوری ایشان خورد و تکانی تولید کرد که در سالنامه های آنها سابقه ندارد.

بعضی از نویسندگان انگلیسی به این حقیقت تلخ معترف اند که در مداخله ۱۸۳۸ - ۱۸۴۲ از هر رهگذر قصور متوجه آنها است و کشتار ۱۸۴۲ راه مشرقی نتیجه طبیعی تجاوز ناجایز ۱۸۳۸ ایشان از راه غربی است.^(۴۳) در بین مسئله انگلیس ها سراسر متجاوز و افغان ها مدافع آزادی و استقلال کشور خود هستند. «لوشنگتن» یکی از مولفین فرنگی در باب این تجاوز و مداخله چنین مینویسد:

"بلاشبه افغان ها مانند هر ملتی که مواجه به چنین پیش آمدی شود، در اجتهاد حفظ استقلال خود مرتکب جرایمی هم شدند ولی با عزم امحای استقلال آنها جرم

عظیمی متوجه انگلیس ها است، چنان جرمی که از ملتی نسبت به ملت دیگر صادر شود."

گفتار پنجم

سجیه سردار محمد اکبر خان غازی رفتار او با محبوسین

جنرال سیل و مکریگر نماینده سیاسی انگلیس جلال آباد را تخلیه نکردند و داکتر برآیدن خبر اضمحلال لشکر الفنستن را بتاريخ ۱۳ جنوری ۱۸۴۲ به ایشان رسانید. سردار محمد اکبر خان غازی که با رفقای معیتی خود سردار سلطان احمد خان و محمد شاه خان ابابکر خیل عهده دار حمایت زنان و اطفال و صاحب منصبان زخمی و اسرای انگلیس بودند. راه خود را از جلال آباد بطرف لغمان منحرف کرده و محتملاً همان روز یا فردای آن به «تگری» مرکز لغمان رسیدند و اسرا را در قلعه محمد شاه خان که بنام «بدیع آباد» شهرت داشت، جای داده و تا اندازه که مقدور بود در رضای خاطر آنها کوتاهی نکردند. رفتار سردار محمد اکبر خان غازی با اسرای دشمن طوری مردانه و انسانیت کارانه بود که محبوسین و مولفین فرنگی از اظهار آن خود داری نتوانسته اند. این رفتار نه تنها به نسبت محبوسین بلکه در مورد افواج انگلیس، همان افواجی که بخاک، آزادی، شئون ملی و قومی تجاوز کرده و با سلاح کاملتر خود هزاران نفر ما را بخاک و خون نشانده اند، یکسان صدق میکند. قتل مکناتن و نابود شدن لشکر الفنستن نتیجه تخطی شخصی و دسته جمعی سران نظامی انگلیس از قول و پیمان خود آنها است. به زعم سردار محمد اکبر خان و سران افغانی «مکناتن» متخطی و فریب کار است چنانچه طوریکه دیدیم جانشین او «پاتنجر» به این نظریه موافقت دارد.

همین قسم تخطی از پیمان کابل و عدم تخلیه فوری جلال آباد، قلات غلزائی و قندهار لشکر الفنستن را به خاک نشانده. «سر پرسی سایکس» مینویسد:

"محمد اکبر خان مترصد بود که اگر قوای کابل به قوای جلال آباد ملحق شود، نظریات او عقیم خواهد ماند، این نگرانی امریست طبیعی و به این لحاظ قوای

کابل را در تیزین متوقف ساخت تا جلال آباد تخلیه شود و با این ملاحظه چندین مرتبه حرکت عساکر را بطی ساخت. موضوع نرسیدن خوراکه و آذوقه چیزی است روشن که کسی احتیاجات چنین دسته بزرگ را رفع نمی تواند.

در مسئله تباهی قشون کابل طوریکه پیشتر ذکر کردیم، عهدشکنی سران فرنگی و نفرت و انزجار عمومی و شدید ملی دخالت تام داشت. دخالتی که هیچ زعیمی جلو آنرا گرفته نمیتوانست. حال آنکه اگر به یادداشت های جنرال «آیر» که خود در جمله اسرا بود دقت شود، واضح میشود که صرف مساعی سردار محمد اکبر خان و بقیه سران دم طوفان هیجانانگیز ملت را گرفته نتوانست. چنانچه در جائی از زبان سردار میگوید که مردم غلزائی به اندازه ئی برافروخته شده بودند که سران خود را نمیشناختند.^(۴۴)

سردار محمد اکبر خان صفات دیگری هم داشت و با دشمن هم از ابراز دوستی خود داری نمیکرد. چنانچه با آن صاحب منصبان انگلیسی که تماس پیدا کرده بود، طرح دوستی داشت و مراتب شجاعت آنها را تعریف میکرد. منصبداران اسیر طوری گرویده او شده بودند که هر وقت که بغرض جرگه به جلال آباد فرستاده میشدند به میل خود به اسارت تن در میدادند و پس به لغمان مراجعت میکردند، باوجودیکه گاهگاه خبرهای بسیار حزن آوری هم می آوردند. او حیات زنان و اطفال و اقلاً زندگانی ۴۰ نفر صاحب منصب انگلیس را از مخاطره نجات داد. شبیه ئی نیست که اسرا برای سردار گروگان قیمنداری بودند معذالک وقتی که پای مهمان نوازی در میان بود، مهمان نوازی میکرد و گاهی اجازه نمیداد که به آنها کوچکترین بدرفتاری شود. حتی در موقعیکه از طرف قوای جلال آباد شکست خورده و زخمی شده بود، با همه اصرار بعضی از سران متعصب به آزار اسرا و شکنجه و قتل ایشان تن در نداد و میگفت اگر ما به چنین کاری اقدام کنیم، انگلیس ها امیر دوست محمد خان و خاندانش را هلاک خواهند کرد. حال آنکه در افغانستان آنوقت و آن عصر کشتن آدم اهمیتی نداشت.

لوشنگتن در اثری که پیشتر ذکر شد، راجع به خلق ذات سردار محمد اکبر خان چنین تبصره میکند^(۴۵):

"آدمی که توطئه انهدام لشکری را گذاشته در جریان توطئه نسبت به اشخاصی که در دستش می افتد مهمان نوازی و کمال لطف نشان میدهد. باری «لفتوننت ملویل Lieutenant Melville» زخمی را پیشش آوردند، محمد اکبر خان زخم های او را بدست خود بسته و بالای آن بدست خود لته دود گذاشت و مشمول هر نوع لطف و عنایت ساخت. در موقعیکه اسرا و محافظین آنها از رودخانه عبور میکردند،

سردار منتها درجه مضطرب بود تا اینکه همه به سلامتی آنطرف آب گذشتند. رفتار او بطور عموم جز در بعضی مواقع استثنائی همین طور بود. سردار محمد اکبر خان با اسرای انگلیس چنان رفتار شایسته کرده است که دول مدنی با اسرای جنگ کنند و اگر این چنین سلوک را با رویه حکمروایان دیگر شرقی و بطور مثال با جسارت های «حیدر» یا «تیپو» مقایسه کنید، علو اخلاق سنجیه زعیم افغانی خوبتر فهمیده خواهد شد ..."

چیزی که باعث حیرت همین مولف شده است، اینست که همین محمد اکبر خان چرا به تلف شدن جمعیت بزرگی راضی میشد و به دسته محدود بقایای آنها اظهار شفقت میکرد.

جواب این مسئله آنقدر بسیط است که تأمل نمیخواهد. سردار محمد اکبر خان اگر به اتهام جمعیت بزرگ (لشکر) رضایت میداد وظیفه فردی و ملی و انسانی و اخلاقی خود را به جا میکرد. اگر به دسته محدود اسرا ابراز لطف مینمود باز وظیفه خود را به همین صفات ادا مینمود. سردار محمد اکبر خان غازی در بدیع آباد لغمان با اسرای انگلیس طوریکه شایسته مقام یک سردار افغانی است، خوش رفتاری میکرد. از زخمی ها خبر میگرفت. زنان را دلداری میداد و با اطفال روی خاک ها نشسته و با ایشان بازی میکرد. در حفاظت و احترام زنان و اطفال انگلیسی به اساس احترام ناموس که در میان افغان ها و در افغانستان جزء شعائر ملی است، بسیار سخت متوجه بود و برای اثبات این نظریه علاوه بر شهادت نویسندگان فرنگی متن مکتوبی بدست آمده که برای استرداد دختر «اندرسن Captain William Aderson» یکی از صاحب منصبان انگلیسی بنام نایب امین الله خان لوگری تحریر و از تگری بکابل فرستاده است. تاریخ تحریر این مکتوب متأسفانه تحریر نیست ولی از قرائن معلوم میشود که در همان روز های اول ورود به لغمان در اواسط جنوری ۱۸۴۰ تحریر شده باشد. متن آن قرار آتی است: (۴۶)

مرقع سوم اسناد خطی موزه کابل، مکتوب شماره ۵۵

"مکشوف ضمیر محبت تخمیر عالیجاه معلی جایگاه حشمت دستگاه امیر الامراء العظام موالفت فرجام عموئی صاحبی ام نایب صاحبی حفظ الله تعالی میدارد که الهی از جمیع عوارضات زمان در امان ملک منان بوده شادکام باشند بعد ها مشهود میدارد که در باب دختر اندرسن صاحب فرنگی که در دره خورد کابل بدست عالیجاه رفیع جایگاه دوستی آگاه محمد عمر خان ولد عالیجاه حشمت دستگاه

میر احمد خان افتاد و از آن تاریخ تا حال متعلقان او که در تصرف میباشند نهایت ناآرامی دارند و قبل از این هم قلمی شده بود حال هم قلمی میگردد که لازم بل الزم که بهر نحو میدانید همان دختر اندرسن را بصیانت آدمان معتبر بزودی روانه نمائید که هر آئینه خوش نما است و اگر نرسد بسیار نالایق و بی مناسب است الحمد الله خود دانا و هوشیار میباشید درین باب بسیار سعی و اهتمام بلیغ بکار برند و از اینطرف خاطر خود را بهر باب جمعداشته احوالات سلامتی خود را با رویداد و کویفات آنطرف قلمی و ارسال دارند و در باب فرستادن دختر اندرسن تغافل و اهمال نخواهند نمود که از جمله لوازمات است زیاده ایام بکام باد بر ب العباد."

مرقع سوم اسناد خطی موزه کابل، مکتوب شماره ۵۵

مستر اندرسن که درین مکتوب اسم برده شده است یکی از صاحب منصبان انگلیسی است که با (سپاه اندرسن) معه شاه شجاع در ۱۹۳۸ (۱۲۵۵ هجری قمری) وارد قندهار شد و بار اول نام او شنیده شد که در اثر خیانت حاجی کاکری سرداران قندهاری قندهار را گذاشته و به گرشک عقب نشستند و اندرسن با دسته هائی از قشون انگلیسی منسوب به دسته شاه شجاع به تعقیب ایشان فرستاده شد چنانچه نسخه قلمی «نوی معارک» تالیف عطا محمد خان درین مورد چنین مینویسد:

"... در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری هرگاه سردار صاحبان قندهار هر یک سردار کهندل خان و سردار رحمدل خان و سردار مهردل خان از تمرد و دغا بازی و نمک بحرانی حاجی کاکری روی گردان کعبه اسلام رانده بیت الحرام از مقابله و شبخون افواج سرکار انگلیسیه بهادر که از بی آبی و بی قوتی نزدیک شکسته رسیده بودند رخ تاب گردیده و قلعه را گذاشته معه عمله و فعله و اتواب روانه قلعه گرش^(۴۷) شدند که صد گروه مفاصله از قندهار دارد و صاحبان ممدوح یک پلتن و پنجاه سوار از ترک سواران و یک پلتن و هزار سواره (اندرسن صاحب) بهادر از افواج اولیای دولت دو ضرب توپ و دیگر اسباب جنگ تیار کرده روانه قلعه گرش نمودند..."

مستر اندرسن تا چند وقتی به گرشک بود و بعد عازم کابل شده و چهار سال بعد هنگامیکه بتاریخ ۶ جنوری ۱۸۴۲ سپاه الفنستن مجبور به تخلیه کابل شد هنوز رساله غیر منظم شماره ۵ که بنام شاه شجاع موسوم ساخته بودند به اسم رساله «اندرسن» یاد میشد و مرکب از (۵۰۰) نفر بود که با سائر دسته های سپاه در

جمله تخلیه کنندگان شامل بود و چنین مینماید که در تنگی خورد کابل که دخترش بدست غازی ها افتاد خودش در جمله اسراً گرفته شده و نزد سردار محمد اکبر خان بود و این نظریه به استناد فقره ایست که در متن مکتوب چنین آمده است:

"و از آن تاریخ تا حال متعلقان او که در تصرف میباشند نهایت نا آرامی دارند."

در کلمه متعلقان پدر دختر یعنی اندرسن هم آمده میتواند ولی تا حال در فهرست اسراً اسم او را ندیده ام. دختر اندرسن قرار مکتوب در خورد کابل بدست "عالیجاه رفیع جایگاه محمد عمر خان ولد عالیجاه حشمت دستگاه میر احمد خان افتاد" از روی یادداشت های «جنرال آیر» بصورت قطع معلوم میشود که این واقعه بتاريخ ۸ جنوری ۱۸۴۲ روز سوم حرکت سپاه انگلیس از کابل در تنگی خورد کابل واقع شده و این خطرناکترین روزی بود بر سر سپاه فرنگی که در طی آن سه هزار نفر تلف شد. اینک عبارت آیر:

"در دهشتی که به سرعت دامنه آن توسعه میافت هزاران نفر به گریز در تجسس پناهگاه بودند و در حالیکه بطرف سر سپاه تلاش داشتند اسباب، اسلحه، جبه خانه، زنان و اطفال را ترک میدادند زیرا در آن لحظه هر کس تنها ب فکر نجات جان خود بود. ستون های عقبی سپاه که مرکب از دسته های ۴۴ و ۵۴ پیاده بود تلفات زیاد داد و چون بالاخره ملتفت شدند که توقف جز بربادی نتیجه ندارد به تعقیب رفتار عمومی عده تا که توان داشتند خود را بطرف سر سپاه میکشیدند. در اینجا یک توپ اسپی دیگر رها شد و تمام دسته توپچی مربوط آنرا کشتند. دختر کلان مستر اندرسن و پسر خورد کپتان «باید Boyd» در دست افغان ها افتاد."^(۴۸)

در یک مکتوبی که کرنیل «واربرتن Warburton» بتاريخ ۱۶ جنوری یعنی ۸ روز بعد از واقعه خورد کابل نوشته ضمناً راجع به رسیدن دختر اندرسن به کابل اشاره ئی دارد بدین قرار:

"... سپاهیان ما در حالیکه سرما حال شان را دگرگون ساخته به تعداد زیاد به کابل مراجعت میکنند دختر یک صاحب منصب را که که (بگمانم دختر اندرسن باشد) به شهر آورده اند. ما سعی داریم که طفل را به تصرف خود آوریم و امید است کامیاب شویم زیرا نواب^(۴۹) قسم خورده است که او را برای ما بگیرد..."^(۵۰)

در پاورقی همین صفحه چنین علاوه شده است:

کیتان اندرسن که دختر او در راه مشرقی میجر پاتنجر قایم مقام نماینده بدست مجاهدین ملی اسیر شد و سردار انگلیس که در عرض راه مشرقی محمد اکبر خان راجع به استرداد مشارالیها طور گروگان گرفته شد. مکتوبی بنام نایب امین الله خان لوگری صادر نمود.

شهزاده کامران وزیر فتح خان "طفل را که چهار سال بود و غلزائی ها از خورد کابل آورده بودند زمان خان که به نواب خوب معروف میباشد بدست آورد" قرار یک پاورقی دیگر که در صفحه ۲۷۰ کتاب «شورش کابل» تالیف جنرال «آیر» دیده میشود، دختر مذکور در خانواده نواب محمد زمان خان چهار ماه بود و درین مدت منتها لطف و مهربانی درباره او مبذول شده است چنانچه نوشته های مولفین فرنگی خود شاهد این قول است. وی بتاریخ ۱۰ می حین ورود قوای جنرال پالک به انگلیس ها سپرده شده است. مکتوبی که در مرقع سوم اسناد خطی موزه کابل قید است و متن آن قبلاً ملاحظه شد در ظهر خود مکتوب دیگری هم دارد که منحصراً ارتباط موضوع در جایش نشر خواهد شد. عجالتاً اینقدر متذکر میشویم که به اساس تذکر صریحی که دارد در تگری مرکز لغمان بروز پنجشنبه تحریر شده است اما تاریخ آن قید نیست ولی به یقین در اواسط جنوری نوشته شده است و قراریکه دیدیم به ۱۶ جنوری دختر اندرسن به کابل آورده شده بود. قضیه دختر اندرسن و مکتوب های سردار محمد اکبر خان (زیرا قراریکه در متن مکتوب دیدیم قبل ازین هم نامه فرستاده شده بود) اسمی نایب امین الله خان و پرستاری پر از لطفی که نواب محمد زمان خان مدت ۴ ماه در خانواده خود او مشارالیها بعمل آورد برای ثبوت رویه شرافتمندانه ئی که ردئسای افغانی نسبت به اسرا و خصوص نسبت به طبقه اناث و اطفال فرنگی ابراز داشته اند کمال اهمیت دارد. از لهجه این مکتوب خصوصی احساسات سردار رشید افغانی وزیر اکبر خان غازی نسبت به رفاه حال و سلامتی جان و احترام ناموس دشمن و لطف مخصوص او نسبت به اسرا خوب احساس میشود و این چند سطر افتخاری است که مقام این سردار مجاهد را در نظر دشمنانش خیلی ارجمند میسازد:

"قبل ازین هم قلمی شده بود حال هم قلمی میگردد که لازم که بهر نحو میدانند همان دختر اندرسن را بصیانت آلمان معتبر بزودی روانه نمائید که هر آئینه خوشنما است و اگر نرسد بسیار نالایق و بی مناسب است الحمد الله خود دانا و هوشیار میباشید درین باب بسیار سعی و اهتمام بلیغ بکار برید ..."

در باب مراتب اخلاقی و سلوک نجیبانه سردار اکبر خان غازی با اسرای جنگ و مهمان نوازی های او با دشمنان مملکت از قلم خود مولفین انگلیسی چیز هائی نوشتیم و اینک در اینجا این چند سطر دیگر را هم علاوه میکنیم:

"... در حالیکه بستگان و خویشان اسرا و کشتگان با ترس و دهشت بنام اکبر بدگوئی میکنند و برای گفتار خود دلایلی هم دارند، اسرا خودشان به حیث مهمان با داشتن حیثیت مساوی در مقابل میزبان خود نشسته و با او یکجا میخورند و می آشامند. تباه کننده سپاه انگلیس و قاتل مکناتن، نماینده انگلستان، روی زمین در میان اطفال کسانی که حیات و آزادی آنها بسته به دولت اوست نشسته، بازی میکند و محبوب آنها میباشد ..."^(۵۱)

واقعاً سردار مجاهد افغانی، محمد اکبر خان غازی، برای سپاه مهاجم فرنگی تباه کننده، برای نماینده فریب کار و وعده خلاف انگلستان، قاتل، برای صاحب منصبان اسیر دشمن، رفیق، برای زنان و دختران اسیر، حافظ ناموس و برای اطفال ایشان طفلی بود که مثل آنها روی خاک ها نشسته و با آنها بازی میکرد. به عبارت دیگر انسانی با تمام عواطف انسانی.

گفتار ششم

مقدمه جلال آباد

انگلیس‌های متجاوز و متهاجم با وجود مخالفت‌های شدید و عمومی ملت که مظاهر خونین آن را در ظرف چهار سال به چشم مشاهده کردند با وجود معاهده کابل که قرار آن تخلیه فوری تمام افغانستان را قبولدار گردیدند، با وجود ماده مخصوصی که از طرف سران ملی و شخص سردار محمد اکبر خان مبنی بر تخلیه جلال آباد قبل از رسیدن لشکر الفنسطن در آنجا گنجانیده شده بود، با وجود مکاتیب دیگری که از طرف جنرال «الفنسطن» و میجر «پاتنجر» قایم مقام «مکناتن» و شاه شجاع به جنرال «سیل» و نماینده سیاسی ایشان در جلال آباد «مکریگر» رسید به هیچ کدام اعتنائی نکرده و یکبار دیگر جلال آباد و حصص شرقی افغانستان را از سرحد تا حوزه کوه‌دامن و حتی بامیان و غزنی را صحنه قتل و آدم‌کشی و آتش‌سوزی و خراب‌کاری و انهدام ساختند و بر انزجار خاطر ملت افغان مراتب دیگر افزودند.

جنرال سیل که با دسته عساکر مربوط خود در «گندمک» تقرر داشت، طوریکه در «گفتار سوم» این اثر ملاحظه شد، بر خلاف تقاضای کتبی مکناتن و الفنسطن عوض اینکه به مدد هموطنان خود به کابل برود از ترس غازیان غلزائی که سر راه را در خورد کابل گرفته بودند، بطرف جلال آباد رو گردانیده و بتاريخ ۱۲ نوامبر ۱۸۴۱ ده روز بعد تر از آغاز شورش کابل به شهر مذکور رسید. انگلیس‌ها از خیبر تا کابل در نقاط عرض راه مثل گندمک، پشپلاق و جمرود مراکز نظامی داشتند ولی بعد از وصول جنرال سیل به جلال آباد این نقاط تخلیه شده سپاهیان بین کابل و جمرود همه در مشرقی‌تر مرکز داده شد و به ساختن استحکامات مزید و تهیه ذخیره و آذوقه مصروف شدند اولین خبر صحیح قتل مکناتن بتاريخ ۲ جنوری ذریعه مکتوب میجر «پاتنجر» که خود قایم مقام نماینده انگلیس تعیین شده بود، به جلال آباد رسید.

بتاریخ ۹ ماه مذکور مکتوب مؤرخه ۲۶ دسامبر به امضای «پاتنجر» و جنرال «الفنستن» مواصلت کرد و جنرال «سیل» و قوای معیتی او از معاهده کابل و تخلیه جلال آباد مشروط بر گذاشتن توپ های سنگین و جبه خانه مطلع شدند. متعاقباً نامه مختصری از شاه شجاع رسید که از آن علاوه بر آنچه شفاهی به قاصد گفته بود، بوی همکاری با فرنگی ها می آمد، زیرا خلص مضمون آن چنین است:

"مردمان شما با ما پیمان بسته اند و شما هنوز در جلال آباد هستید. عزم شما چیست؟ زودتر بما اطلاع بدهید." (۵۲)

«رابرت سیل» فوراً مجلس حربی مرکب از صاحب منصبان خود دایر کرده و موضوع را به اطلاع ایشان رسانید. اگر چه خود او و نماینده سیاسی «مکگریگر» در قید پاره شرایط به تخلیه شهر آماده بودند ولی بعضی صاحب منصبان جزوه مثل «برادفوت Broadfoot»، «مانتیت Manteth»، «دنیی Dennie» و «ابوت Abbott» مخالفت کردند و تصمیم مقاومت در شهر گرفته شد.

شبهه ئی نیست که خبر قتل نماینده فرنگی در کابل و برآمدن انگلیس ها از مرکز مملکت و تلفات آنها در عرض راه از جلال آباد گذشته و تا پشاور و ماورای آن مواصلت نموده بود. راه خیبر تا حوالی ۲۶ دسامبر بروی انگلیس ها باز بود و بعضی عناصر خائن که با دشمنان مملکت همکاری داشتند به ایشان کمک میکردند و از آنجمله یکی **طره باز خان مهمند** است که برای رسانیدن پول به قوای جنرال سیل در جلال آباد سعی بلیغ نمود و با ۲۵ نفر آدم های خود در حالیکه هر کدام هزار روپیه کلدان به دوش خود حمل میکردند، بتاریخ ۲۶ دسامبر از خیبر به قصد جلال آباد گذشتند. بعد از وصول سردار محمد اکبر خان به لغمان محاصره قوای فرنگی در جلال آباد شدید شد و مراودات از خیبر به کلی قطع گردید. سردار بعد از جابجا ساختن اسرا در «بدیع آباد» از ۱۴ جنوری بفرار دفع فرنگی های مقیم جلال آباد افتاد. سردار بار دیگر مذاکره را بر جنگ و خون ریزی ترجیح داده و از خود اسرای انگلیسی هیئت هائی نزد «سیل» و «مکگریگر» به جلال آباد میفرستاد، اما سران مخالفت سر مخالفت پیش گرفته و به امید رسیدن قوای امدادی جنرال «پالک» از هند ترتیبات دفاعی مزید میگرفتند.

چون سردار محمد اکبر خان یقین حاصل کرد که جنرال «سیل» و میجر «مکگریگر» نقشه جنگ های دیگری را کشیده اند و از جانب قندهار هم جنرال «نات» پا روی معاهده گذاشته و از گوشه دیگر مملکت خارج نمی شود به اقدامات تازه متصل شد.

وصول سردار مجاهد و دیگر سران مجاهدین ملی در لغمان هیجان شدید در تمام ولایات شرقی بر علیه انگلیس ها تولید کرد. سران قوم از تمام دره های سیاه و سفید با اقوام شان خیل خیل می آمدند. اولین کار سردار غازی این بود که راه خیبر تقویت شود و طره باز خان گوشمالی یابد، زیرا قرار اطلاعاتی که به کمپ مجاهدین در لغمان میرسید، قوای امدادی زیادی در پشاور رسید و آماده حرکت بود. راجع به اقدامات مقدماتی سردار محمد اکبر خان غازی در دره خیبر مکتوبی را نشر میکنیم که متن آن در ظهر نامه میباشد که راجع به استرداد دختر اندرسن از تگری لغمان به نایب امین الله خان به کابل فرستاده شده بود. اینک متن مکتوب قرار ذیل میباشد:

"عالیجاها، مشفقاً، مهرباناً،

الیوم پنجشنبه آدم معتبر از سمت پشاور رسید که لشکر فرنگی چهار هزار کس در پشاور رسیده و پنج هزار لشکر از سکان گرفته منزل در جمروود نموده اراده جلال آباد را دارند. به مجرد استماع این احوال عالیجاه احمد خان اسحق زائی میر آخور را با اتفاق یکصد سوار رکابی با مبالغی خرچ غازیان خیبری روانه نمودم خود بتوفیقات خدا فردا که یوم جمعه است از تگری روانه شده منزل بمنزل در دکه خود را میرسانیم که عالیجاه سعادت خان مهمند را پا بر جا نموده و مردم خیبر را استمالت کرده تا سد راه اشرار نصاری و کفار سک شوند بعد از فراغ آنجا پرداخت مقدمه جلال آباد را نمائیم احوال که امروز رونما شد از ین قرار است تا در ثانی آنچه رخ بدهد قلمی و ارسال خواهد شد والسلام."

(مهر محمد اکبر)

«لارد آکلند» که طرفدار تخلیه افغانستان بود خبر اضمحلال قوای فرنگی مقیم کابل ضربت سختی به او وارد کرد و به «کمنداران چیف» سپه سالار قوای هند «سر جیسپر نیکولز Sir Jasper Nicolls» انگلیسی مینویسد:

"من زود به این عقیده آمدم که آخرین نقطه قابل تقویت در جبهه مقابل فیروزپور میباشد و ما باید کم طالعی و کم سعادت را متحمل شده و به این سرحد عقب نشینی کنیم."

ضربت کابل و یسرای هند و مامورین ملکی و نظامی ولایت شمال غرب آنوقت و شهر پشاور را خیلی مضطرب ساخته بود. در حالیکه ویسرا بکمال بدبختی آرزومند تخلیه و عقب نشینی قوای فرنگی از افغانستان بود، بعضی افسران خیره سر دیگر چه در هند و چه در افغانستان هنوز عبرت نگرفته و میخواستند یکبار دیگر کشور ما را صحنه جدال و خون ریزی بسازند. مامورین انگلیسی ولایت شمال غرب که در پشاور مجتمع بودند مانند جنرال «اویتابیل Paolo Avitabil» حکمران، «جارج کلرک Clerk Sir George Russel» نایب حکمران، «مستر مکینسن Mackison» نماینده سیاسی پشاور، کرنیل «وایلد Wild» میخواستند قبل از اینکه جنرال پالک برسد، خود دست و پائی زده و از خیبر به زور عبورکنند و هموطنان خود را از محاصره جلال آباد نجات دهند.

اگر چه خیبری ها به مجرد وصول سردار محمد اکبر خان به لغمان به عبور فرنگی ها در خیبر مخالفت میکردند، از اوائل فیروزی به بعد عبور و مرور دشمن مشکل تر شد. قشونی که اطلاع ورود آنها را به سردار محمد اکبر خان در مکتوب قبل الذکر دیدیم عبارت از چهار «رجمنت» سپاهی های بومی بود که یک «بریگاد» تشکیل میداد و در آن سک ها به تعداد زیاد شامل بودند و قبل از شروع سال ۱۸۴۲ وارد پشاور شده بود. «اویتابیل» حکمران ایتالوی پشاور چهار توپ با توپچی های سک بدان افزود بود. کرنیل «وایلد Wild» با این دسته بتاريخ ۱۵ جنوری یعنی یکی دو روز بعد از رسیدن سردار محمد اکبر خان غازی در لغمان چهار رجمنت مذکور را دو حصه نموده و با دو رجمنت خود را به علی مسجد رسانید. البته سپاه از طرف افغان های خیبری مقاومتی ندید، حتی راه بکلی خالی بود، در حقیقت قبایل خیبری که از تقسیم قوای کرنیل وایلد مطلع شده بودند، میخواستند در کمر خیبر دو دسته علیحده قوای او را جدا جدا مضمحل سازند. بدین ترتیب زمانی که دو رجمنت دیگر قوا میخواستند به تعقیب دسته اول حرکت کنند، از جمروود به بعد مورد حمله شدید افرویدی ها قرار گرفته و به قرار نوشته های «لو Low» ۱۲۰ نفر تلفات دادند و به دسته اولی رسیده نتوانستند. در نتیجه حملات دیگر خود کرنیل «وایلد» هم زخمی شد و سک ها به اندازه دچار خوف و دهشت شده بودند که دسته جمعی در علی مسجد در مقابل «وایلد» و دیگر صاحب منصبان انگلیس بغاوت نموده به پشاور مراجعت کردند. نویسنده که این چیز ها را مینویسد، مطالب دیگر مربوط این وقایع در صفحات ۲۴۱ و ۲۴۲ و در صفحات ۲۶۴ و ما بعد کتاب خود^(۵۳) دارد که روی همرفته خلص آن چنین است:

"علت عقب نشینی کرنیل وایلد خرابی توپ های سک ها، خرابی رجمنت سک ها و خرابی روحیات قشون ما است. توپ ها بعد از چند فیر می کفید، سک ها بدون فیر میگریختند و عساکر روحیات خود را بکلی باختند. تأثیرات روحی این

وقایع خیلی برای ما بد است زیرا از یکطرف دشمنان ما را جرئت می بخشد و تشجیع میکند و از جانب دیگر روحیه دسته های عساکر انگلیس را از هم می شکند و گمان نمیکنم که جنرال پالک بدون ده هزار مرد جنگی از دره خیبر عبور بتواند. در اثر این ناکامی دو رجمت بومی که در علی مسجد تقرر داشت در اثر قطع آذوقه قلعه را ترک گفت و با تحمل خسارات بطرف جمروند عقب نشست. با این تباهی اشکالات پیشرفت موفقانه خیلی زیاد شد و تأثیر سوئی که بروحیات سپاهی ما وارد نموده است، خیلی مدهش است. چنین مینماید که وقایع و پیش آمدها روز تباهی دسته عساکر جلال آباد را زودتر فراهم کند."

در ذیل وقایع ۱۴ جنوری در همان کتابی که این مطالب از آن خلص شد، چنین مینویسد:

"برکت خان بما اطلاع داد که بغرض نجات جان خود به دشمن ملحق خواهد شد، عبدالغفور^(۵۴) حکمران جلال آباد به همین غرض در اثر خواهش «مکگریگر» از کار دست کشید. برای دسته انگلیسی مقیم جلال آباد دیگر امید کمک باقی نماند. قوای کابل بکلی از میان رفت، از قوای خود در قندهار انتظار امدادی نداریم. دسته های کمی پشاور هم شکست خورد و به این زودی ها کمی از هند نخواهد رسید زیرا جنرال پالک بدون تقویت و تکمیل تجهیزات و بدون رساله و توپخانه از پنجاب پیشتر نخواهد آمد در بین وقت و در بین حال اکبر خان و تمام قوای مسلح افغانستان از او اند که به ایشان هر طور خواسته باشند حمله کنند."

به این ترتیب قرریکه ملاحظه میشود منابع انگلیسی به تمام معنی به شکست قوای خود در خیبر و به تأثیر عمیق آن در روحیات قوا و صاحب منصبان خود معترف اند ولی مسئولیت شکست علی مسجد را به دوش بغاوت سک ها می اندازند و به خرابی اسلحه آنها حمل میکنند، حال آنکه خرابی سلاح معنی ندارد و بغاوت اگر بمیان هم آمده بعد از مقابله و محاربه دره خیبر و دیدن ضرب شصت افغانها واقع شده است. احمد خان اسحق زائی میرآخور با یکصد سوار رکابی و برقراری سعادت خان مهمند و استمالت قبایل افریدی طوریکه سردار محمد اکبر خان سنجیده بود و شرحش در ظهر (مکتوب شماره ۵۵) گذشته به بهترین صورت نتیجه داد و افغان های خیبری از هر قبیله ئی که بودند به مجرد رسیدن نماینده سردار اکبر خان و دیدن هموطنان خود در مقابل دشمنان مملکت قد علم نمودند. اینک مربوط به همین مطالب متن مکتوب دیگری را نشر میکنیم که از طرف ملا رفیق سلطان پوری صاحب کار عالیجاه سعادت خان مهمند بنام نایب امین الله خان به کابل فرستاده شده است و مانند دو صفحه متصل یک کتاب بهم مربوط است.

متن مکتوب شماره ۵۵ را که پیشتر گذشت تائید میکند و بر مطالب نو و بکر آن از نظر تاریخ بسیار چیز های جدید دیگر تزئید مینماید.

مرقع سوم اسناد خطی موزه کابل، مکتوب شماره ۸

ظهر مکتوب شماره ۸

مرقع سوم اسناد خطی موزه کابل، مکتوب شماره ۸

"بعز عرض مقدس جناب معلى القاب ملك اكتساب كيوان قياب عاليجاه رفيع جايگاه حشمت و شوكت دستگاہ امير الامراالعظام اسوه الكبرأ الفخام مقرب الحضرت خاقان صاحبى خدايگانی نواب صاحب و عاليجاه معلى جايگاه سپاه سالار نائب و لامناقب صاحبى ام امين الله خان دام اقباله و زاد اجلاله ميرساند که الله تبارک و تعالی از صرصر حوادث روزگار و از گردش فلک کج رفتار در پناه خود نگاه دارد بحرمت نبی و الله الامجاد. صاحباً احوالات اینملک بنحوی است که مهکشن^(۵۵) فرنگی که مقرر پشاور بود جمع آوری نموده بالای خیبر آمده بود مردم خیبر همراى عاليجاه احمد خان يورش برده مهکشن را خراب و تراب ساخته شکست کرده و طره باز خان مهند که در لعل پور نشسته بجای خود تقرر گرفت و کلان های تاجکه و افغانیه تگاب جلال آباد همگی در رکاب ظفر انتساب سردار محمد اکبر خان حاضر میباشند و خود سردار در چهار باغ مهمان میباشند بنای لشکر کشی دارند و مکگریگر^(۵۶) در جلال آباد محاصره میباشند و از ملک جلال آباد خصوص در رود سرخ رود چیزی نمانده و پسرک بنده را که طفل بوده است آنها را هم چپار کرده سردار خیر الله خان برده است امید که یک تعلقچه باسم سردار خیر الله خان مرحمت کنند که عندالله اجراً عظیم خواهد بود واجب ..."

پشت مکتوب!

"و تاجکه و غلجی همراى سردار محمد اکبر خان اتفاق دارند و چند قلعه که زمرانی و چکنوری و علی خیل را هم فرنگی خراب کرده است عاقبت خبر واجب بود بعرض رسانیده شد."

"مراسله این غلام ملا رفیق سلطانبوری صاحب کار عالیجاه سعادت خان"

مهکشن که در ین نامه اسم برده شده عبارت از میجر مکینسن Major Mackison پولیتیکل اجنت (نماینده سیاسی انگلیسها) پشاور است که حین اضمحلال قوای بریتانیا بین راه کابل و جلال آباد و در زمان محاصره جلال آباد و جنگ های خیبر در پشاور ماموریت داشت و طوریکه پیشتر اشاره کردیم پیش از اقدامات دهلی در جمله مامورین محلی ولایت شمال غرب و شهر پشاور او هم برای کمک هموطنان خود در جلال آباد و باز کردن راه خیبر کوشش زیاد کرد و در اعزام دسته (کرنیل وایلد) صرف مساعی زیاد نمود. در حقیقت امر همان طور که در ذیل مکتوب شماره ۵۵ اشاره کردیم و با نامه شماره ۸ خوبتر تصریح میشود جنگ و شکستی که در آن از «مهکشن» اسم برده شده همان جنگ و شکست کرنیل وایلد است زیرا اولی نماینده سیاسی و دومی صاحب منصب نظامی بود و ملا رفیق لعل پوری در حالیکه از «مهکشن» نام میبرد به کرنیل «وایلد» اشاره ئی نکرده است:

مستر «مکینسن» پیش از ورود جنرال پالک در پشاور بود. همکار سیاسی او میجر «مکگریگر» نماینده سیاسی جلال آباد که از او هم در نامه ۸ نام گرفته شده در طی مکاتبه ئی که به ۲۳ مارچ ۱۸۴۲ به نامبرده به پشاور فرستاده است از او خواهش نموده است تا به جنرال پالک بگوید که: "از مذاکره با جوان خودخواهی چون اکبر چیز خوبی بدست آمده نمیتواند."^(۵۷)

سر پرسای سائیکس در جلد دوم تاریخ افغانستان، تالیف خودش، تحت عنوان «اشکالات جنرال پالک» که کپتان «مکینسن» و وقایع خیبر در آن وارد است موضوعی دارد که نظر به ارتباط اینجا اقتباس میکنیم:

"در میان اشکالات عمده پالک یکی وضعیت مشتبه سک ها بود زیرا طوریکه دیدیم تحت اداره «وایلد» بغی کردند و وصول قوای بزرگ عساکر بریتانوی با توپخانه و مهارت خود جنرال و نفوذ کپتان «مکینسن» روحیات آنها را دوباره بجا کرد و به ایشان مدلل ساخت که از بغی چقدر خالصه صدمه کشیده است. افریدی ها با دریافت مجدد پول وعده حفظ خیبر را دادند ولی حینی که اکبر با ۸۰۰ نفر به علی مسجد آمد، عدم قابلیت خود را مبنی بر انجام تعهد نشان دادند."^(۵۸)

در ین چند سطر «وایلد»، «مکینسن (مکشن)»، «پالک»، «اکبر»، «سک»، «خالصه»، «افریدی»، «خیبر»، «علی مسجد» یعنی اشخاص و صحنه محاربه همه ذکر شده اند، تنها کمی تشریح میخواهد. «وایلد» همان کرنیلی است که با دسته های سک های خود در ۱۵ و ۱۶ جنوری در علی مسجد شکست خورد. «مکینسن» نماینده سیاسی انگلیسی پشاور است که در اتخاذ ترتیبات و اعزام دسته

وایلد کوشش زیاد نمود اما خود در جنگ خیبر شامل نبود و ملارفیک لعلپوری
حینیکه در مکتوب شماره ۸ میگوید:

"عالیجاه احمد خان یورش برده مکشن را خراب و تراب ساخت"
در حقیقت امر «وایلد» را خراب و تراب ساخته است ولی مکیسن بواسطه اقامت
و شهرتی که در پشاور داشت بحیث سرکرده فرنگی در مکتوب مذکور آمده است.
پالک جنرال معروفی است موسوم به «سر جارج پالک Sir George Pollack»
که در این وقت در پنجاب بود و با ترتیبات بزرگ و رساله و توپخانه بعد از
جنگ های احمد خان میرآخور و وایلد و شکست فرنگی ها در علی مسجد در
اواخر مارچ ۱۸۴۲ وارد پشاور شد و به کمک مکیسن در دلداری سک ها صرف
مساعی نمود.

«سر پرسایکس» در ین چند سطر خود از سردار محمد اکبر خان و از آمدن
او با ۸۰۰ نفر به علی مسجد هم حرف میزند ولی خوب معلوم نمی شود که آمدن
سردار را حین ظهور کرنیل وایلد در علی مسجد نسبت میدهد یا بعد تر از آن در
زمان رسیدن جنرال پالک در پشاور و خیبر. شبهه ئی نیست که در ظهر نامه
شماره ۵۵ سردار محمد اکبر خان بعد از حرکت میرآخور احمد خان حرکت
فردای خود را هم بطرف دکه به نائب امین الله خان تحریر نموده است ولی
قراریکه از متن مکتوب شماره ۸ واضح استنباط میشود ضرورت برای حرکت
خود سردار بطرف خیبر پیش نشده است و احمد خان اسحق زائی به یاری سعادت
خان مهمند و همکاری صارقانه قبایل افغانی خیبر و مهمند و نقاط مجاور حملات
دشمن را از اواسط جنوری تا اواخر مارچ طوری خنثی ساخته و چنان رعبی بر
آنها وارد کردند که قشون، حتی قشون ده هزار نفری جرئت نمیکرد که در اواسط
ماه اپریل با جنرال پالک وارد خیبر شود.

در نامه شماره ۸ از پا برجا ساختن سعادت خان مهمند و استمالت خیبری ها هم
حرفی در میان بود و چنین تذکر یافته بود که اکبر خان خود میخواست عالیجاه
سعادت خان مهمند را پابرجا نموده و مردم خیبری را استمالت کند. منظور سردار
مجاهد این بود که عوض طره باز خان، سعادت خان را در میان اقوام مهمند به
ریاست قومی برقرار سازد. طره باز خان همان کسی است که با اجانب همکاری
داشت و طوریکه چند صفحه قبل طبق شهادت منابع انگلیسی دیدیم آخرین کسی
که از دره خیبر عبور نموده و با ۳۵ نفر آدم های خود از پشاور برای قوای
محصور جنرال سیل بتاریخ ۲۶ دسامبر به جلال آباد پول رسانید، همین شخص
بود. حینی که به اصطلاح مکتوب شماره ۸ فوری مکیسن فرنگی در اثر یورش
احمد خان میر آخور خراب و تراب شد، طره باز خان در لعل پوره بود و با خبر

اضمحلال «مکیسن» از لعل پوره به پشاور گریخت و آنگاه سعادت خان بجای او تقرر یافت. مکتوب شماره ۸ واضح میسازد که برای سردار محمد اکبر خان ضرورت حرکت بقصد انتصاب سعادت خان باقی نماند و این امر هم در اثر یورش احمد خان و عقب نشینی مکیسن عملی شد. در آغاز مقدمه جلال آباد نوشتیم که مسدود ساختن راه خیبر یکی از مسایل مهمی بود که بصورت فوری نظر سردار مجاهد را جلب نموده و پیش از این که برای مقابله جنرال «سیل» و «مکگریگر» بر علیه شهر جلال آباد ترتیبات بگیرد به فکر انسداد معبر خیبر افتاد. این اقدام او از نقطه نظر سوق الجیشی و تکتیک نظامی تأثیر زیاد بر صحنه عملیات جنگی وارد کرد و طوری که نظریات مولفین انگلیس مثل «لو Low» و «سر پرسی سایکس» و عقاید صاحب منصبان ایشان مثل «آبوت Abbott» را دیدیم، اعزاز احمد خان میر آخور و استمالت خیبری ها روحیات قطعات سک و حتی دسته های انگلیسی را بکلی واژگون ساخته بود.

افریدی های خیبری که بنابر عادت قدیم از عبور و مرور انگلیس ها از خیبر حق العبور میگرفتند، روز مقابله افغان و انگلیس که عیناً روز مقابله خود آنها با انگلیس ها بود یا روز مقابله افغان با هر اجنبی دیگری که باشد، وطن خود افغانستان و وطنداران خود افغانها را به پول نفروخته بلکه خلاف انتظار انگلیس همیشه با برادران افغانی خود کمر بسته و به کوچترین اشاره سران ملی افغانستان برای مقابله اجانب سخت ایستادگی کرده اند. آیا قبل از اینکه سردار محمد اکبر خان از لغمان پیامی فرستد، خیبری ها اعم از افریدی ها تا مهمند و غیره دره خیبر را بروی دشمن نه بستند و آماده مقابله با دشمن نشدند؟ سردار محمد اکبر خان با احمد خان اسحق زائی بیش از صد نفر رکابدار نفرستاده بود؟ امر و اشاره سردار مجاهد کافی بود که خیبری ها قبایل دور و نزدیک معبر بهم دست یاری داده و با دشمنان و اجانب مقابله کنند و ایشان تحت قیادت احمد خان و سعادت خان قوای «وایلد» و «مکیسن» را تار و مار کردند و بقرار هدایات سردار که در مکتوب شماره ۸ تصریح شده در مقابل اجانب چنان سدی برپا کردند که برای شکستن آن قوای عظیم و تجهیزات بزرگ در کار بود.

حصه دیگر مکتوب شماره ۸ مربوط به اتخاذ ترتیباتی است بر علیه جنرال «سیل» و «مکگریگر» در جلال آباد و اتفاق همه مردمان ولایت مشرقی اعم افغانستان و تاجیکیه و جمع شدن آنها به دور سردار که در حصه دوم مربوط به مقدمه جلال آباد و در اطراف آن تبصره خواهیم نمود.

* * * * *

مکتوب دیگری مربوط به واقعات خیبر و جلال آباد در این زمان هم در دست داریم که از طرف شخصی موسوم به «میر افضل» نام به اسم نایب امین الله خان به کابل فرستاده شده است، اما متأسفانه یک قسمت آن که متن صفحه مکتوب است و ارتباط بیشتر به احوالات شخصی نویسنده آن دارد محفوظ و حصه دیگر که از نظر واقعات دلچسپ میباید به علت خوردگی های حاشیه طوری کندگی ها دارد و نا مکمل است که با خالیگاه های موجود، عبارت مسلسل و صحیح از آن متعسر است. معذالک اینقدر واضح میشود که میر افضل خان هر که بوده از طرف نایب امین الله خان به ماماخیل فرستاده شده بود و در آنجا مریض گردیده است. این، اشخاص بغرض کسب اطلاع به خیبر و پشاور فرستاده و در متن مکتوب از «مکگریگر» نماینده سیاسی فرنگی مقیم جلال آباد و دیگر فرنگی ها بنام عام «کفار» اسم برده شده است. در این نامه هم کلمه شکست خوانده میشود که به قوای وارده در جمروود وارد شده است. اینک متن آن با خالیگاه ها و بریدگی های حاشیه از بین قرار است:

مرقع اول اسناد خطی موزه کابل، مکتوب شماره ۱۰۱

"وجود محبت آمود عالیجاه رفیع جایگاه حشمت و شوکت دستگاه امیر الامرء العظام دوستی و مودت فرجام ذوی العز و الاحترام خلعت و اتحاد بنیان اخوی مشفقی مهربان امین الله وله حفظ الله تعالی پیوسته از جمع عوارضات و سوانحات زمان در مهد امن و امان بوده حسب للتمنای احباب باد. بعد از شرح شوقمندی های ملاقات که فاتحه کلام دستگاه سلسله محبت است مشهود میدارد عالیجاها، مهربانا از یومیکه از شما مرخص شده وارد ماماخیل شده ایم ده روز بعد ناخوش شده تا حال در بستر مرض افتاده بودیم حلا فضل خدا شامل می باشد اما ضعف و ناتوانی در بدن مستولی است. مهربان من چندگاه سابق از ین دو نفر آدم خود را بسمت خیبر و یکی بشهر پشاور فرستاده بودیم که^(۵۹) معلوم شد از مردم یوسف زائی دو هزار در توپ و جمروود آمده بودند در اخیر اخبار رسید که آنها شکست و مردم و مقرر شد از برای مردم بزرگان مکریگر و غیره کفار غله و کاه چوب آنرا لاز بود شما واحد است امورات هرگاه که ما در ینجه میباشیم بر شما لازم است که ما بوده عایجاه ها خدا شاهد و گواه حالست که از سواری اسپ نیستم توقع که از راه دوستی و برادری مربانی کرده چپان سه شانزده کهار تحویل عالیحضرت میرزا میر نموده و روانه باشد که بخدمت رسیده ملاقات برادر حاصل شود باقی از ینطرف بهمه باب خاطر خود را جمع داشته احوالات سلامتی خود را والسلام."

مهر (میر افضل)

"تعظیم و تسلیم فراوان بخدمت سراسر سعادت مهربان برسد نوشته بودند که بجواب ثانی معطل باشید. صاحباً از قرار فرموده شما عمل کرده ایم حالا فکر نان و حقیر نکنند که بیشتر مختارید

عالیجاه هان اخوان کرام نصرالله خان و روح الله خان "

قسمت دوم محاربه جلال آباد

توجه به خیبر و مسدود ساختن راه بر روی قوای امدادی دشمن با تمام اهمیتی که داشت باز هم موضوعی بود فرعی، بدین جهت سردار محمد اکبر خان محض با اعزام میر اخور احمد خان اسحق زائی و برقراری سعادت خان مهمند بجای طره بازخان بمرام خود و سران قوم موفق شد و ضرورت نه افتاد که خود شخصاً جانب خیبر رود. لذا متوجه قوای فرنگی مقیم جلال آباد گردید. محاربه جلال آباد که ابتدا و انتهای آنرا باید بین ۱۵ جنوری و ۷ اپریل در حدود دو ماه و بیست روز شمرد، یکنوع جنگی است که سرنوشت آن فقط در چند ساعت روز ۷ اپریل ۱۸۴۲ فیصله شد و بقیه ایام انگلیس ها در شهر محصور و افغانها بین لغمان و جلال آباد به تمرکز قوا مشغول بودند و میان دو قوه حمله های ناگهانی و گلوله باری های توپ و تفنگ و غیره صورت میگرفت. رؤسای قبایلی و پهلوانان گمنام ملی با احساسات سرشار وطنی و نیروی روحی ایمانی و اسلامی کمافی السابق بر علیه فرنگی ها برانگیخته و از هر گوشه و کنار به امر سران ملی مرکز و بدون مصلحت آنها محض به سابقه احساسات وطن خواهانه خود به طرف جلال آباد حرکت میکردند. تنها نقطه ضعیف ما درین وقت همان مرکز مملکت بود که تا وقتیکه (تا ۱۵ اپریل ۱۸۴۲) وجود شاه شجاع، شاه اجنبی پرست قسمتی از قوای مملکت را مختل ساخته بود و مردم را از جهاد و مدافعه وطن مانع میشد و بعد از قتل او موضوع جانشینی بی اتفاقی ها اصلاً بعد از جنبش معروف کابل (۲ نوامبر ۱۸۴۱) کم کم بمیان آمده و موضوع انتخاب نواب محمد زمان خان به پادشاهی و رسیدن سردار محمد اکبر خان از بخارا به کابل و باز حرکت سردار بطرف جلال آباد و توجه و میلان شاه شجاع به نایب امین الله خان و سو تعبیرات افکار مصلحت جویانه اخیرالذکر از طرف خاندان نواب، عدم حصه گرفتن شاه شجاع به جنگ و اخراج اجانب، بالاخره قتل او و مخالفت های ذات البینی نواب محمد زمان خان و نایب امین الله خان و روی کار شدن فتح جنگ به مصلحت

یکطرف و مخالفت طرف دیگر، چیز هائی است که متأسفانه فضای صمیمیت و وحدت نظر سران ملی را مکدر ساخته و در موقعیکه قندهار و جلال آباد هنوز در دست دشمن بودند و مژده حرکت جنرال پالک به آنها قوه قلب میداد، عوض اینکه سران ملی در مرکز مملکت متحد باشند، طوری مشغول نقشه های خود خواهی بودند که موضوع دفع جنرال سیل در جلال آباد و امداد واقعی سردار محمد اکبر خان تا حدی فراموش شده بود. پندت جوان کشمیری (موهن لال) که در این وقت در کابل بود بعد از حرکت سپاه الفنستن و سردار محمد اکبر خان تابلوئی از کابل رسم میکند. خیلی تاسف آور که کمال اختلاف نظر و خود خواهی زعما را نشان میدهد. وضعیت شاه شجاع البته خود بخود معلوم است که با افکار اجنبی پرستی در بالاحصار نشسته و دروازه آنرا بر روی سران بارکزائی بسته و فلاح خود و تاج و تخت خود را تنها بمراجعت انگلیس ها میدانست و بس.

سردار محمد زمان خان شاه دیگری است که چند هفته قبل به شاهی برگزیده شده و بعد از ورود سردار محمد اکبر خان به کابل موقعیت او کمی سرد شده و با مداخله مستقیم و غیر مستقیم نایب امین الله خان لوگری در امور که نایب الثانی مقام شاهی او شمرده میشد این وضعیت سرد هم بیشتر متزلزل شده بود. شبیه ئی نیست که شاه شجاع برای عقیم ساختن افکار بارکزائی ها و عادی شمردن موفقیت آنها به نایب لوگری تمایل مزید داشت ولی نایب میخواست از این موقع باریک، از این تمایل و از اینکه واسطه مراوده میان بزرگان قوم شمرده میشد، به نفع مملکت استفاده کند و طرفین و افکار ایشان را بهم آشتی دهد و به نقطه واحدی که خیر وطن بصورت فوری ایجاب میکند، سوق دهد. ولی با این آشتی یکی از دو پادشاه یعنی سردار محمد زمان خان قهراً باید وزیر شود و به عبارت دیگر از شاهی به وزیری تنزل کند. این مسئله با سؤ تعبیرات دیگر عداوت میان نواب و نایب و دودمان آنها تولید نمود و طرفداران آنها علنی در کوچه های شهر بهم می‌جنگیدند و قصه ها خانه ها را پر کرده بود. در چنین فرصت سردار محمد اکبر خان جهت تقویت قوای خود مکرر به کابل مکاتیب می فرستاد ولی سران قوم مشغول اغراض و خانه جنگی های خود بودند و مسئله جلال آباد تا یک اندازه فراموش شده بود^(۶۰). شاه شجاع که به حفظ وضعیت خویش سخت مصر بود، بالاخره در اثر مکاتیب سردار محمد اکبر خان و فشار ملت به قصد مقابله اجنبی تا سیاه سنگ برآمد ولی بشرحیکه همه میدانیم، شب هنگام برای گرفتن جواهرات سلطنتی به بالاحصار برگشت و صبح بدست شجاع الدوله خان پسر نواب محمد زمان خان به قتل رسید. خبر قتل او با فیر های تفنگ بتاریخ ۵ اپریل در کمپ وزیر محمد اکبر خان در جلال آباد اعلام شد و صداهای آن بگوش همکاران فرنگی شاه در شهر محصور جلال آباد رسید. این قتل هم بدبختانه درد ملیون را دوا نکرد. یعنی سران قوم در حالیکه خوب میدانستند که با مراجعت

انگلیس ایشان و آمال ایشان معدوم و با شکست او امیر دوست محمد خان مراجعت کردنی است.

راه یافتن اتفاق نظر در امور انتخاب شاه کار مشکلی نبود، معذالک جلوس فتح‌جنگ پسر شاه شجاع جنگ های نواب و نایب را از کوچه های شهر بیرون تر در پوزه های بینی حصار و بینی نیزار کشیده تا آخر محمد اکبر خان موفق نشد که کمک به موقع از کابل دریافت دارد بلکه خبرهای حزن‌آور بی اتفاقی های کابل روحیات غازیان اطراف سردار مجاهد را هم به تدریج ضعیف میساخت.

در میان سران قومی که در این وقت در کابل تشریف داشتند، آنکه باز هم با تمام این غوغا و هرج و مرج متوجه جلال آباد بود، همان نایب امین الله خان است که محض به سایقه افکار وطن خواهانه، بدون اینکه کوچکترین ادعائی برای شخص خود داشته باشد از هر جائی که صدائی برای وحدت قوم و ملت بلند میشد، لبیک میگفت و بهر راهی که به این مقصد نزدیک تر بود، قدم میگذاشت و با وجود شاهانی مانند شاه شجاع، شاه زمان، فتح‌جنگ‌شاه و مدعیان دیگر، مرکز مراجعات ملت و غازیان بیشتر او بود و اوضاع داخلی بهر نهجی که انکشاف مینمود، نقطه نظر او در اخراج بیگانگان از خاک وطن فرق نمیکرد و تاریخ خودش قدم به قدم این نظریه را تائید میکند. پایانتر از طبقه سرکردگان، رؤسا و ملکان کوچک تر هر کدام به سایقه شهامت و عشق سرشار فداکاری در راه وطن آمادگی هائی در این راه نشان داده اند و روح افکار آنها در کلمات ساده مکاتیبی درج است که اینک بار اول در بین اثر افشاً میشود و هر کدام سند افتخاری است که سهم ملت را در جهاد آزادی و اخراج دشمنان مملکت جاوید میسازد.

مرقع دوم اسناد خطی موزه کابل، مکتوب شماره ۲۳۵

"عرضداشت کمترین خادمان ابراهیم بذروه عرض ملازمان عالیجاه معلی جایگاه امیر الامراء العظام اسوه الکبراء الفخام صاحبی خدایگانی ام نواب مستطاب نواب محمد زمان خان و نایب امین الله خان دام اقباله میرساند بعد از ادای آداب قدمبوسی که حدی ندارد به تقدیم رسانیده معروض میدارد که الهی ظل عاطفت آنصاحبی ام را بر مفارق این کمترینان کم نگرداند. صاحباً تعلقچه سر افراز نامچه که باسم این کمترین مهربانی فرموده اند که جمعیت کرده به جلال آباد بروید صاحباً تا که بنده حقیر بلغمان نیامده بود هیچ کسی حرکت نمیکرد چونکه بنده کمترین بلغمان رسید جمعیت نموده معه پانصد نفر مکمل پراق به جلال آباد بسر «مکریگر» رفتیم صاحباً قطره خون بمعه برادران و پسران خود در راه حق جل

علی‌شانه میریزیم از اینطرف خاطر شریف خود را جمع دارند چرا که درین باب هر که اسلام خود را ظاهر میسازد بنده کمترین را یکی از جمله خادمان اخلاصمند خود ها تصور نموده کاری خدمات که بوده باشد بدو کلمه اشاره فرمایند که سرافرازی خود دانسته بالرأس و العین بجا آورده شود باقی افتاب اقبال در ترقی باد برب العباد."

در پشت مکتوب مهر " ابراهیم"

محمد ابراهیم فرستنده این مکتوب داماد نایب امین الله خان میباشد و قراریکه ملاحظه میشود درین نامه اصلاً بجواب تعلقچه به عنوان نواب و نایب نوشته شده است که در اثر آن امر ترتیبات و حرکت بطرف جلال آباد به نامبرده داده شده است. اگر چه از متن مکتوب معلوم نمیشود که ابراهیم خان مذکور از کجا پانصد نفر با خود گرفته است معذالک احتمال زیاد دارد که نامبرده با نفری قومی ولی مکمل یراق از لوگر بطرف لغمان حرکت نموده باشد. درین مکتوب از سران فرنگی مقیم جلال آباد «مکریگر» اسم برده شده و او همان نماینده سیاسی انگلیس مقیم این شهر بود که با جنرال سیل بر علیه قوای ملی ما مدافعه میکرد. احساساتی که درین مکتوب نسبت به جهاد و فدویت و ایثار و ریختن خون در راه حفظ وطن دیده میشود، چیزی است عمومی که با تغییر الفاظ و کلمات در همه این مکاتیب دیده میشود. اینک مکتوب دیگر را که با آمادگی های جنگ جلال آباد ارتباط دارد نشر میکنیم.

مرقع دوم اسناد خطی موزه کابل، مکتوب شماره ۷۲

"صاحباً امیدگاہا قبله گاہا"

"عرض میشود که بخیریت مقدمه جلال آباد در پیش است و بعضی آدم ها گفتند که سواره و دسته شما را معمول سفر کرده اند و خود شما را از سفر موقوف کرده اند. صاحباً سواره و پیاده که در تحت این حقیر نام کرده اند امروز روز خدمت است هرگاه از خدمت و جنگ دین رسول الله که ما را مانع نمودند صاحباً دسته و سواره و پیاده هیچ بکار نداریم بهر کس میدهند مختار هستند که نام از ما باشد سوار و دسته ما بدنبال دیگری بروند. ازین زندگانی مرگ بهتر است و از بابت حسین بیداغچی موجب نامبرده را مشخص کرده جواب بفرستند و در سر بیداغچی مشقت بسیار است موجب نامبرده را به درستی برآورد بکنید و احوال

را بدست محمد با نشانی مشخص از برای حقیر نوشته بفرستید که بکار خود بدانیم
ایام یکام باد."

در این مکتوب متأسفانه امضا و مهر دیده نمی شود. اما از عنوان نامه و کلمه قبله گاهها واضح میشود که از طرف یکی از پسران نایب امین الله خان نوشته شده و چون نصرالله خان پسرش با او در کابل بود، احتمال زیاد دارد که این نامه از طرف روح الله خان یا کدام پسر دیگرش تحریر شده باشد. نگاه کنید یکنفر از هموطنان ما در این وقت محض در مقابل افواهایی که خود را در جنگ اجانب سهیم نمی بیند چقدر برافروخته میشد. نویسنده این نامه که روز را روز خدمت خوانده و خدمت را جنگ دین رسول الله (ص) میدانست سوار و پیاده را محض بنام و برای مظاهره در اوقات عادی صلح بکار ندارد. متأثر است که چرا دسته پیاده و سواره او به جنگ برود و او را از تشرف به این خدمت مانع شوند در حالیکه جنگ در پیش رو باشد و او در آن شامل نگردد، دسته سوار و پیاده را ابداً بکار ندارد. عاشق نام و منصب نیست، سرکردگی قطعه سپاهی را محض برای انجام وظیفه در جنگ آرزو دارد و بس. در غیر آن مرگ را بر زندگی ترجیح میدهد. این ها جمله های بسیار ساده یکی از افراد افغانستان است در قرن ۱۹، همان افرادی که در آغوش کهساران آزاد مملکت در سایه احساسات پاک دینی و ملی پرورده شده و با همین افکار منزله و مردانه به کرات خاک مملکت را از تجاوز اجانب و اغیار حفاظت کرده اند.

پیشتر دیدیم که سردار محمد اکبر خان به مجرد ورود به لغمان فوراً اسرای انگلیسی را در بدیع آباد و قلعه محمد شاه خان ابابکر خیل جای داده و متوجه مقدمه جلال آباد و اخذ ترتیبات لازمه برای انسداد راه خیبر گردید. باوجودیکه شاه شجاع حاضر شد که با قوای خود نیروی ملی جلال آباد را تقویت کند، زعمای ملی کابل بیشتر در مسائل شخصی منهمک بودند. معذالک به تشویق و اقدامات نایب امین الله خان بعضی دسته های قومی با حرارت زیاد که معرف سبیه ملی افغانی در دفاع وطن میباشد خود را به لغمان رسانیده و در مقدمه جلال آباد سهیم شدند. در آغاز مبحث جنگ جلال آباد تذکر دادیم که سردار محمد اکبر خان عندالورود به لغمان باب مذاکره را با سران انگلیسی مقیم این شهر مخصوصاً با نماینده سیاسی ایشان میجر «مکریگر» افتتاح نمود تا حتی المقدور از خون ریزی مزید جلوگیری شود ولی انگلیس ها به هیچ صورت روی موافقت نشان ندادند و با وجود زلزله بسیار شدید ۱۹ فبروری که سه ربع تمام خانه های جلال آباد را ویران کرد و استحکامات انگلیس ها را منهدم ساخت، باز با لجاجت هرچه تمامتر به ساختن استحکامات و به تقویت خود پرداختند. موهن لال میگوید که او بچشم خود مکتوبی را در کابل خوانده بود که در آن محمد اکبر خان نوشته بود که

«مکریگر» کافر به هیچ صورت به مذاکره قانع نمیشود و سائیرین مثل کرنیل «دنی»، میجر «برادفت» و کپتان «ابوت» خود را در جلال آباد سخت محکم کرده اند^(۶). از روی اسنادی که تازه بدست آمده است، مکتوب شماره ۸ مرقع سوم اسناد خطی موزه کابل به موقعی اشاره میکند که سردار هنوز در چهارباغ (حتماً چها باغ لغمان) است و مردم به او بسته شده میروند. چنانچه مرقوم است.

"... و کلان های تاجکه و افغانیه تگاب، جلال آباد در رکاب ظفر انتساب سردار محمد اکبر خان حاضر میباشند و خود سردار در چهار باغ مهمان میباشند. بنا لشکر کشتی دارند و مکریگر در جلال آباد محاصره میباشند."

قراریکه پیشتر اشاره کردیم مراحل اولی جنگ جلال آباد یکنوع جمله هائی بود که انگلیس های محصور برای بدست آوردن خوراکه به قصد چپاول بعضی رمه ها که در نزدیک دیوار های شهر می آمدند به یورش مبادرت میکردند و یا اینکه برای محافظت دروگرها که به قصد بریدن علف در پیرامون شهر می فرستادند، مجبور به برآمدن میشدند. غازیان افغانی هم هر وقت که برابر شده بود از هر گوشه و کنار به آنها فیر و حمله میکردند. این وضعیت تا ۲۴ فبروری دوام کرد. قراریکه از متون انگلیسی معلوم میشود، سردار محمد اکبر خان بعد از اخذ ترتیبات لازمه مرکز نظامی خود را از لغمان به «اموخیل» ۱۲ میلی شهر جلال آباد انتقال داد و قوای افغانی برای مراقبت محصورین فرنگی نزدیکتر شدند و به این جهت انگلیس ها روز ۲۵ فبروری را روز اول محاصره خود می شمارند.

کپتان «ابوت» منظره ظهور قوای ملی افغانی را طوریکه از عقب دیوار های شهر جلال آباد در نظر اول او جلوه کرده است، چنین شرح میدهد:

"رساله در بلندی های دور تر از آتش توپ های ما ظاهر شد و پیاده نظام شان در اراضی پست و بلند اطراف ما موقع گرفتند و لاینقطع حتی بدون مقصد و هدف فیر میکردند. ایشان چهار علم داشتند که دوی آن سبز، یکی سرخ، یکی سفید دارای خطوط آبی و یکی هم بکلی سفید بود. یکنفر ملای کهن سال از میان آنها برآمده و عمامه ئی را به نوک چوب بانگسی بلند کرد. طرف شام همه پس رفتند در حالیکه ۶ - ۷ نفر آنها در اثر فیر های تفنگ داران شوقی که شب ها مجاز به فیر بودند تلف شدند. به این ترتیب روز اول محاصره بی پایان رسید و در طی آن دشمن جبهه زیادی را به مصرف رسانید. ما کارتوس های خالی ایشان را جمع کردیم و به این ترتیب ذخیره ئی بدست آوردیم."^(۶)

"بتاریخ اول مارچ سردار محمد اکبر خان قرارگاه نظامی خود را پیشتر آورده به یک مایلی دیوارهای شهر در پیرامون قلعه میر آقا جان موقع گرفت. در حالیکه مسیر رودخانه کابل بطرف جناح چپ قشون ملی قرار داشت و عده مجاهدین بالای تپه‌ئی برآمدند که به ۳۰۰ متری زاویه جنوب غربی قرارگاه سردار وقوع داشت و از آنجا در خط رساله فرنگی ها شروع به گلوله باری نمودند. روز های ۲-۳ مارچ فیر های طرفین دوام داشت و انگلیس ها با توپ های خود مسلسل آتش باری میکردند."

سپاه فرنگی قوای افغانی را در بین وقت ۳۵ هزار سوار ۱۴ هزار پیاده تخمین میکردند ولی «چارل رتبون لو Charles Rathbon Lau» رقم پیاده را خیلی مبالغه آمیز می پندارد. قرار یاد داشت های «ابوت» در ین روز دو نوع مکتوب از شاه شجاع به «جنرال سیل» در جلال آباد توصل نمود، یکی رسمی و دیگری خصوصی. در مکتوب رسمی انگلیس ها را تهدید میکرد که اگر جلال آباد را تخلیه نکنند لشکر بزرگی بر علیه آنها خواهد فرستاد، حال آنکه در مکتوب خصوصی روی سازش نشان داده و نوشته بود که بیشتر از این اعزام قوا را بر علیه شما به تعویق افکنده نمیتوانم و اطلاع بدهید که قصد و مطلب شما حقیقی چیست؟ جنرال سیل رسماً به او جواب نوشت که حالا تحت اداره جنرال پالک هستیم و تحت قومانده او کار میکنیم.

در همین روز هشتم مارچ افغان ها بر یک توپ انگلیسی حمله کرده و آنرا گرفتند. منابع انگلیسی میگویند که دسته افواج شاه شجاع توپ را با خود از شهر کشیده و به ملیون تسلیم دادند. بهر حال توپ بدست غازی ها افتاد. اما تحت آتش توپ های ۹ پونده، انگلیسی ها آنرا دوباره بدست آوردند. به تاریخ ۱۰ مارچ سردار محمد اکبر خان بنای نقب گذاری را گذاشت. دو روز بعد کپتان «ابوت» فرمانده توپ خانه فرنگی زخمی شد. به تاریخ ۱۴ مارچ قوای ملی در یک کیلومتری دروازه کابلی شهر جلال آباد قوه تمرکز دادند و دامنه حمله از ین زاویه تا ۱۷ مارچ دوام داشت. روز بعد غازیان تپه ئی را که فرنگی ها «تپه چلم» نام نهاده بودند، گرفتند^(۶۳). چون تماس غازیان به دیوار ها شکل همیشگی پیدا کرده بود از اواسط تا اواخر ماه مارچ انگلیس ها از درک علوفه و آذوقه خیلی در تهلهکه بودند. در اوایل اپریل وضعیت طرفین بجائی رسیده بود که باید خواه ناخواه سرنوشت خود و پیکار را معین کنند. انتشار یک خبر که صحت آنرا انگلیس ها انتظار میکشیدند و در حقیقت بوقوع هم نه پیوسته بود، بصورت معکوس برای قوای فرنگی کمک زیاد کرد و سرنوشت جنگ را معین نمود. این خبر عبارت بود از شکست جنرال پالک و عقب روی او از دره خیبر که بتاریخ ۵ اپریل در میدان جنگ و در داخل دیوار های جلال آباد یکسان نشر شد و شادمانی خود را

غازیان با فیرهای توپ اعلام کردند. انگلیس‌های محصور که تا این زمان زمزمه رسیدن جنرال پالک به ایشان قوه قلب داده میرفت، فهمیدند که دیگر انتظار سود ندارد و چشم کمک از طرف هند نباید داشت و سرنوشت آنها بهر نحوئی که باشد بدست غازی‌ها فیصله خواهد شد. در حقیقت امر عکس این خبر به وقوع پیوسته بود. جنرال پالک با قوای بزرگی که مرکب از ده هزار عسکر بود و با رساله و توپخانه مفصلی مجهز شده بود، بالاخره در اوائل اپریل مقاومت قبائل را شکسته و معبر را باز کرد. انتشار معکوس این خبر بیشتر به مفاد انگلیس‌ها تمام شد زیرا چون خود را در منتهای ناامیدی دیدند پیش خود حتم کردند که فردا خواهی نخواهی از شهر بدر شوند و سر راست به کمپ سردار محمد اکبر خان حمله نمایند. قوماندان عمومی قوای فرنگی جنرال سیل به چنین حمله‌ئی موافقت نداشت ولی سائر صاحب منصبان جزء آنقدر اصرار داشتند که حتی بین خود فیصله نموده بودند که اگر در شب ۶ اپریل جنرال با این نقشه موافقت نکند، فردا صبح قبل از اینکه او از خواب بیدار شود عساکر را از شهر بمیدان جنگ بفرستند.

بالاخره جنرال موافقت نموده و به ساعت ۵ صبح ۷ اپریل قوای انگلیسی از دروازه‌های کابلی و پشاور جلال آباد برآمدند و به دو ستون در امتداد سواحل رودخانه کابل به راه افتادند و توپخانه کمپ غازیان را که به دونیم میلی غرب جلال آباد وقوع داشت زیر آتش گرفتند. سردار محمد اکبر خان به مقابله پرداخت ولی چون پیش بین چنین حمله ناگهانی آنهم بیرون دیوارهای شهر مستقیم بالای کمپ خودش نبود، سعی اش جائی را نگرفت. دسته‌های محدود سوار و پیاده که خود را آماده کار و زار ساختند کاری ساخته نتوانستند و توپ‌های غازیان وقتی به فیر آغاز کرد که دشمن به ۸۰۰ متری آنها رسیده بود و گلوله از بالای سر آنها میگذشت و در نتیجه علایم پراگندگی و شکست در کمپ ملیون پدیدار شد و سردار با غازیان بطرف لغمان عقب نشستند و انگلیس‌ها چهار توپی را که قوای ملی از لشکر الفنستن گرفته بودند، پس گرفتند و پیش از اینکه افتاب به نصف النهار برسد کمپ غازیان را اشغال کردند.

* * *

اگر چه حد نهائی این مبحث تحت عنوان (مقدمه جلال آباد) به همین جا منتهی میشود، معذالک خوانندگانی که موضوع را تا اینجا تعقیب میکنند دفعتهاً به سوال عمده‌ئی مواجه میشوند که آیا چرا دفعتهاً فتح ما به شکست و کامیابی به ناکامی مبدل گردید. شبهه‌ئی نیست که قوای بسیار محدود جنرال سیل انگلیس مانند گنجشکی در پنجال شاهینی افتاده و جز تسلیم راه نجاتی از چار دیواری شهر

جلال آباد برای آنها متصور نبود معذالک فتح نهائی نصیب ایشان شد و در اثر این پیروزی بار دیگر انگلیس ها خود را به کابل رسانیدند.

موضوع تأثیر قوای امدادی جنرال «پالک» در ین امر دخیل نیست زیرا او هنوز از خیبر نگذشته و وارد صحنه جنگ جلال آباد نشده بود بلکه آوازه های دروغی شکست او که در جلال آباد منتشر شده بود و از آن در جایش تذکر دادیم باید تأثیر مثبتی به نفع افغان ها میکرد نه منفی. نوای معارک نسخه قلمی موزه کابل علت این شکست ناگهانی را یکنوع چال سیاسی میداند که انگلیس ها با امیر دوست محمد خان که هنوز در دست ایشان در هند بود، بازی کردند. بدین معنی که چون شکست خود و مراجعت امیر را در مقابل اسرای خود بر تخت افغانستان حتمی دیدند، موضوع را به امیر طوری وانمود کردند که مراجعت شما بر تخت شاهی بشرطی صورت خواهد گرفت که برای حفظ پرستیژ نظامی بریتانیا آنقدر مجال داده شود که خود را بطور مصنوعی بار دیگر تا کابل رسانیده و بعد از مظاهره انتظام گیری بکلی خاک افغانستان را تخلیه کنند. سپس امیر دوست محمد خان نامه ئی به پسرش سردار محمد اکبر خان نوشته و با نشانی عینک و قوطی نسوار خود به او فرستاد. در نتیجه به اساس یکنوع مانور مصنوعی سردار قوای خود را به تدریج از جلال آباد به تیزین و از آنجا به کابل و از کابل به بامیان عقب کشید و به این ترتیب قوای جنرال پالک تا کابل آمده و بغرض انتقام «برنس» و «مکناتن» بعضی حصص چته های کابل را آتش زد و آنگاه اسرای انگلیسی را گرفته و با قوای جنرال نات که از قندهار از راه غزنی به کابل رسیده بود، همه یکجائی از کابل بطرف هند رهسپار شدند و افغانستان را تخلیه کردند.^(۴۴)

نظریه مولف «نوای معارک» با اینکه جنبه افواهی دارد، امریست منطقی که در غیر آن علت شکست و عقب نشینی مسلسل قوای افغانی از جلال آباد تا کابل و از کابل تا بامیان خوب فهمیده نمیشود و بر علاوه در جنگ های ما با فرنگی در طی قرن ۱۹ نظیر این تشبثات دیده شده است.

بهر حال اگرچه انگلیس ها فتح خویش و شکست سردار محمد اکبر خان در جلال آباد و تیزین و آمدن مجدد خود را بقصد انتقام به کابل با آب و رنگ مخصوصی جلوه میدهند، حقیقت این است که این شکست و عقب نشینی سردار محمد اکبر خان شکل یک نوع مانور مصنوعی داشت که در اثر موافقت و هدايات امیر دوست محمد خان بعمل آمده بود. معذالک این را هم باید وانمود کرد که بعد از حرکت سردار غازی بطرف جلال آباد تا روز مراجعت او اوضاع کابل آشفته و میدان جلال آباد تقریباً فراموش شده بود که منحصرأ اینجا بدان اشاره میکنیم.

عدم سهم گرفتن شاه شجاع در جنگ جلال آباد و ادعا های نواب محمد زمان خان که بنا بر انتخاب قبلی سران مجاهدین هنوز خویش را ذی حق مقام شاهی میدانست و افکار موافق و مخالف عده دیگر فضا را آشفته ساخته بود. این افکار اساساً باید بعد از قتل شاه شجاع و پیدا شدن امکانات مراجعت امیر دوست محمد خان از میان میرفت ولی با پادشاه شدن فتح جنگ و مخالفت نواب محمد زمان خان و نایب امین الله لوگری در ین مسئله و فی مابین خود که اولی امارت خود را بیشتر در نظر داشت و دومی میخواست با یک فیصله آنی و فوری سران ملی را عجالاً برای دفع و مقابله اجنبی بهم متحد سازد، تیره تر شد و کار مشاجره زبانی که چند ماه دوام داشت، به جنگ های عملی در بالاحصار و کوچه و بازار شهر کشید و پهلوی جنگ افغان و انگلیس در جلال آباد جنگ میان خود افغان ها در کابل در گرفت و این بی اتفاقی ها طبعاً در روحيات غازیان میدان جلال آباد تأثیر افگند. حالا که اسمی از غازیان بمیان آمد باید این حقیقت تلخ را هم اعتراف نمود که غازیان ما طوریکه در مکاتیب مربوط به جنبش غزنی دیدیم عموماً حرارت شان بعد از حمله های اولی و بردن غنیمت به تدریج سرد میشود و این کیفیت روحی در مقدمه جلال آباد هم تأثیری داشت. بهر حال سردار محمد اکبر خان بعد از شکست جلال آباد و تیزین که خواه آنرا شکست مصنوعی دانست یا واقعی، موقعی به کابل به عجله رسید که فتح جنگ در بالاحصار محصور و قوای نواب محمد زمان خان و نایب امین الله خان در پیرامون تپه مرنجان مصروف پیکار بودند و با مداخله او مخالفت با قبول شدن پادشاهی فتح جنگ و وزیر خود سردار محمد اکبر خان خاتمه پذیرفت. با رسیدن قوای بزرگ انگلیس از مشرقی و مکاتبه مخفی که میان ایشان و فتح جنگ صورت گرفت، سردار محمد اکبرخان آخرین شهزاده سدوزائی را به حبس افگند ولی با نزدیک شدن عساکر جنرال پالک به کابل خود وزیر جانب بامیان عقب نشست و فتح جنگ به استقبال انگلیس ها تا جلال آباد رفته و در سایه بیرق آنها بر تخت بالاحصار نشست و امین الله خان لوگری آخرین مجاهدی است که در ین ساعات نا امید و پراگندگی با دسته بسیار محدود غازیان در دامنه های تپه های قشنگ استالف با قوای فرنگی پنجه داده بود.

دشمن اول انگلیس است، تا دقیقه آخر باید با آنها جنگید.

گفتار هفتم

در اطراف قتل شاه شجاع

طوری‌که همه میدانند و مشرح در کتب و مأخذ متعدد نوشته شده است، علت دخالت انگلیس‌ها در امور داخلی افغانستان در سال‌های ۱۸۳۸ - ۱۸۴۲ (۱۲۵۵ - ۱۲۵۸ ه.ق.) تشویشی بود که از رهگذر حفظ خاک هندوستان احساس میکردند و بسط نفوذ روسیه در آسیای مرکزی و ایران و نقشه‌های تجاوز کارانه کشور اخیرالذکر نسبت به هرات، انگلیس‌ها را بر آن داشت که معجلانه در صدد اقدامات لازمه برآیند و بعد از اینکه به لباس تجارت هیئت‌هایی برای کسب معلومات و مطالعه اوضاع به افغانستان و ماورالنهر فرستادند، مصالح سیاسی نهائی ایشان بدان قرار گرفت تا شاه شجاع پادشاه سدوزائی را بار دیگر به تخت و تاج برسانند و بنام او طور دلخواه زمام امور مملکت را تا زمانی که مقتضی دانند در دست گیرند. این خود دخالتی بود واضح و صریح در امور داخلی یک مملکت مستقل و آزاد که پادشاهی در مرکز آن نشسته و حکمفرمائی میکرد.

شاه شجاع با پشتی بانی قوای انگلیسی از راه قندهار و غزنی بتاریخ اول جمادی الثانی ۱۲۵۵ وارد کابل شد و بعد از ۳۷ سال دوم در بالاحصار بر تخت نشست. امیر دوست محمد خان بعد از خورد شدن مقاومت جدی پسرانش سردار غلام حیدر خان و سردار محمد افضل خان در شهر غزنی و حوالی قریب آن از ارغنده خود را بطرف بامیان و خلم کشید تا اینکه به بخارا پناهنده شد.

این مسئله میرهن است که موضوع آمد و شد پادشاهان، تقرر و بیجا شدن امرأ و مخالفت خانوادگی دو خاندان بزرگ سدوزائی و بارکزائی جزء مسایل داخلی بود که چگونگی آن با جنبه‌های روشن و تاریک و نقطه‌های قوی و ضعیف در جریان تاریخ قرن ۱۹ مملکت ثبت است و به این لحاظ از نقطه نظر تاریخ داخلی بیجا شدن امیر دوست محمد خان و جلوس مجدد شاه شجاع الملک آنقدر اهمیت خاص نداشت ولی دخالت انگلیس‌ها در این امر و طرفداری‌های عملی آنها از

این و آن و مخصوصاً تجاوز با قوای مسلح و تحمیل نظریات خصوصی، صحنه را کامل شکل دیگری داد. ملت نه تنها در مقابل ایشان بلکه نسبت به شاه شجاع پادشاه دست نشانده ایشان عکس العمل های شدیدی نشان داد که معرف روح افغانیت است. سه سالی که انگلیس ها بنام شاه شجاع و شاه شجاع در سایه قوای انگلیسی بر مملکت حکمرانی میکردند، در حقیقت امر نماینده فرنگی کلیه مجاری امور را در قبضه خود گرفته بود، شکلی دارد نوین که قضایای داخلی و مخالفت های قبیلوی و شخصی را تحت شعاع قرار داده و هر چند اجنبی ها با انتشار پول و برانگیختن رقابت های شخصی و تفرقه اندازی های قومی میخواستند سیادت خود را تحکیم کنند، مشاعر ملی روز بروز بر علیه این قبیل افکار و صاحبان آن انکشاف نموده و تا اندازه زیاد موجب اتحاد و یگانگی ملت گردید و تفرقه افکار را به وحدت افکار نزدیک تر ساخت و سرداران ملی و سران غازیان در چهار کنج مملکت بار اول در جریان واقعات قرن ۱۹ همدست و همکار و هم‌آهنگ شدند.

شبهه ئی نیست که در بین گیر و دار پر آشوب اجتماعی عده ئی از راه پول تطمیع شدند و تحریکات بیگانه در گمراهی بعضی دسته ها کارگر افتاد ولی روح ملی زیر بار نرفت بلکه پرورش یافت و تقویت شد و چنان استوار گردید که بر مخالفین خودی و بیگانه چیره گردید.

علت العلل قتل شاه شجاع که صبح روز چهارشنبه ۲۳ صفر ۱۲۵۸ مطابق ۵ اپریل ۱۸۴۲ بدست شجاع الدوله پسر سردار محمد زمان خان بین راه بالا حصار و سیاه سنگ صورت گرفت همان روح انزجار و تنفر ملی است از نفوذ اجنبی و اجنبی پرستی که به حساب آن «برنس» و «مکناتن» و «شاه شجاع» فرقی نداشت و حتی بحکم اینکه اجنبی، اجنبی است، از خود چرا اجنبی پرست شود، شاه شجاع را شعور ملی بیشتر مقصر میداند. چنانچه او را «لات کلان» لقب داده بودند. بهر حال چون قتل شاه شجاع بدست شجاع الدوله پسر نواب محمد زمان خان بارکزائی همان نوابی که چندی قبل پیش از شورش کابل برای چندی به لقب (زمانشاه) به پادشاهی انتخاب شده بود، صورت گرفته و از جانب دیگر مکتوبی در دست است که رضایت خاطر زعیم بزرگ قومی نایب امین الله خان لوگری را هم در بین امر مورد پرسش قرار میدهد، واقعه را قدری خصوصی تر مطالعه میکنیم. اینک اول متن مکتوب خصوصی را که از طرف روح الله خان یکی از پسران نایب امین الله خان بجواب رقعہ پدر خود از لوگر بکابل فرستاده و در مرقع دوم تحت شماره ۲۸ قید است، نشر میکنیم:

مرقع دوم اسناد خطی موزه کابل، مکتوب شماره ۲۸

"صاحب‌ا خدايگانا اميدگاهها"

"در خصوص احوال شاه شجاع الملک رقعه ئی که ارسال نموده بوديد رسيد و از آن رقعه هيچ احوال معلوم نشد که اين امر بدون رضای آنصاحبي‌ام بوقوع رسیده يا به مشورت آنصاحبي‌ام در بين و وقت مجيد خان را ارسال خدمت نموده ايم اميد که آنچه احوال که بوده باشد تمام را قلمی نموده ارسال داريد که خاطر جمعی حاصل گردد تا حال نهايت پريشان ميباشم اميد که مجيد خان را يك ساعت نگاه نداشته رخصت دارند که از آمدن او خاطر جمعی حاصل گردد در بين باب چون اراده حق قرار گرفته بود اولاً خو بايد که نمی شد و حال که شد آنصاحبي‌ام بايد که دنبال اين سخن را نگیرند و در طرف اسلام کوشش نمايند باقی خود آنصاحبي‌ام مختارند زياده از بين طرف از هر باب خاطر خود را جمع داشته احوالات را قلمی دارند زياده ايام بکام باد."

"مهر بنده کمترین روح الله"

قراريکه در بين مکتوب ملاحظه ميشود بعد از قتل شاه شجاع بدست شجاع الدوله، نايب امين الله خان لوگری رقعه ئی به پسر خود به لوگر فرستاده و واقعه را به او اطلاع داده است. اگر چه متأسفانه متن اين رقعه در دست نيست اما از روی جواب آن معلوم ميشود که نايب مذکور مفصل داخل موضوع نشده و اظهار نظری در مورد قتل شاه شجاع نکرده است. عدم اظهار نظر نايب امين الله خان در بين مورد شايد آنقدر غرايت نداشته باشد زيرا نامبرده واقعه را محض منحيث واقعه به پسر خود اطلاع داده است. عجيب تر سوال پسر او است که ميپرسد:

"که اين امر بدون رضای آنصاحبي‌ام بوقوع رسیده يا به مشورت آنصاحبي‌ام"

متن مکتوبی که بالا نشر کردیم از چند سطر بيش نيست ولی در بين چند سطر نکاتی است که تحليل آن در هوا و فضای اجتماعی و سياسی و آراء افکار و نظريات ملی و درباری و دخالت نظريات اشخاص در تشخيص منافع مملکتی اهميت زياد دارد. کسانیکه از مجاری امور اين وقت اطلاع دارند، خوب ميدانند که سه سالی که شاه شجاع بار دوم بر تخت سلطنت نشسته بود و نماينده و قوای انگلیسی پهلوی او استاده بودند چه افکار و عقايد سياسی و ملی و خانوادگی و شخصی و داخلی و خارجی در جريان بود. همه ميدانند که شاه شجاع منحيث ارتباط به خاندان سدوزائی بيشتر از سائر بزرگان قومی که از زاويه اجنبی پرستی از و متنفر بودند از سران بارکزائی به نسبت رقابت خانوادگی هم در

هراس بود و مخصوصاً از شخص نواب محمد زمان خان که در غیاب امیر دوست محمد خان و سردار محمد اکبر خان از بارکزائی ها قیادت میکرد و حتی پیش از شروع شورش معروف کابل چندی به لقب زمانشاه به شاهی هم برگزیده شده بود، خوف زیاد داشتند. انگلیس ها در میان سران قومی خوب دریافته بودند که برای تخفیف وزن بارکزائی ها و مخصوصاً سبک ساختن ثقل مقام سردار محمد زمان خان باید شخص دیگری از رؤسای بزرگ تجلیل و تقویت شود ولو که این شخص دشمن درجه اول آنها باشد. از این رو شاه شجاع به نایب امین الله خان لوگری و پسران و خاندان او تمایل و اعتماد زیاد نشان میداد و در دربارهای عام در مقابل نظر نواب محمد زمان خان و پسرش شجاع الدوله خان و دیگر سرداران بارکزائی به او احترام زیاد قایل میشد و از او تجلیل و تکریم میکرد و خلعت های زیادی به او و پسرانش میداد و در نظر داشت که ذریعه او افکار و نظریات خود را به سرداران بارکزائی تلقین کند. حینی که در اثر فشار و اصرار ملت بالاخره شاه شجاع حاضر شد که برای محاربه با قوای انگلیس مقیم جلال آباد و مقابله جنرال پالک^(۶۵) از کابل به طرف جلال آباد حرکت کند و پسرش فتح جنگ را عوض خود در بالاحصار تعیین نمود. نصرالله خان یکی از پسران امین الله خان لوگری رابه نیابت سلطنت انتخاب و برقرار کرد.

بیانیم به معرفی شخصیت امین الله خان لوگری و نقش سیاسی که میخواست در بین گیر و دار در مقابل انگلیس ها و شاه شجاع از یکطرف و در مقابل بارکزائی ها از جانب دیگر بازی کند و در بین موقع باریک که افکار و منافع زعما در تصادم بود راهی پیدا کند تا مقدم بر همه دست اجنبی از مملکت کوتاه شود.

امین الله خان لوگری طوریکه همه میدانیم و خوشبختانه مدارک زیاد دیگر برای معرفی او و آمال او در مؤخذ خود و بیگانه در دست است، یکی از بزرگترین زعمای ملی و یکی از سران درجه اول مجاهدین و به تصدیق منابع انگلیسی از دشمنان نمره اول اجنبی ها بوده و به شهادت مکاتیبی که تا حال نشر شده در مدت نیم قرن مورد توجه و احترام تمام امراً و شهزادگان و بزرگان وقت چه سدوزائی و بارکزائی و غیره واقع شده و در همه مواقع حسن رابطه و خدمت گذاری را به مملکت شعار خود قرار داده بود و بحیث یک دشمن دانا و مستشعر به مفاد ملی از همه بیشتر در میدانهای مختلف شخصاً قوای غازیان را در مقابل فرنگی رهبری میکرد و میدان های دور از دست را با ارسال مکاتیب و قاصد اداره مینمود. آیا کسی که در مقابل قوای فرنگی نه یک روز بلکه همیشه جنگیده است، میتواند که با دست نشانده انگلیس صمیمانه همدستی و همکاری کند؟ پس واضح است که نایب امین الله خان در بعضی سازش های ظاهری با شاه شجاع و بعد از قتل او با پشتی بانی موقتی و آنی پسرش فتح جنگ مقاصد عالی تری داشت که غایه آن

محض مفاد ملی و مملکتی بود. امین الله خان لوگری از تماس نزدیکی که شاه شجاع میخواست با او پیدا کند همیشه موقع را مغتنم شمرده و سعی داشت که او را از آغوش حمایت انگلیس ها بیرون کند و به این شرط فضای مکدر بین او و سران بارکزائی را روشن تر ساخته و به حیث زمامدار ملی سلطنت او را با همکاری بارکزائی ها تقویت بخشد و بصورت دسته جمعی گلیم سلطه فرنگی را از تمام مملکت جمع نمایند.

بعضی از بارکزائی ها خصوص نواب محمد زمان خان^(۶۶) و پسرش شجاع الدوله باریکی نظر او و تحریکات اجانب را خوب نفهمیده و تا اندازه با افکار رقابت آمیز مشتعل میشدند و حتی با یکنوع تلقیات دیگر به تحریک میر حاجی پسر مرحوم میر واعظ و دیگران میخواستند که موقعیت نایب لوگری را در افکار مردم بکلی سقوط دهند. بعد از اینکه شاه شجاع بدست شجاع الدوله خان کشته شد، چرا نایب لوگری با پسر مقتول یعنی فتح جنگ همکاری کرد؟ حتی چرا مدت تقریباً چهل روز با ملیون سر مخالفت را گرفت؟

نایب امین الله خان با بصارتی که در مجاری امور داشت میفهمید که انگلیس ها بعد از قتل «برنس» و «مکناتن» و نابود شدن ۲۴ هزار عساکر ایشان بین راه کابل و جلال آباد در صدد اشغال مجدد کابل هستند تا پرستیژ خود را بجا کنند و به اصطلاح ما انتقام بگیرند. امین الله خان خوب احساس میکرد که در صورتیکه هنوز قندهار و جلال آباد بدست دشمن است و جنرال پالک با قوای بزرگتر در صدد دخول به افغانستان میباشد فرنگی ها پیش خود حتم کرده اند که بار دیگر خود را بکابل برسانند ولو بغرض یک نمایش ظاهری هم باشد. پس در حالیکه هنوز اجنبی در داخل مملکت بود قوای دیگری برای تقویت آن از هند می آمد سعی داشت که وحدت قوم، مقام سلطنت و نقطه اتکای ملی را در چنین موقع باریک ولو به وجود یکی از پسران شاه شجاع هم باشد حفظ کند تا خوبتر به مقابل اجنبی دفاع بعمل آید زیرا این نکته قابل اعتراف است که بعد از خارج شدن قوای انگلیسی از کابل و حرکت سردار محمد اکبر خان غازی بطرف جلال آباد بغرض مقابله با فرنگی هائیکه خود را آنجا محکم کرده بودند حرارت دسته های مجاهدین در کابل کمی سرد شده بود. قرار ملاحظاتی یکی از جاسوسان دشمن یعنی «موهن لال» که بعد از حرکت قوای الفنستن هنوز در کابل بود متأسفانه زعمای ملی بیشتر متوجه اشغال مقامات و غازیان گرفتار بردن اموال و غنایم شدند و مسئله جلال آباد و تقویت غازیان آنجا از نظر ها افتاده و تقریباً فراموش شد.

پس اگر مفکوره نایب امین الله خان در ین مورد اخیر عملی میشد، امکان زیاد داشت که نظریه ملیون و بارکزائی ها هم به بهترین صورت عملی شود و هم

غزنه و کابل و استالف از آتش سوزی های اجنبی نجات یابد و هزاران کتب قلمی غزنه و دروازه مزار حضرت سلطان محمود غزنوی که بغلط آنرا دروازه سومنات خوانده بودند، دست نخورده بجای خود بماند.

نایب امین الله خان تا وقتیکه این نقشه امکان داشت عملی شود، کوشید و حتی در ین راه اتهامات بعضی افراد کوتاه بین را هم متحمل شد تا اینکه سردار محمد اکبر خان غازی یکی به علت عدم توجه زعمای مرکز به امور جلال آباد و دیگر شاید در اثر کدام پیغام خصوصی امیر دوست محمد خان نه بصورت شکست در مقابل دسته محدود فرنگی مقیم جلال آباد که انگلیس ها ادعای آن را دارند بلکه به مقتضای یک مانور مصنوعی و جلوگیری از بی اتفاقی سران قوم بطرف کابل آمد و از آنجا بطرف بامیان عقب نشست و عساکر جنرال پالک و جنرال سیل جانب کابل سرکشید. آنگاه نایب امین الله خان به سردار محمد اکبر خان و نواب محمد زمان زعیم دیگر بزرگ ملی و بقیه ملیون پیوست و خود بحیث یکی از سران قوای غازیان در مقابل قوای که از طرف جنرال پالک به سرکردگی «مک کسکل» بطرف سمت شمالی فرستاده شد در کوهدامن بنای ترتیبات تدافعی را گرفت و در موقعیکه کابل بار دیگر اشغال شده بود و فتح جنگ در زیر بیرق انگلیس در بالاحصار نشسته و وزیر محمد اکبر خان جانب بامیان رفته بود آخرین دسته غازیان را در دامنه ها و شیله های استالف به مقابل اجنبی آماده میساخت.

اگر نایب امین الله خان لوگری به مفهوم دیگر غیر از آنچه شرح یافت با شاه شجاع و پسرش همفکری میداشت موضوع در خاندان او و مخصوصاً در میان پسرانش که داخل چرخ دربار و اجتماع بودند، پوشیده نمی ماند و ترددی در میان نمی بود که یکی از آنها رضایت و یا عدم رضایت پدر خود را در چنین سؤ قصدی پرسان کند. گمان میکنم جمله دیگر مکتوب که اینک بین ناخنک میگیریم عین مفکوره این خانواده را به اوضاع عمومی این وقت ترسیم میکند:

"صاحباً در ین باب اراده حق قرار گرفته بود اولاً خو باید که نمی شد و حال که شد آنصاحبی ام باید که دنبال این سخن را نگیرند و در طرف اسلام کوشش نمایند ..."

در ین جمله سه حصه قابل دقت است معنی قسمت (اولاً خو باید نمی شد) همان است که از نقطه نظر نایب امین الله خان شرح دادیم. در قسمت دومی (آنصاحبی ام باید که دنبال این سخن را نگیرند) فوراً باید گفت که آنصاحبی ام (دنبال سخن) را برای چندی گرفت و آنهم مانند قسمت اولی علتی داشت که برای چند وقت معین تعقیب شد ولی چون در محیط و حوش و حول آنوقت غایه آن فهمیده نشد و

فهمیدن آنهم در آن موقع هیجان روحی مشکل بود. بقرار حصه سوم جمله فوق که میگوید: (بطرف اسلام کوشش نماید) کوشش بخرچ داد تا آخرین نقطه توان و امکان در حالیکه بیشتر سران مجاهدین یا خاموش یا پراکنده شده بودند غازیان چیزی به فکر پنهان کردن غنایم بودند و چیزی را دهشت قوای انتقام گیرنده اجنبی به هراس افکنده بود با دسته محدودی از غازیان حقیقی در دامنه های تپه های قشنگ استالف مقاومت کرد و جنگید. تصور میتوانید که یکی از مجاهدین با حرارت ملی در حالیکه همه نقشه های رفقای مجاهد خود را بی نتیجه می بیند و بعد از خبر آتش سوزی های غزنه و کابل شعله آتش را از فراز سنگر خود مشاهده میکند که در آسمان استالف زبانه میکشد، چه حال دارد؟ اگر انگلیس ها تصور کرده باشند که با این آتش سوزی ها انتقامی گرفته اند زهی اشتباه. استالف زیبای ما زیباتر شده و با شعله های آتش همیشه مزاج آتشین ملت افغانستان را مشتعل نگاه خواهد داشت.

گفتار هشتم

سال های اول امارت امیر دوست محمد خان

تهدید برادران پشآوری و قندهاری نقشه های رنجیت سنگ و شاه شجاع از شرق و غرب

قراریکه در مبحث اول مفصل شرح یافت، سردار دوست محمد خان با اینکه کوچکترین برادران بارکزائی بود با بصارت، جسارت و روح مجادله ئی که داشت با برادران بزرگتر خود مثل سردار محمد عظیم خان شیردل خان، پردل خان، سلطان محمد خان در مسائل مختلف و بیشتر سر اشغال حکومت کابل مبارزه زیاد نمود تا اینکه سردار محمد عظیم خان در سال ۱۲۳۸ (۱۸۲۲ م.) وفات نمود و ثروت او و تخت کابل که هر دو بدست پسرش حبیب الدین خان افتاده بود، توجه همه برادران بارکزائی را از قندهار و پشاور جلب کرد.

سردار دوست محمد خان که در زمان حیات سردار محمد عظیم خان بیشتر از سائر برادران در تصاحب کابل چال بازی و زور آزمائی نموده بود به تشبثات سابقه خود ادامه داده و بعد از یک سلسله اقدامات و مقابله ها صلح و جنگ و آشتی با سردار پردل خان و شیردل خان و سلطان محمد خان و حبیب الله خان بالاخره بالاحصار کابل را از سردار سلطان محمد خان متصرف شده و برای تسکین خاطر برادران مسکونه کابل و قندهار و پشاور میثاقی در ماه ربیع الثانی سال ۱۲۴۲ هجری قمری بمیان آورد که متن آنرا در مبحث اول این اثر ملاحظه کردیم و در نتیجه حکومت کابل را برای خود مسلم ساخت.

چون موضوع امارت امیر دوست محمد خان نقشه میثاق شیردل خان را برهم زد^(۴۷)، اول از همه برادران قندهاری روی مخالفت نشان دادند و پردل خان با قوائی متوجه کابل شد و تا حوالی سرچشمه مقر آمد و از این طرف امیر دوست

محمد خان در مقابل او حرکت کرد ولی چون مرض وبا در میان دسته های طرفین شیوع پیدا کرد، هر دو برادر دست از جنگ کشیدند و پردل خان حکومت دوست محمد خان را در علاقه های کابل و غزنی و کهستان به رسمیت شناخت.

آرزوی نهائی امیر دوست محمد خان در بین وقت این بود که برادران قندهاری و پشاورى او به علاقه های خویش قانع بوده حتى المقذور از اتحاد و تجاوز آنها بر علیه امارت کابل جلوگیری شود. در حقیقت امر در بین وقت دو نوع اندیشه افکار امیر را سخت مشغول ساخته بود. در داخل مملکت قانع داشتن برادران به جاگیر های معینه شان که در آن دورى برادران قندهاری و پشاورى از کابل نقطه اساسی را تشکیل میداد و در خارج نقشه ها و اقدامات تهدید آمیز و تجاوز کارانه رنجیت سنگ و شاه شجاع از شرق و غرب که در آن رفع سازش ایشان با دو دسته برادران منظور اساسی بود. درست در همین موقع که این اندیشه ها در دماغ امیر خطور میکرد برای برادران پشاورى واقعه ئی پیش آمد که مدتی ایشان را مشغول و سرگرم و پریشان و ضعیف ساخت و آن عبارت از ظهور سید احمد پشاورى بریلوی بود که با تطبیق نقشه انگلیس ها اوضاع جدیدی را روی کار آورد.

اگر چه جنگهای سید ظاهراً بر علیه سک ها و با رنجیت شروع شد ولی به انکشاف اوضاع مفاد نهائی آن به رنجیت سنگ و در نتیجه النتائج به انگلیس ها عاید گردید. بهر حال بعد از یک سلسله جنگ های سید با رنجیت و طرفداری برادران پشاورى اول با سید و بعد از کشف حقایق با رنجیت و با معلوم شدن نیات سو راجای سک با خود رنجیت قوای آنها را بمراتب ضعیف ساخت و چون بدبختانه کابل در بین وقت به پشاور کمک نمیکرد، به استثنای شهر پشاور و کوهات بقیه نقاط این علاقه را سک ها متصرف شدند.

در فرصتی که برادران پشاورى مشغول کار خود بودند و برادران قندهاری هم بعد از بر خورد مقر عقب رفتند، دوست محمد خان به تحکیم موقعیت و امارت خود ترتیب آمادگی هائی را گرفت تا یک طرف علاقه زرمتم و بنکش و جانب دیگر تگاو و بالاباغ و جلال آباد را مطیع خود کند. نقاط اول الذکر را به کمک وزیر خود حاجی خان کاکری و علاقه های اخیر را توسط نواب جبار خان تابع و حاکم بالاباغ را باج گذار خود ساخت.

در بین میان دو تن از برادران دوست محمد خان، یار محمد خان در پشاور و پردل خان در قندهار بفاصله یک سال بعد یکدیگر در ۱۲۴۴ و ۱۲۴۵ (۱۸۲۸ و ۱۸۲۹ م.) وفات نمودند و در نتیجه اقداماتی که شرح یافت حوزه نفوذ دوست

محمد خان به دو طرف از جلال آباد تا زرمت انبساط یافت و برادران او از شرق و غرب مورد تهدید مستقیم رنجیت سنگ و کامران واقع شدند و خودش سالهای نسبتاً آرامی را سپری میکرد تا اینکه در سال ۱۲۴۹ (۱۸۳۲ م.) شاه شجاع بنای لشکر کشی و حمله را بر قندهار گذاشت.

در گفتار اول آخرین کوشش شاه شجاع را در ۱۲۳۷ در سند در مقابل سردار محمد عظیم خان و سائر برادران بارکزائی و ناکامی او به پیشرفت مزید بطرف قندهار دیدیم. بعد از ناسازگاری میران سند که بازی دو جانبه میکردند، شاه شجاع به لودیانه مراجعت نمود و تماس بیشتر بین او و انگلیس ها پیدا شد تا اینکه در اثر نقشه های ایشان که شجاع و رنجیت همه در آن رول داشتند بالاخره به میثاق سه جانبه میان انگلیس ها و شاه شجاع و رنجیت سنگ امضا شد و رنجیت سنگ برای مشغول ساختن برادران قندهاری حتی امیر دوست محمد خان بطرف قندهار و تامین مکاتب خود در پشاور نه تنها به لشکر کشی شجاع بطرف قندهار موافقت کرد بلکه یک لک روپیه هم به این منظور به او داد و پول دیگری هم از میران سند گرفته و آماده حرکت و حمله بطرف قندهار شد.

وقتیکه خبر آمد آمد شجاع به قندهار رسید کهندل خان برادر خود مهردل خان را برای درخواست کمک به کابل فرستاد. امیر دوست محمد خان که خطر شجاع را بعد از قندهار متوجه خود میدانست، بدون خواهش کهندل خان هم در ته دل آماده رفع خطر بود. معذالک برای اطمینان خاطر از حرکات برادران و برادرزادگان مجلسی در کابل تشکیل داد و سردار سلطان محمد خان و نواب محمد زمان خان حاکم جلال آباد را دعوت نمود. اولی حاضر شد ولی دومی تعلل نمود و نیامد و در نتیجه دوست محمد خان پیش از اینکه بطرف قندهار در مقابل شجاع سوقیات کند، طرف جلال آباد امر حرکت داد و در نتیجه نواب محمد زمان خان بدست وزیر اکبر خان اسیر گردید ولی از حمله به جلال آباد واقعه سو دیگری رخ داد که برادران پشآوری خویش را مورد تهدید تصور کردند و از رنجیت کمک خواستند.

در نتیجه هری سنگ سر لشکر قوای سک پشاور را اشغال کرد (۱۲۳۸ یا ۱۸۳۲ م.) و قوای دوست محمد خان که چنین عزمی نداشت از الحاق جلال آباد به حوزه حکومت کابل رهائی یافته بکابل برگشت و دوست محمد خان برای رفع حمله شاه شجاع عازم قندهار گردید.

راجع به همین لشکر کشی های شاه شجاع و آوازه هائی که طبعاً در بین وقت چه در قندهار و چه در کابل تولید شده بود، مکتوبی در دست است که از طرف

نصرالله خان و سرافراز خان پسر و برادر امین الله لوگری از کابل و یا از لوگر بنام نایب مذکور به قندهار فرستاده شده است. امین الله خان در زمان حکومت سردار پردل خان چندین سال در قندهار بود و از روی این مکتوب و مکتوب دیگری که بعد تر نشر خواهیم کرد، معلوم میشود که بعد از وفات پردل خان تا سال ۱۲۴۹ هجری قمری هم در آن شهر بوده است. اینک نقل مکتوب تقدیم میگردد.

مکتوب شماره ۱۷۱ مرقع اول اسناد خطی موزه کابل

"از یوم که از سرحد مرخص شدیم بده یوم به لهگرد رسیدیم خبر آمد که سردار امیر محمد خان ... هفت یوم در لهگرد بودیم یوم هشتم وارد کابل شدیم و بخدمت سردار صاحب رفتیم بسیار خوش آمدی کرد و سردار سلطان محمد خان هم از جلال آباد آمده بود بسیار از حد گذشته سردار دوست محمد خان گرفتار و پریشان میباشد صاحبها مرزا عبدالسمع خان هم بسیار مهربانی و شفقت دارد برسیدن کابل اینجانبان را مهمانی خوب نمود دیگر اینکه از بابت ملک، قلعه فیض الله خان و قلعه نادعلی گفتگو کردیم تعلقچه سردار صاحب را گرفته بموجب های این جنابان در دو مالیه آنها را گفتگو کردیم به همراهی ملک طره باز و دیوان غلجائی آخر الامر ده خروار تبریزی و بیست پخته نقد مقرر شد از قرار تفصیل:

| مالیه | جوخوره | نقده |
|---------------|-----------------|-----------|
| هشت خروار | دو خروار | |
| خروار ده پخته | خروار بیست پخته | بیست پخته |

دیگر اینکه از تا ... هم دونیم خروار تبریزی تعلقچه بموجب خود گرفتیم و دونیم خروار از رستم خیل و هشت خروار سیزده پخته از بابت عباد زرین که همه ساله میگرفتند بالکل همه را بموجب خود گرفتیم و همراهی عباد زرین هم گفتگوی داریم که کم نکنیم تا دیده شود دیگر آنکه صاحبها در خصوص آمدن خانه کوچ ها مرضی سردار دوست محمد خان به آمدن خانه کوچ ها میباشد.

که بیاید. صاحبها شما عقل عالم هستید که خانه کوچ های خود را می فرستید احیاناً اگر از طرف شاه شجاع شورش میباشد و سردار کهندل خان هم بد نمیرد باید که بخیر بزودی خانه کوچ ها را بفرستید و اگر میدانید که شاه شجاع زمستان بالای قندهار مقدمه نمی کند و سردار کهندل خان هم بد می برد بآمدن خانه کوچ ها باید که شما کاغذ سردار کهندل خان را برای سردار دوست محمد خان بفرستید که

خانه کوچ خود را روانه میکرد اینجانبان منع نمودیم که شکست در ... ها می افتد انشاءالله نوروز کوچ نایب را رخصت میکنم که بیاید و شما هم بهمین طریق کاغذ برای سردار دوست محمد خان روانه نمائید ... بهر طریق که میدانید شما خود عقل عالم هستید صاحبا ... درین جا آوازه شاه شجاع میباشد احوالات تحقیق باینجانبان ... دیگرانکه صاحبا سردار دوست محمد خان هم تحقیق از ... سک دارد و بسیار ... میباشد صاحبا اگر خانه کوچ ... می ماند و صاحبا درین جا آوازه است که سه ...^(۶۸) و شما بفاتحه میائید خدا بکند که شما آمدن کوچ ها را همراهی خود بیارید صاحبا احوالات جاری و کلی را نوشته کرده ایم شما بهر طریق که خیر خود را میدانید خیر شما ... میباشد بهمان ...

پشت مکتوب:

اگر خیر خود را بآمدن خانه کوچ ها میدانید بفرستید و اگر ... نمیدانید نفرستید زیاده چه قلمی گردد دیگرانکه صاحبا اگر آمدن خانه کوچ ها شد خوب و اگر نشد ... نفرستید و احوالات و جواب کاغذ را بزودی روانه نمائید و انشاءالله پوستین ها را بمعه هر چیز که فرمایش کنید میفرستیم صاحبا در قلعه فیض الله خان هم کار میکنند که آباد بشود و کاریز درع باغها را هم نوبرمیزنند و کار میکنند انشاءالله عنقریب تیار خواهد شد و باقی احوالات را از بابت حاصل املاک جدا فرها نوشته شد، باقی ایام عمر و دولت بکام باد برب العباد

(مهر سرفراز) (کمترین نصرالله)

مکرر آنکه صاحبا قاصد و کاغذ که بزودی نفرستادیم احوالات معلوم نبود الحال احوالات موجب معلوم نبود دگر احوالات که معلوم بود کاغذ نوشته کردیم صاحبا در اینجا آوازه شاه شجاع در اینجا بسیار گرم گردیده از شاه شجاع چیز شورش میباشد خو خانه کوچ بفرستید بخیر تاکید دانند و غله که شما گفته بودید که ده پانزده خروار برای خانه کوچ ها نگهدارید الحال غله هم برای خانه کوچ نمانده زیاده چه قلمی شود شما خود هشیارید والسلام.

والحال از بابت خانه کوچ ها اینجانب به سردار چیز نگفته ایم و شما هم نوشته اید که چیز نگوئید صاحبا تا الحال از بابت خانه کوچ شما خیر خود را ببینید که هر کار که خیر شما بوده باشد همان کار را بکنید و صاحبا بهر طریق که میدانید احوالات و جواب کاغذ را بزودی بفرستید که احوالات معلوم باشد."

قراریکه ملاحظه میشود این نامه در موقعی نوشته شده که در شرق قوای سک دور پشاور را گرفته و در جنوب غرب شاه شجاع قندهار را تهدید میکند و در

نتیجه سردار دوست محمد خان از حد گذشته گرفتار و پریشان می‌باشد. و سردار سلطان محمد خان را که برای مذاکره و مجلس دعوت نموده بود بکابل رسیده است. انعکاس آوازه آمد آمد شاه شجاع و مهمه که این خبر در میان مردم چه در کابل، چه در قندهار برافکنده بود از خلال این مکتوب واضح و تکرار بگوش میرسد و اوضاع وقت و احساسات سردار و اهل دربار و عامه مردم را چون تابلویی رسم میکند. اشخاصی که در این مکتوب نام برده شده عبارت اند از:

- (۱) امیر محمد خان، برادر عینی سردار دوست محمد خان
- (۲) سردار سلطان محمد خان، برادر سردار دوست محمد خانکه در بین زمان حاکم پشاور بود.
- (۳) مرزا عبدالسمع خان
- (۴) فیض الله خان
- (۵) شاه شجاع الملک شاه مفرور سدوزائی
- (۶) کهندل خان یکی از پنج برادران بارکزائی مشهور به سرداران قندهاری که در بین وقت بعد از وفات پردل خان ریاست و سرداری و حکومت قندهار متعلق او بود.
- (۷) نصرالله یکی از پسران نایب امین الله خان که بعد ها موقتاً وزیر، فتح جنگ پسر شاه شجاع شد.
- (۸) طره باز
- (۹) دیوان غلجائی
- (۱۰) عباد زرین

اشخاص (۸، ۹ و ۱۰) سه نفر از معامله داران نایب لوگری بودند.

راجع به اصل جنگ شاه شجاع با برادران قندهاری و سردار دوست محمد خان اینجا گفتنی زیاد نداریم. شجاع با قشون بزرگی که (نواى معارک) تعداد آنرا به ۷۰-۸۰ هزار میرساند و غالباً از ۲۰ هزار متجاوز بود و از طرف صاحب منصبان انگلیسی اداره میشد، خود را سر راست به قندهار رسانیده و در شهر کهنه مرکز گرفت و سردار کهندل خان و مهردل خان را قریب دو ماه در شهر جدید در محاصره گرفت تا اینکه به روز ۵۲ محاصره امیر دوست محمد خان وارد قندهار شد. شاه شجاع از بیم اینکه آب را قطع نکنند موقعیت خود را از شهر کهنه تغییر داده و به باغ‌های نزدیک شهر انتقال داد. دوست محمد خان از جانب غرب شهر برادران خود را از محاصره نجات داد و جنگ میدان شروع شد. آخر کار با رشادتی که سردار محمد اکبر خان بخرچ داد، جنرال «کمپل» انگلیس فرمانده سپاه شجاع زخمی شده و قوای او شکست کرد و خود شاه شجاع بطرف

لاش و جوین فرار نمود و بلاخره سردار دوست محمد خان بدون اینکه در مقابل این کمک از برادران قندهاری تقدیر شود بکابل مراجعت کرد.

سردار دوست محمد خان بعد از دفع خطر شاه شجاع از جنوب غرب به عجله از قندهار وارد کابل شد تا متوجه رفع تهدید رنجیت سنگ از طرف شرق شود و چون مهاراجای سک در ین وقت خیلی مقتدر شده بود، مقابله با او آمادگی های بزرگی در کار داشت و بهترین راه تشویق اهالی به جنگ اعلان جهاد بود. اعلان جهاد به نظر علما امکان نداشت تا اینکه سردار عنوان شاهی اتخاذ میکند.

بنأ علیه در طی مراسم بسیار ساده در عیدگاه سپاه سنگ میر حاجی پسر مرحوم میر واعظ خوشه جوی را در دستار سردار خلانیده و لقب امیرالمومنین بر خود نهاد و سکه ضرب زد (۱۲۵۲ هجری قمری) و بعنوان اعانه از طبقه پولدار و تجار پول گرفت و به تنظیم سپاه که تعداد آن را ۶۰ هزار تن تخمین میکنند پرداخت. سردار سلطان محمد خان که در اثر فشار سک ها از پشاور به جلال آباد آمده و قراریکه دیدیم در ین وقت در کابل می بود به مشوره امیر یا بدون اجازه او خود را به «باجور» کشید و امیر در اوائل سال ۱۸۳۸ مسیحی (۱۲۵۲ه.ق.) با سپاه خود بطرف شرق حرکت کرد. در روز های اول ماه اپریل سال مذکور وارد جلال آباد شد و در «باسول» مرکز گرفت.

رنجیت سنگ که از آمادگی های امیر دوست محمد خان و حرکت او بطرف شرق اطلاع داشت با سیاست میانه اندازی که سودی زیاد از آن برداشته بود یکنفر امریکائی «هارلان» نام را نزد خود سردار سلطان محمد خان به باجور فرستاد تا از شکر رنجی های او و امیر استفاده کند. امیر دوست محمد خان برای خنثی ساختن نقشه مهاراجای سک فوراً برادرش نواب جبار خان را نزد سردار سلطان محمد خان اعزام نمود و در نتیجه سردار سلطان محمد خان و «هارلان» هر دو نزد امیر به باسول حاضر شدند و امیر از دسیسه های رنجیت مبنی بر جدائی برادران و میانجی گری خطرناک امریکائی سخت متغییر شده میخواست هارلان را بقتل رساند. ولی بروی قرآن مجید او را عفو نمود و خود با اردوی خویش به آنطرف معبر خیبر در «شیخان» که شروع حوزه پشاور است، نقل مکان نمود و بار دیگر باب مذاکرات میان نمایندگان طرفین یعنی نواب جبار خان و آغا حسین از جانب امیر و فقیر عزیزالدین و داکتر هارلان از طرف مهاراجا آغاز شد.

در ین مقابله که سک ها من حیث تعداد سپاه و تجهیزات و انتظام عساکر قوی و امیر دوست محمد خان به علت تازه بودن تشکیلات نظامی و فقدان پول ضعیف

بود، یک چیز دیگر هم در سر نوشت جنگ تأثیری داشت که عبارت از حاصل کردن رضایت برادران پشاورى سردار سلطان محمد خان و پير محمد خان و سعيد محمد خان بود.

متأسفانه امير دوست محمد خان در يك موقع بسيار باريك كه خود ضعف قواى خود را هم ميدانست، برادران خويش را كه با او سرهمكارى داشتند و در كمپ او بودند از خود نتوانست و حاضر نشد كه در صورت فتح پشاور حتى جلال آباد را به ايشان بسپارد. حال آنكه رنجيت سنگ توسط نمايندگان خود حاضر بود اقلاً (هشتنغر) و (دوآبه) را به سرداران مذكور تفويض كند و در نتيجه سردار سلطان محمد خان از برادر خود امير دوست محمد خان نا اميد و ناراض شده و در صدد برآمد كه قضايا را بهر رنگى برگردانند كه اقلاً فايده ايشان هم در ميان باشد. آخر سردار سلطان محمد خان به رنجيت سنگ ملحق شد و سردار پير محمد خان كه در كمپ امير مانده بود خود را مريض انداخت. در ين بين رنجيت از لاهور به پشاور آمد و ذريعه نمايندگان خود (جنگ يا گريز) را به امير پيشنهاد نمود. موقع باريك و خطرناك بود. عساکر سگ چون نكين انگشتر پشاور را در حلقه گرفته بود و امير دوست محمد خان در يك فضاى غير مساعد مجبور بود كه بصورت فورى تصميمى بگيرد. سردار محمد افضل خان و ميرزا عبدالسمع خان صدراعظم، طرفدار جنگ و نواب جبار خان طرفدار صلح بود. ولى ترتيبات قواى سگ بقصد محاصره قرارگاه امير مجال تفكر زياد را نداده و امير دوست محمد خان مجبور شد كه بصورت فورى «شبخان» را تخليه كند و از خيبر به دكه و از دكه به جلال آباد عقب نشيند. بدين ترتيب متأسفانه در اثر آخرين مظاهر بى اتفاقى و عدم سازش امير با برادرانش رنجيت سنگ موفق شد كه پشاور را اشغال نمايد. اگر چه هنوز هم براى چندين بعضى حصص پشاور و مربوطات آن به سرداران پشاورى و برخى برادرزادگان ناراض امير دوست محمد خان تفويض شد ولى ايشان جز نام نفوذى نداشتند و اداره نظامى سياسى متعلق به سگ ها بود.

روز هاى مراجعت امير دوست محمد خان بكابل از روز هاى بسيار بحرانى سال هاى امارت اوست زيرا در حاليكه در جبهه سياسى و نظامى شكست خورده بود در خزاين كابل هم پول نداشت كه سرداران و سپاهيان شكستى و ناراض را معاش بدهد. علاوه بر سپاه خودش مجبور بود كه قواى قومى كه در پيرامون سردار سلطان محمد خان جمع شده و به سرگردى سردار پير محمد خان وارد كابل شدند، هم تنخواه دهد. راجع به مشكلات اين روز ها مکتوب ديگرى از نصرالله خان پسر امين الله خان لوگرى موجود است كه از خلال آن نکات سودمندی بدست مى آيد. اينک متن مکتوب قرار ذیل میباشد:

مکتوب شماره ۲۰ مرقع دوم اسناد خطی موزه کابل

"صاحباً مهرباناً خدايگاناً"

"احوالاً این حدود بنحويست که از یوم که از سنگر آمده بودیم ده پانزده یوم در لوگر بودیم بعد از آن بجهت مواجب خودها روانه دارالسلطنه کابل گردیدیم صاحباً چونکه وارد کابل گردیدیم بعضی اشخاص اینجانانان میگفت که مواجب شمايان را بپای ملک شما میکند دیگر مواجب بشمايان نمی دهد صاحباً این جانانان چونکه از این حرف ها خبر شدیم بعد از آن در نزد عالی حضرت مرزا عبدالسمع خان رفتیم که مواجب مايان را بدهید صاحباً مرزا عبدالسمع خان بجواب مايان گفت که سردار دوست محمد خان ملک شمايان را بمواجب شمايان داده صاحباً این جانانان به نامبرده گفتیم که مايان بملک غرض نداریم ملک از نایب صاحب و سرداران قندهار میباشد مايان غرض نیست هرگاه مواجب مايان میدهید خوب والا نه رخصت مايان را از سردار دوست محمد خان بگیریید بعد از آن مرزا گفت که تا سه چهار یوم معطل بکنید بعد از آن گفتگوی خود را همراهی سردار دوست محمد خان بکنید آنچه بگوید از همان قرار کار خود را بکنید صاحباً مايان سه چهار یوم معطل نمودیم بعد از آن در نزد سردار دوست محمد خان رفتیم گفتگوی خود را کردیم سردار صاحباً بجواب مايان گفت که الحال پسر اینجانان غلام حیدر خان روانه کوهستان میباشد باید که سخن خود را بدهید و همراه نامبرده در کوهستان بروید مواجب شما را میدهیم خواطر خود را جمع داشته باشید صاحباً الحال خو اسپان خود را از لوگر طلبانیدیم هرگاه در کوهستان نمیرفتیم و رخصت خود را میگرفتیم در نزد شما بخیر می آمدیم باز شما خفه می شدید که بی فرموده اینجانان چرا رخصت خود را گرفتید الحال بهر صورت بخیر روانه کوهستان میشویم و مبلغ بیست سی تومان اینجانانان هم خرچ میشود خا مواجب دستگیری مايان بکند یا نکند در این وقت گلستان قاصد را بخدمت فرستادیم احوالات از اینقرار بود که نوشته شده باید که آنصاحب گلستان قاصد را از یک شب زیاده نگه ندارید آنچه صلاح میدانید از همان قرار نوشته کنید که بعمل آورده شود صاحباً هرگاه مايان را مطلقاً هم جواب میداد تا جواب شما معطل میکردیم صاحباً عرض مايان از اینقرار میباشد که هرگاه مواجب بدهد یا ندهد یکمرتبه بخدمت میرسیم باید که شما هم نوعی بکنید که بخدمت برسیم بامدن اینجانانان تغافل نکنید باقی ایام عمر و دولت بکام باد برب العباد"

العبد نصرالله (مهر نصرالله) هم است

"مکرر اینکه صاحباً ملک را که بیای این جانبان کرده از این جهت مییاشد که تمام لشکر پشاور تا حد غلام حیدر خان و حافظ جی پسر میر واعظ و پسر نایب گل محمد خان و خود سردار پیر محمد خان و غیره سپاه تماماً بکابل آمده جایداد هم نبود لاعلاج شده این سخن را گفته صاحباً اینجانبان خو گفتگوی کردیم بمایان میگوید که مواجب شمایان را میدهیم خا بدهد یا نه دهد معطل بجواب شما می باشیم که آنچه مرضی شما بوده باشد بعمل آورده شود باید نوعی بشود که خداوند عالم وسیله خیر برانگیزد که بدیدار شما مشرف شویم بحق نبی واله باقی ایام بکام باد. برب العباد والسلام"

"کمترین نصرالله (مهر نصرالله)"

"اگر صلاح شما باشد که در باب آمدن این جانبان مقیم را فرستادید باید که سه کاغذ یکی بجهت امیر صاحب یکی بجهت آغه حسین یکی بجهت مرزا عبدالسمع خان بفرستید و به کاغذ نوشته کنید که فلانی ها را دو ماهه رخصت بدهید که بهمدیگر ملاقات بکنیم صاحباً خود شما عقل عالم هستید خوا بهمین طریق نوشته میکنید خواه به هر طریق که میدانید شما خود هوشیارید باید نوعی بکنید که بملاقات و قدمبوسی شما مشرف شویم."

انتها

احمد علی کهزاد

مأخذ:

- ۱ - سید قاسم رشتیا، "افغانستان در قرن ۱۹"، کابل.
- ۲ - فیض محمد هزاره، "سراج التواریخ"، کابل.
- ۳ - میر غلام محمد غبار، "احمد شاه بابا"، ۱۳۲۲، کابل.
- ۴ - نسخه قلمی "واقعات شاه شجاع"، کتابخانه موزه کابل.
- ۵ - سر پرسى سايكس، "تاریخ افغانستان"، جلد دوم، (انگلیسی)، Sir Percy Sykes, "A History of Afghanistan", 2nd Vol C. سی. آر. لو، "جنگ افغانستان ۱۸۳۸ - ۱۸۴۲"، (انگلیسی).
- ۶ - Sir Vincent Eyre, "The Kabul Insurrection 1841 - 1842".
- ۷ - لوشنگتن، "جنگ های کوچک کشور بزرگ یا انگلستان، افغانستان و سند" Country's Little Loshington A Great "Wars Or England, Afghanistan And Sinda".
- ۸ - موهن لال، "حیات امیر دوست محمد خان"، جلد دوم.
- ۹ - اسناد خطی مربوط موزه کابل، مراقب هر سند در جایش ذکر شده است.

تبصره ها:

- (۱) - ص ۲۱ مؤخذ (یک).
- (۲) - خوانده نشد.
- (۳) - ص ۴۵ مؤخذ (یک) و ص ۱۰۸ مؤخذ (دو).
- (۴) - ص ۱۳ مؤخذ (سه) و ص ۱۲ مؤخذ (دو).
- (۵) - ص ۱۲۱ مؤخذ (سه) و ص ۴۱ مؤخذ (دو).
- (۶) - ص ۵۶ مؤخذ (دو).
- (۷) - اختصار از ص ۵۶ تا ص ۶۵ مؤخذ (چهار).
- (۸) - از ص ۶۶ تا ۶۸ مؤخذ (چهار).
- (۹) - یک کلمه کوچک خوانده نشد. جاهائی که خوانده نشده است، علامه جمع گذاشته شد.
- (۱۰) - جاهای نقطه چین جاهای است که در متن پاره شده و موجود نیست.
- (۱۱) - لقب وزیر فتح خان است.

- (۱۲) - شاید (شپین) همان (شپیان) متن نسخه واقعات شاه شجاع باشد که پیشتر دیده شد.
- (۱۳) - در متن واقعات شاه شجاع سی هزار آمده، همین رقم سه هزار صحیح است.
- (۱۴) - این مطلب را سراج التواریخ، ملا فیض محمد کاتب هزاره هم در صفحه ۸۵ تذکر میدهد.
- (۱۵) - این خائنین عبارت از ملا احمد مندئی وال مشهور به برنج فروش، میرزا امام وردی میر حسین و جمعی دیگر بودند.
- (۱۶) - عبدالله خان اچکزائی که قیام ملی را با متفق ساختن زعما در خانه خود بتاریخ اول نوامبر ۱۸۴۱ شروع کرد و از ۲ نوامبر تظاهر عملی آن شروع شد، مردانه با فرنگی ها مقابله کرده و در جنگ بی بی مهرو حین حمله به چهارونی انگلیسی شیرپور در حالیکه از دسته قوای ملی قیادت میکرد، بتاریخ ۱۳ نوامبر (مطابق ۲۷ رمضان ۱۲۵۷) شهید شد.
- (۱۷) - امیر دوست محمد خان بعد از شکست ارغنده از طریق بامیان و خلم راه پاردریا و بخارا را پیش گرفت.
- (۱۸) - معمولاً آنرا خاتمه جنگ های افغان و انگلیس خوانند.
- (۱۹) - مقرر.
- (۲۰) - جا هائیکه نقطه (.....) گذاشته شده در متن از بین رفته و پاره شده است.
- (۲۱) - قره باغ.
- (۲۲) - صفحه ۳۲۶.
- (۲۳) - جا های نقطه چین در متن پاره شده است.
- (۲۴) - مکناتن نماینده مختار انگلیس.
- (۲۵) - همین.
- (۲۶) - مثل.
- (۲۷) - ثانی.
- (۲۸) - ثانی.
- (۲۹) - مخصوص لهجه غزنیچی ها است که به عوض بیرون، برون میگویند.
- (۳۰) - سر.
- (۳۱) - ایراد.
- (۳۲) - برای.
- (۳۳) - ایراد.

- (۳۴) - سر پرسی سایکس می نویسد که وزیر محمد اکبر خان در نتیجه فریب کاری که از مکناتن دید او را به قتل رسانید. «پاتنجر» قائم مقام مکناتن هم به این عقیده بود که نماینده انگلیس به خدعه و فریب متوسل شده بود (ص ۳۱ مؤخذ پنج)
- (۳۵) - این ۱۸ نفر را به شرح ذیل نام میبرد: محمد زمان خان، میر حاجی خان، سکندر خان، درویش خان، علی خان، محمد اکبر خان، محمد عثمان خان، غلام احمد خان، غلام محمد خان، محمد خان، عبدالخالق خان، امین الله خان، میر اسلم خان، صمد خان، محمد نصیر خان، عبدالله خان، عبدالغفور خان و میر افتاب خان.
- (۳۶) - ص ۲۲ مؤخذ شش.
- (۳۷) - ص ۳۳ مؤخذ پنج.
- (۳۸) - ص ۳۳ مؤخذ پنج.
- (۳۹) - اگر چه در شرط اول معاهده چنین ذکر است که سردار محمد عثمان و سردار شاه دوله خان انگلیس ها را مشایعت کنند ولی بعدتر در بین فیصله شاید تجدید نظر شده باشد و در عوض سردار محمد اکبر خان با قافله فرنگی همراه شده است.
- (۴۰) - ص ۲۶۹ مؤخذ هفت.
- (۴۱) - ص ۱۴۱ مؤخذ هشت.
- (۴۲) - داکتر «برایدن» در نزدیک جلال آباد ضرب تلواری بسر خود خورد. وی کاغذ های مجله Frazer را که در زیر کلاه خود مانده بود که از برش تیغ کاسته و به او موقع داد تا اقلأً به حیث یک نفر قاصد سرشکسته فرنگی خبر تباهی سپاه متعرض را به جنرال سیل برساند.
- (۴۳) - اشاره به آمدن انگلیس ها است معه شاه شجاع از راه غربی شکارپور، کویته، قندهار و غزنی و تلف شدن لشکر الفنستن در راه مشرقی.
- (۴۴) - ص ۱۶۴ مؤخذ هشت.
- (۴۵) - ص ۱۶۶ - ۱۶۵ مؤخذ هشت.
- (۴۶) - متن این مکتوب قبلاً در یکی از شماره های مجله آریانا زنگوگرافی شده است.
- (۴۷) - گرشک.
- (۴۸) - ص ۲۷۰ - ۲۷۱ مؤخذ هفت.
- (۴۹) - یعنی نواب محمد زمان خان که فرنگی ها او را «نواب خوب» لقب داده بودند.

- (۵۰) - ص ۲۵۶ - ۲۵۷ مؤخذ شش.
- (۵۱) - ص ۱۶۳ - ۱۶۴ مؤخذ هشت.
- (۵۲) - ص ۲۶۹ مؤخذ شش.
- (۵۳) - مؤخذ شش.
- (۵۴) - غفور از طرف شاه شجاع حکمران جلال آباد بود.
- (۵۵) - Mackison نماینده سیاسی پشاور.
- (۶۵) - Macgergor نماینده سیاسی فرنگی در جلال آباد.
- (۵۷) - ص ۱۳۴ مؤخذ نه.
- (۵۸) - ص ۴۸ مؤخذ پنج.
- (۵۹) - جاهای نقطه چین در متن پاره شده است.
- (۶۰) - ص ۴۳۶ - ۴۳۷ مؤخذ نه.
- (۶۱) - ص ۴۳۳ مؤخذ نه.
- (۶۲) - ص ۲۷۸ مؤخذ شش.
- (۶۳) - فرنگی ها این تپه را از این جهت «چلم» میگفتند که روز ۱۴ مارچ بار اول حین آمدن غازیان دیدند که در زیر باران گلوله یکنفر چلم بزرگی را آورده و دم میزد.
- (۶۴) - متن نوای معارک مربوط به این مطالب بحیث نمونه کلام مولف به تعقیب مقاله ئی که آقای غبار راجع به معرفی کتاب مذکور نوشته است در شماره ۷۵ مجله آریانا نشر شده است.
- (۶۵) - خبر آمدن جنرال پالک و قوای او بکابل رسیده بود لیکن مدتی گرفتاریهای دیگر حرکت او را از پشاور بطرف جلال آباد به تعویق افکنده بود.
- (۶۶) - به علت انتخاب شدن چند روزه به شاهی مفاد شخصی در بین داشت.
- (۶۷) - اساس این میثاق در صفحه () این اثر ملاحظه شود.
- (۶۸) - بگمان غالب شاید کلمه افتادگی عبارت از «سردار مهردل خان» باشد.